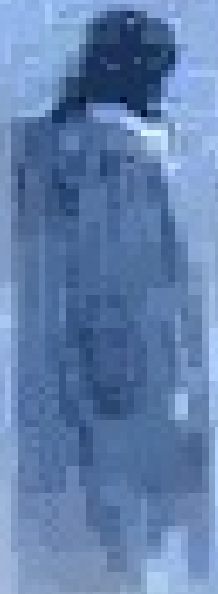
نماز خوانی



نماز خوبان

مشخصات کتاب

سرشناسه : احمدپور ترکمانی ، علی ، 1343 -

عنوان و نام پدیدآور : نماز خوبان : حکایات و داستانهایی از دانشمندان و فرزانگان / مولف علی احمدپورترکمانی .

مشخصات نشر : قم: مشهور ، 1378.

مشخصات ظاهری : 214 ص.

شابک : 6000 ریال : 9646863019 ؛ 7000 ریال (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم : 1379.

یادداشت : عنوان روی جلد: نماز خوبان : داستانها و حکایاتی از دانشمندان و فرزانگان .

یادداشت : کتابنامه : ص . 200 - 207؛ همچنین به صورت زیرنویس .

عنوان روی جلد : نماز خوبان : داستانها و حکایاتی از دانشمندان و فرزانگان .

موضوع : نماز-- داستان

موضوع : نماز-- جنبه های اخلاقی

رده بندی کنگره : PIR7943 /ح734 ن 8 1378

رده بندی دیویی : فا 826/3

شماره کتابشناسی ملی : م 78-23449

مقدمه

نماز ؛ یک کارخانه انسان سازی و پرواز در بی نهایت و رسیدن به خوبیهاست .

نماز ، روح وحدت و یگانگی و قوه محرکه پایان ناپذیر .

نماز ، سنبل عبادت وبندگی و آهنگ آسمانی و دعوت انسان از فراز هزاران مجد ، و سفر به به دیار خوبان .

نماز ، عصاره همه عبادات و گنج اهل دل ، و راز و نیاز بر آستان جانان .

نماز ، سجاده سرخ مشتاقان ملاقات حق ، و آئین ره یافتگان .

نماز ، پیوند با پاکان و قرار در لحظه های سبز

نماز ، شمع جمع مردان حق و تمرین برای خوب شدن و نماز شدن انسان .

نماز ، فیض عظیم و حدیث پایداری و نسیم رحمت حق .

نماز ، رازها و نیازها در دل شب و در حریم یار و خضوع بر آستان جانان و بانگ خود آگاهی انسان .

نماز ، رهنمودهای آسمانی و آیه رحمت و نزول برکات حق

و آوای ملکوتی ساکنان حرم سرّ .

نماز ، ره عشق و حدیث دلبران و شکوفائی اندیشه های زلال .

نماز ، آهنگ رستگاری و انوار تابان و تندیس عبودیت .

نماز ، هجرت و تلاش و راه یابی و آشتی با خدا و حدیث پایداری .

نماز ، طلوع روشنائی و شروع لحظه های ناب و غروب تاریکیها و ناامیدیها و نماز . . .

جزوئی که پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد ، حاصل زحمات چندین ماهه ای است که از میان کتب و داستانهای مختلف و پرمحتوا گزینش و با قلم ساده بازنویسی شده و در شش فصل تنظیم گردیده است .

آنچه بیشتر در این کتاب مورد نظر قرار گرفته ، داستانها و خاطرات و نکته هایی از زندگی عملی بزرگان و مردان الهی است و شکل و محتوای آنها بیشتر حالت طبیعی و زمینی را در بر دارد تا آسمانی .

تلاش زیادی شده است که سیاق بیان داستانها و خاطرات توسط نویسندگان حفظ و بیش از حد ضروری مورد تصرّف قرار نگیرد .

در انتخاب و جمع آوری مطالب تا حد توان تلاش شده که از منابع دست اول استفاده شود .

از همه دوستان و سرورانی که در این مسیر بنده را مشوق بودند و همچنین از مؤ سسه فرهنگی - انتشاراتی مشهور که در چاپ و نشر این کتاب تلاش نمودند تشکر می کنم .

در خاتمه دوستان عزیز ، انشاءالله خرده ها را با دیده اغماض و کریمانه نگریسته و بنده را با پیشنهادها و انتقادات خویش دستگیری فرمایند .

خوشا آنان که الله یارشان بی

به

حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

(بابا طاهر)

والحمد و الله رب العالمین

علی - احمد پور ترکمانی

فصل اوّل : نماز از دیدگاه فرزانگان و اندیشمندان

1 - نماز یک کارخانه انسان سازی

حضرت امام خمینی قدّس سرّه :

در اسلام از نماز هیچ فریضه ای بالاتر نیست . نماز پشتوانه ملت است . سیّد الشهداء در همان ظهر عاشورا که جنگ بود ، و همه در معرض خطر بودند ، وقتی یکی از اصحاب گفت که ظهر شده است فرمود که : ((یادم آوردید نماز را و خدا تو را از نماز گزاران حساب کند . و ایستاد در همان جا نماز خواند . نگفت که ما می خواهیم جنگ بکنیم ، خیر ، جنگ را برای نماز کردند . امیرالمؤ منین وقتی که یکی مسئله ای ، یک چیزی از او پرسیدند در همان بحبوحه جنگ ایستاد و جواب داد . حالا . . . من شمشیر برای این می زنم . جنگ در اسلام یک چیزی نیست که خودش یک مطلبی باشد ، یک چیزی باشد یک طرحی باشد . جنگ برای این است که آن زباله هایی که هستند آنهایی که مانع از پیاده شدن اسلام هستند ، آنهایی که مانع از ترقی مسلمین هستند ، آنها را از بین راه بردارند . مقصد این است که اسلام را پیاده کنند و با اسلام انسان درست کنند . نماز یک کارخانه انسان سازی است ، فحشا و منکر را نماز ، نماز خوب فحشاء و منکر را از یک امتی بیرون می کند . (1)

2 - نماز ارتباط صمیمانه میان انسان و خدا

مقام معظم رهبری حضرت آیت ا . . . خامنه ای :

نماز و نیایش ، ارتباط صمیمانه ای است میان انسان و خدا ، آفریده و آفریدگار . نماز ، تسلابخش و آرامشگر دلهای مضطرب و خسته و

بستوه آمده و مایه صفای باطن و روشنی روان است . پیمان و انگیزه تحرک و بسیج و آمادگی است ، در حالی صمیمانه و دور از رنگ و فریب ، برای نفی هر بدی و زشتی است و تدارک هر نیکوئی و زیبائی .

برنامه ای است برای بازیافتن و آگاه ساختن خویش ، و کوته سخن ، رابطه ای و استفاضه ای مداوم است . با سرچشمه و پدیده آورنده همه نیکی ها ، یعنی خدا . . . یکی از عملهایی که سرشار از انگیزه یاد خداست و می تواند انسان را یکسره غرق در یاد خدا کند ، و می تواند بیدار باش و به خویش آورنده باشد ، و می تواند همچون شاخص و علامتی ، رهروان راه خدا را بر روی خط مستقیم بدارد و از گیجی و گمی حفظ کند و می تواند از لحظه ای غفلت زندگی آدمی مانع شود ، نماز است .

انسان از لابلای مشغولیتهای فکری که او را احاطه کرده است به ندرت می تواند به خود و هدف زندگی و گذشت لحظات و ساعات و روزها بیندیشد چه بسا روزها که شب می گردد و روزهای دیگری که آغاز می شود . و هفته ها و ماهها که می گذرد و انسان به آغاز و پایان آن توجه نمی یابد و گذشت زندگی و معنا یا بطالت آن را احساس نمی کند .

نماز یک زنگ بیداری و یک هشدار در ساعات مختلف شبانه روز است . به انسان برنامه می دهد و از او تعهد می خواهد ، به روز و

شبش معنا می دهد . و از گذشت لحظه ها حساب می کشد . در آن هنگام که انسان مشغول و بی خبر از طی زمان و انقضای عمر است او را می خواند و به او می فهماند که روزی گذشت و روزی آغاز شد .

باید فعالیت کنی مسئولیت بزرگتری بر عهده بگیری و کار مهمتری انجام دهی به دلیل آن که بخشی از عمر ، از فرصت عمل ، به سر آمد باید پیشتر تلاش کرد و بیشتر رفت زیرا هدف بزرگ است ، مگر تا فرصت از کف نرفته به آن دست یافت . . . (2)

3 - قیام بر نماز

سیّد بن طاووس ؛ (589 - 664 ه . ق) :

نماز ترا به این می خواند در پیشگاه مالک زندگان و مردگان حضوریابی ، پس با دلی آگنده از رغبت ، و ضمیری مالامال از شرف ، به نماز برخیز و هر کاری را که خدایتعالی تو را به اشتغال به آن معذور نمی دارد ترک کن ، چه اشتغال به چنان اموری مخالف با مولا و سبک شمردن فرمان او جل جلاله باشد و خطری است سهمگین که از کیفر آن ایمن نمی توان بود . و مشنو که گویند به تاءخیر انداختن وقت نماز دشوار نیست . گوینده چنین سخنی را به این سخن بیازمای که اگر از کسی حاجتی بطلبد و رفع نیازش به تاءخیر افتد آیا او را سرزنش نمی کند و در دل از او نمی رنجد ؟ و نمی گوید که آن شخص حق دوستی را نپاییده است ؟ پس بدان که اینگونه مردم حق را

نمی شناسند و عظمت و نعمت الهی را پاس نمی دارند و در حقیقت از تو چشم آن دارند که آنان را بیش از خدایتعالی تحلیل کنی و مهر تو بر آنان افزون بر مهر تو به آستان الهی باشد پس مبادا که در اهانت به مولای خود از آنان پیروی کنی . پس به نماز برخیز ، با کمال اشتیاق ، با رغبتی از سر عشق ، و با عشقی به کمال ، در نماز به خدای حیّ هستی بخش ، روی سخن داشته باش و مقام خود را که بنده ای از یاد مبر ، و از ستایش ذات پاکش کوتاهی مکن . (3)

4 - نماز و شیعه

علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبائی ؛ فرمود :

کربن معتقد بود که در دنیا یگانه مذهب زنده و اصیل که نمرده است مذهب شیعه است .

روزی به هانری کربن گفتم : در دین مقدّس اسلام تمام زمینها و مکانها بدون استثناء محل عبادت است ، اگر فردی بخواهد نماز یا قرآن بخواند یا سجده کند یا دعا کند در هر جا می تواند ، بنابراین اگر فردی از مسیحیان در وقتی از اوقات حالی پیدا کرد مثلاً در نیمه شب در خوابگاه منزل خود است و خواست خدا را بخواند چه می کند ؟ او باید صبر کند تا روز یکشنبه ، کلیسا را باز کنند ، این معنی قطع رابطه بنده است با خدا .

در پاسخ گفت : بلی این اشکال در مذهب مسیحیت هست .

همچنین روزی به کربن گفتم : اگر در دین مقدس اسلام ، انسان حاجتمند حالی پیدا کند ، طبق همان

حال و حاجت خدا را می خواند امّا در دین مسیح ، خدا اسماء حسنی ندارد اگر شما مثلاً حالی پیدا کردید چه خواهید کرد ؟ ! در پاسخ گفت : من در مناجاتهای خود صحیفه مهدّویه علیه السّلام را می خوانم . کربن کراراً صحیفه سجّادیه را می خواند و گریه می کرد . (4)

5 - شاگرد نماز

بو علی سینا (370 - 427 ه . ق) پنج ساله بود که پدرش چون از او هوش و ذکاوتی عجیب مشاهده کرد به تعلیم و تربیتش همّت گماشت . و پیش معلم دانشمندی برد تا به وی قرآن و اصول دین بیاموزد . بو علی به خواندن علم ادب ، و صرف و نحو و لغت . . . مشغول گشت و هم زمان به حفظ قرآن کریم روی آورد و قبل از ده سالگی به اینکار توفیق یافت و حافظ کل قرآن شد . سپس در نزد اساتید دیگری به تحصیل ریاضیات پرداخت و حساب ، جبر ، مقابله ، هندسه را فرا گرفت . و در نزد استادی دیگر به تحصیل فقه پرداخت و آن را نیکو فرا گرفت ، در نزد استاد ابو عبدالله ناتلی شروع به خواندن فلسفه نمود و بعد از اندکی همانند استادش و بالاتر از او گشت چنان که در حین درس از استاد اشکال می گرفت و استاد از جواب باز می ماند و او خود جواب را تشریع می کرد . تا جائی که اساتید از شرکت در کلاس او را کفایت نمودند و گفتند که خود مطالعه کن و اگر نتوانستی مسائلی را حل نمایی با ما

در میان بگذار .

شیخ بو علی سینا در این موردٍ می نویسد : من بخواندن دروس مشغول بودم و اقسام فلسفه را مجدداً مطالعه می کردم در تمام این اوقات شبی را تا صبح نخوابیدم در روز هم جز به تحصیل علم به چیزی توجه نداشتم . و به همین طریق پیش می رفتم تا حقیقت هر مسئله برای من مسلم می شد و هرگاه من در مسئله ای حیران بودم و یا نمی توانستم قضیه را بفهمم به مسجد پناه می بردم و نماز می گذاردم و خالق کل را ستایش می کردم و معمّای من حل و مشکل برطرف می شد . با این شکوه باز در سروده ای گوید : (5)

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره ای راه نیافت

6 - حقیقت نماز

سخن ابو حامد امام محمّد غزالی (405 - 505 ه . ق) در مورد حضور قلب در نماز :

ظاهر نماز چون کالبد است و وی را حقیقتی است که آن روح نماز است .

ظاهر نماز : مانند طهارت تن و جامه و جای پاک ایستادن و روی به قبله آوردن و چشم از جایگاه سجود فراتر بردن است این همه صورت نماز است و این صورت را حقیقتی است که آن روح نماز است . اگر اصل روح نباشد نماز همچون آدمی مرده باشد و کالبدی بی جان . اصل روح نماز ، خشوع است و حاضر بودن دل در جمله نماز ، که مقصود نماز راست داشتن دلست با حق تعالی ،

و تازه کردن ذکر حق تعالی بر سبیل تعظیم ، چنان که حق تعالی گفت : ((وَ اَقِمَ الصَّلوةَ لِذَکْرِی ، نماز بپای دار برای یاد کرد مرا .))(6) رسول خداصلّی اللّه علیه و آله فرمود : ((کسی که نصیب وی از نماز جز رنج و درماندگی نیست)) . و این آن است که به ظاهر نماز کند و به دل غافل ، و باز رسول خداصلّی اللّه علیه و آله رمود : ((که بسیار بنده بود که نماز کند و از نماز وی بیش از ده یک یا شش یک ننویسند و آن مقدار نویسند از نماز هر کسی که به دل در آن حاضر باشد)) . و فرمود : ((نماز چنان کن که کسی را وداع خواهی کرد یعنی خود را و هوای خود را وداع کن ، بلکه هر چه جز حق است آن را وداع کن و همگی خود به نماز ده)) ، و برای این بود که عایشه گوید که رسول خداصلّی اللّه علیه و آله با ما حدیث می کردی و ما نیز با وی ، چون وقت نماز در آمد گفتی که هرگز ما را نشناخته است از مشغولی که بودی به عظمت حق تعالی !. . . (7)

7 - گویا پروردگارت را می بینی . . .

حکیم و محدث بزرگ ملاّ محسن فیض کاشانی ؛ (1007 - 1091 ه . ق) :

چون برای نماز آماده شدی می بایست که قلبت نزد نماز بوده و از هر وسوسه ای فارغ باشد و ببین که در پیشگاه چه کسی ایستاده ای و با که سخن می گویی و شرم دار از

اینکه با مولایت با دلی غافل و قلبی ممّلو از وسوسه های دنیائی و . . . سخن بگویی . و بدان که او بر باطن تو مطلع بوده و به قلبت ناظر است ، و نمازت باندازه خشوع و تواضع و تضرع و زاری تو پذیرفته می گردد . در نماز چنان به عبادت حق روی آور که گویا پروردگارت را می بینی . . . (8)

8 - نماز ، همه اش ، نماز

آیه ا . . . اراکی ؛ (1312 - 1415 ه . ق) :

((اِنَّ الصَّلاةَ عَمُودُ الدّین اِنْ قُبِلَتْ ، قُبِلَ ماسِواها وَ اِنْ رُدَّتْ ، رُدَّ ما سِواها . وَ هِیَ تَنهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ)) .

برای هر عضوی از اعضای بدن وظیفه ای است ، در ابتدا که قیام و قعود و رکوع و سجود باشد که چهار تا بیشتر نیست . برای هر یک وظیفه است ، از فرق سر تا نوک پا ، برای چشم ، برای گوش ، کف ، دستها ، سر زانو ، حتی نوک انگشتها ، هم وظیفه و حکمی است . این چنین وظایف و احکامی در هیچ دین و مذهبی وجود ندارد . هیچ نیست و بالاتر از همه این اعضاء مغز و سر و مخ انسان است ، وقتی که می گوید ((إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ))(9) باید متوجه باشد که مقابل چه کسی ایستاده است . مقابل خانه ای ایستاده که خانه خداست . باید متوجه باشد که تمامی اعضاء از مغز سر تا نوک پا در عبادت او باشد . در بندگی او ، خضوع و خشوع او باشد . و دست

خضوع به طرفش دراز کنند . . . روح روان ، مغز سر و کلّه اش با آن خدایی که در مقابل خانه اش ایستاده است شفاهاً لب به لب دارد ، صحبت می کند . باید بفهمد که با چه کسی دارد حرف می زند . اگر این کار را کرد می شود : ((تَنْهی عَنِ الْفَحشاءِ وَالْمُنکَر)) . اگر هر شبانه روز پنج بار اینکار را کرد می شود : ((تنهی عن الفحشاء و المنکر)) . به این خاطر گفته است : ((ان قبلت قبل ماسواها و ان ردت ، ردّما سواها)) . همه اش نماز است ، نماز ، نماز همه اش نماز ، نماز ، نماز است . (10)

9 - نماز اوج بندگی

آیه ا . . . بهاءالدینی ؛ (1287 - 1376 ه . ق) :

نماز معراج است اگر انسان صادقانه باشد و حرفهایی را که در نماز می زند دروغ نباشد ، این نماز معراج است وقتی انسان می گوید : ((إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ)) بنده هیچ موجودی غیر از خدا نیستم ، استعانت به غیر از خدای تعالی ندارم و در تمام حوایج ، علوم ، اقتصاد ، سلامت و شفا ، پناهگاه من خدای تعالی است . اگر انسان موجودی باشد که غیر خدا را عبادت نکند و به ما سوی الله استعانت نجوید ، نماز معراج اوست . معارف اخلاق ، عبادات ، صوم و صلاه و حج ، برای این است که انسان به این مرحله برسد . . . این عروج و معراج اوست . ولی خدا باید توفیق دهد ، تا کسی بتواند خود

را به این مرحله برساند . . . نماز معراج است ولی مؤ منی که راستگو باشد وقتی می گوید : ((إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ)) دروغگو نباشد . اگر روزی صد مرتبه انسان این دروغها را بگوید به جای این که صعود پیدا کند ، سقوط می کند . عروج نتیجه صداقت انسان است . اگر صادقانه گفت : ((إِیّاکَ نَعْبُدُ)) آن وقت منبع علم و حکمت و قدرت می شود و تمام برکات الهی بر این موجود نازل می شود ولی ورود به این مرتبه خیلی مشکل است و بدون توفیقات و تاءییدات الهی نمی توان آتشهای دنیا را تحمّل کرد (11) .

10 - نظر فلاسفه اسلامی درباره عبادت

فلاسفه اسلامی گفته اند : عبادت خداوند متعال منحصر در سه نوع است .

اول : آنچه که متعلق به بدنهاست مثل نماز و روزه و توقف در مواقف محترمه و شریفه برای دعا و مناجات

دوم : آنچه که متعلق به قلوب و جانهاست مثل اعتقادات صحیح چون توحید و تمجید حق تعالی و تفکر در کیفیت افاضه وجود و حکمت حضرت حق در عالم و امثال ذلک .

سوم : آنچه که واجب است در مشارکت با مردم مثل انصاف در معاملات و داد و ستدهای کشاورزی ، ازدواج ، ادای امانات ، نصیحت فرزندان ، جهاد و مبارزه با دشمنان ، حمایت از حریم مقدس دین و . . . (12)

11 - صورت اجتماعی نماز

علامه محمد اقبال لاهوری نویسنده و شاعر و فیلسوف پاکستانی (1877 - 1938 م) :

انتخاب جهت واحدی در اسلام برای نماز ، برای آن است که وحدت احساسی میان جماعت نمازگزاران حاصل شود ، و شکل کلی نماز و عبادت چنان است که احساس مقام یا برتری نژادی را در میان عبادت کنندگان بر می اندازد ، و روح تساوی اجتماعی را به جای آن می نشاند و تقویت می کند . تصور کنید که اگر چنان شود که در زمان ما همه فرق مسلمین ، روزانه برای نماز شانه به شانه در کنار یکدیگر در یک صف بایستند ، چه انقلاب روحی عظیمی حاصل خواهد شد ! از یگانگی من جهان

شمولی که همه من ها را آفریده و نگاهداری می کند ، وحدت اساسی نوع بشر نتیجه می شود . تقسیم نوع بشر به نژادها و ملتها و

قبیله ها ، بنا به گفته قرآن ، تنها برای شناختن و شناخته شدن است . صورت اجتماعی نماز در اسلام ، گذشته از جنبه ادراکی و معرفتی آن ، برای این است که وحدت اساسی نوع بشر ، با ویران شدن سدّ و بندهایی که میان انسانی و انسان دیگر موجود است ، به صورت حقیقتی از زندگی پدیدار شود و پایدار بماند . (13)

12 - نماز بازیابی فطرت پاک

دکتر حداد عادل در سینمار نماز در مشهد :

آیه ا . . . استاد مصباح یزدی برای بنده تعریف کردند که در سفر به فرانسه دوستان ایرانی ما در فرانسه صحبت از پرفسوری کردند که مسلمان شده بود و خانم او هم مسلمان بود . مسلمانی بسیار خوب و عامل به دستورات و احکام اسلام ، و عارف به حقایق اسلام . ملاقاتی داشتیم با این خانم و آقای پروفسور ، پرسیدم : چطور شد که مسلمان شدید ؟ به شوخی گفتند : سؤ الهای خصوصی می کنید ؛ و بعداً توضیح دادند که من سالها پیش در الجزایر مقیم بودم . فرانسویها در الجزایر زیاد بودند . یک روز در جاده عبور می کردیم و در کنار جاده مزرعه ای بود ، دیدم کسی رو به سمتی ایستاده و حرکاتی انجام می دهد . من از مشاهده این حرکات کنجکاو شدم و از دیگران پرسیدم که این حرکات چیست ؟ گفتند که نماز می خواند . گفتم ماشین را نگهدارید . کنجکاو شدم و رفتم سراغ این دهقان که مشغول نماز بود . نشستم تا این که نمازش تمام شد پرسیدم که چکار می کنی و .

چه می گویی ؟ و چه می خواهی و چرا این کار را می کنی ؟ توضیح داد که در اسلام دستور است که پنج وعده نماز بخوانید . . . وقتی من متوجه شدم که در اسلام ارتباط با خالق به این اندازه آسان است ، و به این اندازه عمیق و لطیف است ، تکان خوردم و این سرآغازی شد برای تحقیق بیشتر پیرامون اسلام و این علت اصلی مسلمان شدن من بود(14)

13 - دین اسلام ، دین جهانی

هراس لیف دانشمند مشهور اروپائی :

هیچ چیز در این عالم مرا قانع نمی سازد که کدام یک از ادیان آسمانی دعوت به مساوات در میان مردم می کند ، اگر چه برخی از آنها با این دعوت تظاهر می کنند ، من بسیاری از کلیساها و معبدها را دیده ام و دیده ام که در همان جاها هم مساوات برقرار نیست . و طبیعتاً معتقد بودم که باید همین تبعیض در داخل معابد اسلامی هم حکمفرما باشد ، ولی هنگامی که در روز عید فطر ، در مسجدی در ((ووکنج)) در لندن ، ملاحظه کردم که عالی ترین نوع مساوات در میان مسلمانان وجود دارد . سخت دستخوش حیرت گردیدم ، من دیدم که نژادهای مختلف و شخصیت های عالی و دانی ، در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و برادرانه مشغول عبادت و نماز هستند . تا آن روز چنین صحنه ای ندیده بودم ، در آنجا دیده می شد که یک نفر (رعیت) از بلاد (ممباسا) با یک نفر از رجال سیاست و یا از بزرگان دولت (مصر) با هم مصافحه می نمایند و هر

گونه تشریفات طبقاتی برچیده شده است . هیچ کس در هیچ مقامی ، از ایستادن در کنار دیگران برای نماز ناراحت نیست . صفها کاملاً منظم و همه در یک ردیف ایستاده اند ، زیرا آنجا امتیازی نیست و همه در پیشگاه خداوند برابرند . هیچ کس را بر دیگری برتری نیست . هنگامی که پیشوا و امام مسجد مسلمانان به من گفت که به عقیده مسلمانان همه انبیاء بر حق بودند و کتابهای آنها از جانب خداوند است گمان کردم گوشم بد شنیده است . زیرا این سخن اولین باری بود که از یک رهبر دینی چنین سخنی را می شنیدم از این رو دیگر برای من شکی باقی نماند که دین اسلام صلاحیت دارد که دین جهانی گردد . (15)

14 - یک تجربه مهّم

دیل کارنگی نویسنده مشهور آمریکائی (1888 - 1955 م) در مورد خاطرات خود می نویسید :

از مادرم و پدرم دور شده و وارد دانشگاه شدم و به مرور زمان تغییری در افکار من پیدا شد . تحصیل علم الهیات ، علوم اساسی فلسفه و علم تطبیق ادیان مرا نسبت به بسیاری از تعلیمات دینی مشکوک ساخت . گیج و سرگردان شده بودم . نمی دانستم به چه چیز معتقد شوم و هیچگونه منظوری در زندگی بشر نمی دیدم . دست از نماز و دعا برداشتم و کافر و ملحد شدم . عقیده پیدا کردم که حیات بشر سراسر خالی از هدف و نقشه است و خلقت بشر به همان اندازه فاقد منظور خدائی است که حیوانات ما قبل تاریخ که در دویست میلیون سال قبل در دنیا زندگی می کردند و

احساس می کردم که روزی نژاد بشر نیز مانند حیوانات ما قبل تاریخ که امروز اثری از آنها نیست معدوم خواهد شد . بر عقیده گروهی از مردم به خداوند مهربان و کریمی که دنیا را مانند خود خلق کرده می خندیدم . معتقد بودم که میلیونها خورشیدی که در فضای تیره ، سرد و بی روح در گردشند بوسیله قوه ای کور و لاشعور به وجود آمده اند . شاید اصلاً خلق نگردیده و مانند زمان و فضا همیشه وجود داشته اند . آیا من می خواهم ادّعا کنم که اکنون جواب تمام سؤ الات را می دانم ؟ خیر ، هیچکس تاکنون نتوانسته است پرده از روی اسرار خلقت و حیات بردارد .

اطراف ما را معمّا و اسراری بی شمار احاطه کرده است . مثلاً بدن خود رمز و معمّای بغرنج می باشد و همچنین قوه برقی که در منزل از آن استفاده می کنیم و گلی که در شکاف دیوار روئیده و علف سبزی که در باغ خانه می بینیم . آزمایشگاههای تحقیقاتی سالی سی هزار دلار خرج می کنند که علت سبز بودن علف را کشف کنند . کیترینک می گوید : اگر ما بدانیم که گیاهان چگونه می توانند نور خورشید ، آب و اکسید ، و کربن را تبدیل به قند خوراکی کنند ، خواهیم توانست تمدن جهان را دگرگون سازیم . حتّی کار کردن موتور اتومبیل نیز یکی از اسرار بغرنج است . متصدیان آزمایشگاههای شرکت بزرگ ژنرال موتور ، سالها وقت و میلیونها دلار صرف کرده اند تا در بیابند چگونه و چرا به یک جرقه

در سیلندر ، انفجاری تولید می کند که باعث حرکت ماشین می شود و تازه هنوز هم موفق به کشف این راز نشده اند . عدم وقوف ما بر اسرار و رموز بدن آدمی ، قوه الکتریک و یا موتور اتومبیل ما را مانع از استفاده کردن و متمتع شدن از آنها نمی شود ، همچنین اگر من از کشف رموز دین و نماز و دعا عاجزم دلیل بر این نمی شود که من از یک زندگی بهتر و سعادتمندانه تری که دین به همراه دارد بهره برنگیرم . می خواستم بگویم که من دوباره به طرف دین برگشته ام . برق و آب و غذا در فراهم ساختن یک زندگی بهتر و کاملتر و راحتتر به من کمک می کند ولی فایده دین به مراتب از همه اینها برای من بیشتر است . . .

امروز جدیدترین علم ، یعنی روان پزشکی ، همان چیزهائی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می داده اند ، چرا به علت اینکه پزشکان روحی دریافته اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین ، نگرانی ، تشویش ، هیجانات و ترس را که موجب بیم بیشتری از ناخوشیهای ماست برطرف می سازد . اگر مذهب حقیقت نداشته باشد ، زندگی بی معنی و پوچ است . و بازیچه ای بیش نخواهد بود . بسیاری از ما وقتی از زندگی بستوه می آئیم و به آخرین حدّ نیروی خود می رسیم در ناامیدی و یاءس رو بسوی خدا بر می گردانیم . البته در موقع گرفتاری هیچ کس منکر خدا نیست . امّا

چرا تا مرحله ناامیدی و یاءس تاءمّل کنیم ؟ چرا هر روز تجدید قوا ننمائیم ؟ چرا برای نماز و عبادت منتظر فرا رسیدن روز معینی شویم ؟ من با اینکه پروتستانٍ هستم . امّا هر وقت احساس می کنم که احتیاج به دعا و نماز دارم فوراً در اولین نماز خانه ای که در سر راه خود بیابم به آنجا می روم و به دعا و نماز می پردازم . (16)

15 - نماز چیست ؟

سخن شهید آیه ا . . . دکتر محمّد حسین بهشتی رحمه اللّه (1307 - 1360 ه . ش) :

این ایستادن و خم شدن ، این نشستن و به خاک افتادن ، و با هر یک کلماتی گفتن چه معنا دارد ؟ در آن لحظه که آدمی به کمال و شکوه بی نهایت آفریدگار جهان می اندیشد ، سراپا شیفته آن می شود ، دل و جانش به خضوع و خشوع و فروتنی می گراید ، با آهنگ فطرت در برابر آن همه کمال و عظمت سر تعظیم فرود می آورد ، رکوع و سر به زمین می ساید ، سجود و زبان به ستایش می گشاید ، حمد و تسبیح .

و در آن لحظه که انسان خود را به کمک یک نیروی برتر از ماده نیازمند می یابد ، دل به سوی آفریدگار دانا و توانا و مهربان جهان می آورد ، راز و نیاز خود را با او در میان می نهد و او را به کمک می خواند ، دعا این است نماز ما و نیایش روزانه ما ، به سوی خدا ، خدای یکتا ، خدای

پر مهر . نیایشی که هر فرازش ، بیانگر اصلی از اصول جهان بینی اسلام ، و هر حرکتش ، نمایشگر پیوند عمیق انسان اسلام با خداست . نیایشی که انسان را به سوی خدا ، به سوی راه او ، و به سوی رهبران او می کشاند . او را به همه شایسته کاران روی زمین ، در طول تاریخ ، در گذشته و آینده و حال ، پیوند می دهد . و صف او را از صف ستمگران و تبهکاران و گمراهان جدا می سازد تا در راه راست خدا استوار بماند و به بیراهه نیفتد . اینک تو ای انسان جستجو گر عصر ما برخیز ، برخیز تا با شور و نشاط ، به نیایشی چنین زنده و سازنده بپردازیم ، و خود را از هر چه جز حق و حقیقت است پیراسته سازیم . (17)

16 - نماز روح وحدت و یگانگی

دانشمند شهیر اروپائی آقای هیل : (18)

از روزی که اسلام ظاهر شد ، نماز یگانه شعار اسلامی به صورت یک ضرورت درآمد . ارتباط این نماز با مسیحیت و یهودیت هر چه باشد نیروی خاص و اهمیّتی فوق العاده در بین مسلمانان پیدا کرد . و بعدها به صورت نماز جماعت به اقتدا امامی که اغلب خود محمّدصلّی اللّه علیه و آله بود اقامه می شد . هر کسی به هنگام نماز جماعت ، اجتماع مسلمانان را مشاهده کند که برای نماز صف بسته اند و با نظام خاصّی در کمال وقار و با طرز حیرت انگیزی رکوع و سجود می کنند ، به شگفتی در می آید ، و آثار تربیتی آن را در روان

مسلمین از همان روزهای نخستین درک خواهد نمود .

کافی است که ما نقش نماز را مورد بررسی قرار دهیم که چه تاءثیر مهمّی در بیدار کردن روح نظم و حفظ نظام داشته است . آنگاه به خوبی در می یابیم که در حقیقت نماز برای مسلمانان مانند یک آموزش نظامی بوده است و همین نظم مسلمانان در نماز ، روح وحدت و یگانگی را در میان مسلمانان زنده کرده ، برادری ، مساوات و برابری و دستاوردهای اجتماعی اسلام را عملاً ایجاد می نموده است . (19)

17 - نماز شدن انسان

مرحوم دکتر علی شریعتی ؛ (1312 - 1356 ه . ش) :

نماز شدن انسان ، تلاش برای شدن و زنده ماندن ، نیایش خواستن است . خواستن انسانی است که از آنچه دارد خوشنود نیست . و در آنچه که هست رنج می برد . اساسی ترین درسی که در نماز می اندیشیم توحید در هستی است و طرد همه (شرکها) و (تفرقه ها) و نفی همه قدرتهای دروغین ، غیر از خدا .

اولین عبارتی که بر زبان می آوریم در شروع ، اذان (الله اکبر) یعنی خدا بزرگتر است این بدین معنی است که خدا از همه قدرتها و ایده آلها بزرگتر است و باید به بزرگتر بودن خدا از همه توجه داشت . این ضربه محکمی است بر کسانی که ایده آلهائی را در مسیر غیر خدا شعار زندگی خویش قرار می دهند و در آن خود را گم می کنند . انقلابی راستین که با خدا و خلق میثاقی مقدّس بسته است از تزلزل در برابر خداوندان زر و زور و

نیروهایشان منع می کند . و یاد آور می شود که هان فراموش نکن که خدا بزرگتر است و اگر در راه خدا قدم گذاری و براه خویش ایمان داشته باشی قدرت (فرعون ، قارون ، بلعم) را در هم می شکند و می تواند تو را یاری کند . وقتی (لااله الاالله) می گوئیم بار دیگر همه خدایان دروغین را نفی می کنیم . اله ، خدای غیر الله ، خدای غیر حقیقی ، پول مقام قدرت موقعیت اجتماعی و . . . همه و همه که در قالب هوسهای پوچ گذاشته شوند و در راه خدا و اسلام نباشند اِله می باشند .

این انقلابی ترین شعار اسلام است که در دل مجاهدین این همه شور و شوق آفریده است و هم می آفریند که مایه رستگاریشان است . (20)

18 - نماز اتصال به قوه محرکه پایان ناپذیر

الکسیس کارل (1873 - 1944 م)نویسنده مشهور کتاب انسان موجود ناشناخته :

دعا و نماز قوی ترین نیروی است که انسان می تواند تولید کند ، - نیروئی است که چون قوه جاذبه در زمین وجود حقیقی و خارجی دارد .

در حرفه پزشکی خود من ، مردانی را دیده ام که پس از آن که تمام معالجات دیگر در حال آنان ، مؤ ثر واقع نشده بود به نیروی نماز و دعا از بیماری ، رهائی یافتند . دعا و نماز چون رادیوم یک منبع نیروئی مشعشعی است که خود به خود تولید می شود . از راه دعا و نماز انسان می کوشد نیروی محدود خود را با متوسل شدن به منبع نامحدود تمام نیروها افزایش دهد .

وقتی که ما دعا و نماز می خوانیم ، خود را به قوه محرکه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می کنیم . نماز و دعا می خوانیم که قسمتی از آن نیرو به حوائج ما اختصاص داده شود . به صرف همین استدعا ، نواقص ها تکمیل می شود . و با قدرتی بیشتر و حالتی بهتر از جای بر می خیزیم . هر وقت ما با شور و حرارت خداوند را در دعا و نماز مخاطب می سازیم ، هم روح و هم جسم خود را به وجهی احسن تغییر می دهیم . غیر ممکن است مرد یا زنی تنها برای یک لحظه به دعا و نماز بپردازد و نتیجه مثبت و مفیدی از آن نگیرد . (21)

19 - آهنگ آسمانی اذان

پروفسور ژول لابوم (1791 - 1868 م) پژوهشگر علوم اسلامی با بیش از 30 سال سابقه از فرانسه :

اسلام واسطه میان انسان و خدا را از میان برد و برای اولین بار ایجاد ارتباط مستقیم را میان دو قطب اعلام کرد . در پذیرش عبادت و نماز لازم نیست که شخص از یک گروه مشخص مقام وساطت را میان مردم و خدا داشته باشد ، بلکه هر انسانی می تواند خودش اعمال عبادی را انجام دهد .

نمازهای پنجگانه از مظاهر همبستگی مذهبی است . آنگاه که بانک توحید در فضای شهرهای اسلامی طنین می افکند ، گرویدگان به اسلام با شنیدن آهنگ آسمانی اذان در دل روز یا شب هنگام ، به سوی مراکز نیایش با آفریدگار هستی بخش می شتابند ، این شیفتگان ایمان

به خدا ، در هر نقطه از جهان و از افقهای دور دست روی خود را به سوی نقطه ای واحد و کانونی مشترک ، یعنی کعبه که در قلب مکه جای دارد می گردانند . (22)

20 - نماز سنبل عبادت و بندگی

الکسیس کارل :

احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق دل انسانی برخواسته شده است یک غریزه اصلی است . انسان همان طوری که به آب نیاز دارد به خدا هم نیاز دارد . و بهترین چیزی که فطرت را تقویت می کند نماز است که سنبل عبادت است .

اگر صمیمانه به دعا و نماز بپردازید خواهید دید که زندگی شما به صورت عمیق و مشهودی تغییر خواهد کرد . باید بگوییم که دعا فعالیتی است که برای تکامل صحیح شخصیت و تمامیّت عالیترین ملکات انسانی ضرورت دارد . تنها در دعا و نماز اجتماع کامل و هماهنگ بدن و فکر و روح حاصل می شود که به آدمی ، که همچون نی شکننده ای ، است نیرومندی و استقامت بیرون از حد تصوّر می بخشد . دعا و نماز عملی است که آدمی را در حضور خدا قرار می دهد .

مردی دهاتی در آخرین صف نماز در یک معبد تنها نشسته بود . کسی از او پرسید : منتظر چه هستید ؟ او در جواب گفت : به او نگاه می کنم و او به من نگاه می کند .

آدمی دعا می کند که نه تنها خدا به یاد او باشد ، بلکه خود نیز به یاد خدا باشد . دعا و نماز کوششی است در آدمی برای رسیدن به خدا و صحبت کردن

با موجودی نادیدنی که آفریننده همه چیز و حکمت اعلی ، و هر وقت با شور و حرارت خود را در دعا و نماز مخاطب می سازیم . هم روح و هم جسم خود را به وجهی احسن تغییر می دهیم . انسان همیشه از دعا و نماز نتیجه مفیدی می گیرد . دعا کردن همچون خوردن و آشامیدن ضروری است . در اجتماعی که نیایش و دعا و نماز وجود نداشته باشد ، از فساد و زوال مصون نخواهد بود . نیایش علاوه بر این که آرامش به وجود می آورد ، بطور کامل و صمیمی در فعالیتهای مغزی انسان یک نوع شگفتی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند . (23)

21 - از فراز هزاران مسجد

ویل دورانت (1858 - 1928 م) مورّخ و دانشمند شهیر آمریکائی :

چه خوش آهنگ است صدای مؤ ذن در گوش مسلمان و غیر مسلمان که این جانهای محبوس در پیکر خاکی را از فراز هزاران مسجد دعوت می کند که به سوی بخشنده زندگی و عقل توجه کنند و به جان با او پیوند گیرند . (24)

22 - نماز مهمترین وسیله ایجاد آرامش در روان

پروفسور توماس هایس لوپ :

مهمترین مطلبی که من در طول چندین سال تجربه و آزمایش به دست آورده ام این است که بهترین وسیله برای درمان بی خوابی نماز است . با این قید که من پزشکم این سخن را می گویم که نماز بهترین وسیله ای است که تاکنون برای توسعه اطمینان و تسکین اعصاب و آسایش و نشاط شناخته شده که زمینه بی خوابی را برطرف می گرداند . و به عبارت دقیقتر ، مهمترین وسیله ایجاد آرامش در روان و اعصاب انسان نماز است . (25)

23 - معنای لغوی و عرفانی نماز

معنای لغوی نماز صلوه :

راغب در مفردات می گوید : بسیاری از اهل لغت گفته اند که صلوه به معنای دعا و تبریک و تمجید است . بعضی از اهل لغت گفته اند که اصل صلوه از صلاء است و معنای اینکه گفته می شود ((صَلّی الرَّجُلُ)) که او بواسطه این عبادت صلاء را از خود برطرف ساخت و صلاء عبارتست از آتش فروزان ، و بنای صّلی همچون بنای مرّض است که به معنای زایل کردن مرض می باشد .

معنای عرفانی نماز :

بعضی از بزرگان صلوه را از تصلیّه مشتقّ می داند بدین معنی که چوبهای کج را با گرفتن به نزدیکی آتش و رساندن حرارت به آن مستقیم سازند .

عرب آن را تصلیّه گوید ، گوئی نماز گذار با توجه به مبداء اعلی در نماز و با حرارتی که در اثر حرکت صعودی و قرب به شمس حقیقت معنوی برای نفس حاصل می شود ، کج رفتاری های نفس را که در اثر توجه به غیر خدا و میل

به باطل ایجاد شده است تعدیل می نماید . (26)

24 - رازهای وضو

رسول خداصلّی اللّه علیه و آله بعد از نماز صبح بین الطلوعین ، در مسجد می نشستند و به سؤ الات مردم پاسخ می دادند . روزی دو نفر نوبت گرفتند تا در محضر حضرت سؤ الاتی مطرح کنند . پیامبرصلّی اللّه علیه و آله رمودند : من بگویم شما برای چه آمده اید یا شما خود می گوئید ؟ عرض کردند یا رسول ا . . . شما بفرمائید ؟ فرمودند : یکی برای یاد گرفتن مسائل حج آمده است و دیگری برای سئوال و آموختن مسائل وضو گرفتن . آنگاه جواب سؤ ال ها را چنین بیان فرمودند :

امّا معنای وضو گرفتن :

شستن صورت در وضو یعنی ، خدایا هر گناهی که با این صورت انجام دادم آن را شستشو می کنم که با صورت پاک به جانب تو عبادت کنم و با پیشانی پاک سر بر خاک بگذارم .

شستن دستها در وضو یعنی ، خدایا ! از گناه دست شستم و گناهانی را که با دستم مرتکب شده ام تطهیر می کنم .

مسح در وضو یعنی ، خدایا ! از هر خیال باطل و هوس خام که در سر پرونده ام سرم را تطهیر می کنم و آن خیالهای باطل را از سر بدور می اندازم .

مسح پا یعنی ، خدایا ! من از جای بد رفتن پا می کشم و این پا را از هر گناهی که با آن انجام داده ام تطهیر می کنم . اگر کسی بخواهد نام مبارک حقتعالی را بر زبان آورد

باید دهان را تطهیر کند . مگر می شود با دهان ناشسته انسان نام خدا را ببرد . باید دهان را با آب مضمضه کند و بشوید . این گوشه ای از اسرار وضو گرفتن است . اگر ما می بینیم از نماز لذت نمی بریم و از عبادت لذت نمی بریم برای آن است که به این اسرار آشنا نیستیم . آنها که از عبادت لذت می برند چیزی را به این عبادت تبدیل یا تعویض نمی کنند .

اینکه می بینیم ما نماز می خوانیم و چیزی از نورانیت احساس نمی کنیم برای آن است که نماز را با آداب و اسرار آن نخواندیم . خاصیت نماز در معرفت باطن آن است . (27)

25 - برکات نماز اول وقت

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که نماز برای میّت در قبر بصورت شخص نورانی خوش سیما ظاهر می شود ، انیس و مونس او در قبر می شود و آتش جهنم را از او دفع می کند .

و فرمود : کسی که نمازهای پنجگانه را در موقع خود اقامه کند و رکوع و سجود نماز را کامل بجا آورد خدای عزّ و جلّ 15 خصلت به او عطا فرماید :

الف) سه خصلت در دنیا :

1 - عمر او را زیاد کند .

2 - مال و اموال او را زیاد کند .

3 - اولاد صالح او را زیاد کند .

ب) سه خصلت در موقع مرگ :

4 - از ترس او را ایمن دارد .

5 - از هول مرگ ایمن دارد .

6 - او را

داخل بهشت گرداند .

ج) سه خصلت در قبر :

7 - سؤ ال نکیر و منکر را بر او آسان کند .

8 - قبر او را وسیع گرداند .

9 - دری از درهای بهشت به روی او گشوده شود .

د) سه خصلت در محشر :

10 - صورت او مثل ماه ، نور می دهد .

11 - نامه عملش را به دست راستش دهند .

12 - حساب را بر او آسان می گرداند .

ه) سه خصلت در موقع عبور از صراط :

13 - خداوند از او راضی می شود .

14 - به او سلام می دهد .

15 - نظر رحمت به او می فرماید . (28)

26 - الله اکبر در نماز

نماز با گفتن الله اکبر شروع می شود و اموری را برای نمازگزار حرام می کند . مانند خوردن و آشامیدن و حرف زدن ، لذا به تکبیر اول نماز تکبیره الاحرام می گویند .

الله اکبر اولین کلمه واجب به هنگام صبح است . اولین کلمه ای است که نوزاد مسلمان در آغاز تولّد به عنوان اذان و اقامه می شنود و آخرین کلمه ای است که بر میّت خوانده می شود . و سپس وارد قبر می شود . (نماز میّت)

اولین و یگانه ذکری است که در نماز ، هم واجب است و هم رکن نماز است . الله اکبر بیشترین ذکری است که هم در مقدمات نماز ، هم در خود نماز و هم در تعقیبات آن گفته می شود . بطوری که یک مسلمان در طول یک روز فقط در نمازهای پنجگانه واجب

(نه نمازهای مستحب) حدود 360 مرتبه آنرا تکرار می کند . بدین صورت که :

اول - برای هر 5 نماز اذان وارد شده و در هر اذانی 6 مرتبه الله اکبر گفته می شود . (مجموعاً 30 مرتبه)

دوم - برای هر 5 نماز اقامه وارد شده که در هر اقامه 4 مرتبه الله اکبر گفته می شود . (مجموعاً 20 مرتبه)

سوم - قبل از شروع نماز در هر 5 نماز ، 6 تکبیر مستحب است و تکبیر هفتم همان تکبیره الاحرام واجب است . (مجموعاً 30 مرتبه)

چهارم - تکبیره الاحرام آغاز نماز ، که در مجموع 5 تکبیر می شود .

پنجم - قبل از هر رکوع ((در 17 رکعت)) یک تکبیر وارد شده است . (مجموعاً 17 مرتبه)

ششم - در هر 17 رکعت نماز دو سجده داریم که برای هر سجده دو تکبیر مستحب است . یکی قبل و یکی بعد از آن (مجموعاً 68 مرتبه)

هفتم - هر نماز یک قنوت دارد که قبل از هر قنوت یک تکبیر وارد شده است . (مجموعاً 5 مرتبه)

هشتم - در پایان هر یک از نمازهای 5 گانه 3 تکبیر وارد شده است . (مجموعاً 15 مرتبه)

نهم - بعد از هر نماز 34 مرتبه تکبیر به عنوان تسبیحات حضرت زهراعلیهاالسّلام وارد شده است . (مجموعاً 170 مرتبه) و . . . (29)

27 - نماز و شفاعت اهل بیت

((عَنْ اَبِی بَص یر قالَ دَخَلْتُ عَلی اُمّ حَمی دَه أَعزیها بِاَبِی عَبْدالله عَلیه السلام فَبکت وَ بَک یتَ لِبُکائِها ثُمَّ قالَتْ : یا اَبا مُحَمد لَو رَاَیْتَ اَبا عبداللهِ علیه السلام عِند الموتِ

لَرَاَیتَ عَجَباً فَتَحَ عَینیهَ ثُمَّ قالَ اِجْمَعُوا ل ی کُلَّ مَنْ بَینی وَ بَینُه قَرابَهُ قالَتْ فَلَمْ نُتْرِکْ اَحَداً اِلا جَمعناهُ قالَتْ فَنَظَرَ اِلَیهم ثُمَّ قالَ : اِنَّ شَفاعَتَنا لاتَنالُ مُستّخِفَاَ بِالصلاهِ)) .

ابو بصیر گفت : برای تسلیت گفتن وفات امام صادق علیه السّلام به خدمت ام حمیده مادر گرامی امام کاظم علیه السّلام رسیدم . ام حمیده به گریه افتاد و من هم به گریه کردن او گریستم . پس فرمود : ای ابا محمّد ؛ اگر می دیدی حضرت صادق علیه السّلام را در وقت موت ، همانا امر عجیبی می دیدی . امام چشمان خود را گشود و فرمود : جمع کنید نزد من هر کسیکه ما بین من و او خویشاوندی است . ما همّت کردیم و همه را نزد او جمع کردیم . آن حضرت نظر کرد بسوی ایشان و فرمود : همانا شفاعت ما نصیب کسانی که نماز را سبک می شمارند نخواهد شد . (30)

28 - بهترین وسیله بعد از شناخت نماز است

معاویه بن وهب سئَلتُ ابا عبدالله علیه السّلام

((عَنْ اَفْضَلِ ما یَتَقَّربُ بِهِ العبادُ اِلی ربِّهم وَ اَحَبُّ ذلِکَ اِلی اللهِ عَزّ وَ جَلّ ما هُوَ فقال ما اَعْلَمُ شیاً بَعْدَ المَعرِفَهِ اَفْضَلُ مِن هذِهِ الصلوه الحدیث .))

معاویه بن وهب گوید : از امام صادق علیه السّلام پرسیدم : از برترین چیزیکه بندگان خدا بواسطه آن به پیشگاه الهی تقرّب می جویند و از محبوبترین چیز نزد خدا چیست ؟ فرمود : پس از معرفت و شناخت حضرت حق و ذات احدّیت ، چیزی را برتر از این نماز نمی دانم . (31)

29 - غفلت دل در نماز

ابو حامد محمد غزالی :

غفلت دل در نماز از دو سبب بود : یکی از ظاهر بود و یکی از باطن .

اول - آنچه ظاهر بود آن باشد که جایی کند که چیزی می بیند یا می شنود که دل بدان مشغول می باشد و دل تبع چشم و گوش بود . علاج وی آن بود که نماز جایی کند که هیچ آواز نشنود و اگر جایی تاریک بود بهتر باشد تا چشم بر هم نهد ، و بیشتر عابدان عبادت را خانه ساخته باشند ، تاریک ، که در جای فراخ دل پراکنده تر باشد .

دوم - سبب دوم از باطن بود و آن اندیشه و خاطر پراکنده بود و این دشوارتر است .

چون پیش از نماز ذکر حق تعالی بر دل غالب نبود ، در نماز حاضر نیاید و اندیشه که به دل راه یافت بدانکه در نماز دل خالی نشود ، هر که نماز خواهد با حضور دل ، باید که بیرون نماز دل

را علاج کرده باشد و خالی کرده باشد ، و این بدان بود که مشغله های دنیا از خود دور کرده باشد به قدر حاجت از دنیا قناعت کند و مقصود وی نیز از آن قدر فراغت عبادت بود . چون چنین نبود دل حاضر نبود . الاّ در بعضی از نماز ، باید که در نوافل می افزاید و دل حاضر می کند تا بقدر چهار رکعت دل حاضر شود که نوافل جبران فرایض است . (32)

30 - نماز عصاره همه عبادات

سخن حکیم فرزانه ، حسن زاده آملی :

نماز عبادت جمعی دارد ، کلیه عبادات تکوینیه موجودات را از نبات و جماد و حیوان . . . جامع عبادت قلبی و عقلی که تشریعی نیز هست . نماز از جهت دیگر عبادت جامعه است . زیرا که خاصیت زکوه و حج و جهاد و صوم و غیرها دارد .

امّا زکوه :

چون محک محبت است و گذشتن از ملک خویش در راه دوست و فنای خویش در هستی اوست . این اثر در نماز ظاهر می شود در وقتی که در مالک یوم الدین تصدیق قلبی کنی .

امّا صوم :

به جهت اینکه مفطرات روزه در نماز حرام است علاوه صمت از کلام فحلوقین لازم است .

امّا حجّ :

برای اینکه توجه ظاهری به کعبه ظاهری می کنی از دور توجه می کنی امّا در عوض توجه به کعبه حقیقی می نمایی که عبارت از دل است که در عالم بدن انسان به منزله کعبه است .

امّا جهاد :

زیرا که جهاد با نفس اماره است که جهاد اکبر است . (33)

31 - حقیقت نماز

شیخ حسنعلی اصفهانی ؛ (1279 - 1361 ه . ق) :

باری ای عزیز ! اسرار نماز آنگاه حاصل شود که شش چیز حاصل شود :

اول : حضور دل ، یعنی دل را به هنگام نماز ، به هیچ چیز جز پروردگارت ((جلت عظمته)) تعلق نباشد .

دوم : فهم کردن معانی قرائت و ذکر و تسبیح نماز ، به طوری که دل در فهم آن الفاظ ، مطابق زبان باشد .

سوم : تعظیم ،

یعنی در آن حالت ، عظمت معبود و مبداء مقصود در خاطر او بود .

چهارم : هیبت ، یعنی از غایت عظمت پروردگار ، خوف بر دلش هجوم آرد که مبادا در این عبادت ، تقصیری باشد .

پنجم : امید ، که مقام کرم و وجود خداوند متعال ، بر او معلوم باشد . که از نهایت مرحمت ، او را محروم و بی نصیب نخواهد فرمود و گناهانش را خواهد بخشید .

ششم : حیا ، یعنی خود و عبادت خود را کوچکتر از آن بداند که شایسته درگاه باشد و عبادت خود را در نهایت بندگی به انجام رساند . (34)

32 - وصیّت لقمان حکیم به فرزندش

لقمان حکیم به فرزندش وصیت کرد و فرمود : که ای فرزند ، چهار صد پیغمبر را ملاقات کردم و چهار هزار کلمه حکمت از آنها یاد گرفتم و از آن چهار هزار کلمه ، چهار صد کلمه را اختیار کردم و از آن چهار صد کلمه ، چهل کلمه را ، و از آن چهل کلمه ، هشت کلمه را اختیار کردم و آن هشت کلمه این است :

دو چیز را فراموش کن :

1 - اگر به کسی نیکی کردی .

2 - اگر کسی به تو بدی کرد .

دو چیز را فراموش نکن :

1 - یاد خدای سبحان . 2 - یاد مرگ .

چهار چیز را در چهار موقع خود انجام ده :

1 - وقتی سر سفره نشستی مواظب دهانت باش . (مواظب حلال و حرام)

2 - وقتی به خانه کسی رفتی مواظب چشم خود باش .

3 - هنگامیکه در

میان مردم هستی مواظب زبانت باش .

4 - هرگاه مشغول نماز شدی ، قلبت را حفظ کن . (35)

33 - توصیه های نورانی

آیه ا . . . سیّد حسن مدرس ؛ (1287 - 1356 ه . ق) :

در پشت صفحه اول قرآنی که از ایشان (شهید مدرس) به یادگار مانده ، و نزد نوه اش نگهداری می شود ، به خط خود خطاب به دخترش چنین نوشته است :

ای فاطمه بیگم ! تو را به سه خصلت توصیه می کنم :

1 - نماز و قرآن را بخوان .

2 - برای پدر و مادرت دعا کن .

3 - در زندگی قناعت داشته باش .

یک نصیحت ز سر صدّق جهانی ارزد

بشنو ار در سخنم بهره جسمانی نیست . (36)

34 - دوران طلبگی

یکی از علماء به آیه ا . . . میرزاجواد آقا تهرانی (1368 ه . ش) نقل کرد که در دوران تحصیل در حوزه علمیه قم گاهی بعضی از دوستان حاج آقا روح الله (امام قدّس سرّه) به ایشان اصرار می ورزیدند که یک روز تعطیلی برای گردش به خارج از شهر بروند که استراحتی بنمایند . ولی آقا قبول نمی نمودند و گاهی که اصرار به حّد بالایی می رسید با دو شرط قبول می نمودند که بیایند :

اول اینکه ، هر کجا وقت نماز رسید ولو در جای نامناسب نماز را اول وقت بخوانند .

دوم اینکه ، از احدی سخنی که بوی غیبت از آن استشمام شود شنیده نشود . (37)

35 - سفارش نماز اول وقت

آیه ا . . . بهاءالدینی (1287 - 1376 ه . ش) که خود در دریای بیکران کوثر علوم و معارف اهل بیت - علیهم السلام - جان و نفس خویش را به زینت کمالات و اخلاق حسنه آراسته اند ، در سفارش سلوکی به سالکان راه خدا همیشه تاکید داشتند که : ((بنده خدا باشید ، خالص شوید ، به خدا تقرّب جویید)) .

به نماز اول وقت اهمیت زیادی می دادند و همواره افراد را به ادای آن تشویق می کردند و می فرمودند :

((اگر می خواهید برکاتی نصیبتان شود نماز اول وقت شما ترک نشود)) . (38)

36 - امتحان

آیه ا . . . سیّد محسن امین جبل عاملی ؛ (1284 - 1371 ه ق) در دمشق مکتبی داشت که دانشجویان شیعه در آنجا تحصیل می کردند و مدرسه تحت نظر ایشان اداره می شد .

از آن بزرگوار نقل شده که یکی از تربیت یافتگان مکتب برای تحصیل علم طب به آمریکا سفر کرده بود و پیوسته از اوضاع آنجا و تحصیلات خود به ما خبر می داد . از جمله نوشته بود که چندی قبل امتحان داشتیم ولی در روز امتحان موانعی پیش آمد که ساعت به ساعت امتحان به تاءخیر افتاد تا اینکه نزدیک بود ما را برای امتحان ببرند . متوجه شدم وقت نماز از دست می رود ، در این فکر شدم که آیا امتحان بدهم و نماز نخوانم و یا نماز بخوانم و از امتحان بگذرم ؟ فوری مهیّای نماز شدم . دانشجویان که حالت مرا مشاهده کردند ، گفتند : کجا می روی ؟

الان نوبت امتحانت فرا می رسد . گفتم : من یک تکلیف مذهبی دینی دارم که وقت آن می گذرد . پس وضو ساختم و نمازم را خواندم . یکی از اساتید متّوجه مراسم مذهبی من شده بود ، بعد از نماز رفتم هیئت ممتحنه ، بخاطر آن تقّید من به مذهب در وقت معین دیگری از من امتحان گرفتند .

در ادامه می فرماید : من در مدرسه چنین شاگردانی تربیت کرده ام که اگر به دریا بیفتند دامنشان تر نمی شود . (39)

37 - بگذارید نماز بخوانم

سالهای پیش از پیروزی انقلاب ، روزی باتفاق یکی از پسر عموهایم در یکی از خیابانهای تهران ایستاده ، منتظر تاکسی بودیم . قریب نیم ساعت ایستادیم ، هر چه تاکسی می آمد یا پر از مسافر بود یا نگه نمی داشت . خسته شدیم ، ناگاه یک تاکسی آمد و توقف کرد و به ما گفت : بفرمائید ؛ سوار شوید . هر جا می خواهید بفرمائید تا شما را برسانم . ما سوار شدیم و مقصدمان را گفتیم . در میان راه من به پسر عمویم گفتم : شکر خدای را که در تهران یک راننده مسلمانی پیدا شد که به حال ما رقّت کرد و ما را سوار نمود . راننده شنید و گفت : آقایان تصادفاً من مسلمان نیستم و ارمنی هستم . گفتم : پس چطور ملاحظه ما را نمودی . گفت : اگر چه مسلمان نیستم ، امّا به کسانیکه عالم مسلمانها هستند و لباس اهل علم در بر دارند عقیده مندم و احترامشان را لازم می دانم . بواسطه امری که دیدم ،

پرسیدم : چه دیده ای ؟ گفت : سالی که مرحوم آیه ا . . . حاج میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی (1274 - 1315 ه . ق) را به عنوان تبعید از تبریز به کردستان ((سنندج)) حرکت دادند ، من راننده اتومبیل ایشان بودم . در میان راه نزدیک به درخت و چشمه آبی شدیم . آقا فرمودند : اینجا نگهدار ، تا نماز ظهر و عصر را بخوانم . سرهنگی که ماءمور ایشان بود ، به من گفت : اعتنا نکن و برو ، من هم اعتنائی نکرده رفتم . تا نزدیکی آب رسیدم ، ناگهان ماشین خاموش شد ، هر چه کردم روشن نگردید . پیاده شدم تا سبب خرابی آنرا بدانم . هیچ نفهمیدم ، ماشین عیب و ایرادی نداشت . امّا روشن نمی شد . آقا فرمود : حالا که ماشین متوقف است بگذارید نماز بخوانم . سرهنگ ساکت شد و آقا مشغول نماز گردید . من هم سرگرم باز کردن آلات ماشین شدم . هنگامی که آقا از نماز فارغ شد و در ماشین نشستند با یک استارت ماشین روشن گردید و راه افتادیم . . . (40)

38 - قبله منزل امام در نوفللوشاتو

امام وقتی وارد نوفل لوشاتو شدند ، از اول سؤ ال کردند که قبله کدام طرف است . خود آنهائی که مسیحی بودند نمی دانستند . مسلمانها هم که آنجا ساکن نبودند تا بدانند و چون نمی شد نماز را به تاءخیر بیاندازند ، جهت قبله را پیدا کردند و به جهت قبله ، نماز گذاردند . عصر امام مرا صدا زدند و فرمودند : که این قبله نما

را بگیرید ، چون قبله نما هم درست نشان نمی داد و انحراف داشت . بر این اساس فرمودند : که این را ببرید در مسجد پاریس مشخص کنید که این قبله نما قبله مسجد پاریس را چگونه نشان می دهد . همان جهت را حفظ کنید و بیائید این جا ، قبله این جا را مشخص کنید .

ما قبله نما را گرفتیم و با یکی از برادران که آنجا بود - آقای دکتر مجابی - آمدیم مسجد جامع پاریس و جهت قبله را که قبله نما نشان می داد ، با قبله آنجا تطبیق کردیم و برگشتیم و قبله منزل امام در نوفل لوشاتو را مشخص نمودیم . (41)

39 - دو رکعت عشق

امام قدّس سرّه برای من تعریف کردند : توی راه من گفتم که نماز نخوانده ام . یک جایی نگهدارید که من وضو بگیرم . گفتند : ما اجازه نداریم . گفتم : شما که مسلح هستید و من اسلحه ندارم . به علاوه شما همه با هم هستید و من یک نفرم . کاری که نمی توانم بکنم . گفتند : ما اجازه نداریم .

فهمیدم که فایده ای ندارد و اینها نگه نمی دارند . گفتم : خوب ؛ اقلاً نگه دارید تا من تیمّم کنم . این را گوش کردند و ماشین را نگه داشتند . امّا اجازه پیاده شدن به من ندادند . من همین طور که توی ماشین نشسته بودم از توی ماشین خم شدم و دست خود را به زمین زدم و تیمّم کردم .

نمازی که خواندم پشت به قبله بود چرا که از قم به تهران

می رفتیم و قبله در جنوب بود . نماز با تیمّم و پشت به قبله و ماشین در حال حرکت !

این طور نماز صبح خود را خواندم . شاید همین دو رکعت نماز من مورد رضای خدا واقع شود . (42)

عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست .

مرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانه نیست .

گر اسیر روی اویی نیست شو پروانه شو

پای بند ملک هستی در خور پروانه نیست

((امام خمینی ره))

40 - علامه الهی ؛

آیه ا . . . حسن زاده آملی در مورد استاد خود علامه میرزا مهدی الهی قمشه ای ؛ (1318 - 1393) می نویسد :

. . . وقتی در جلسه درس ، کف پایش را بوسیدم و خودش در ابتدا توجه نداشت ، بنده در کنارش دو زانو نشسته بودم و ایشان چهار زانو ، لذا توفیق بوسیدن کف پایش را یافتم . بعد از بوسیدنم ناراحت شد و با من مواجه شد و فرمود : آقا چرا اینطور می کنی ؟ عرض کردم : آقا حق شما بر من بسیار عظیم است . نمی دانم چه کنم مگر به این تقبیل دلم تشفّی یابد و آرام گیرد و خودم را لایق نمی بینم که دست مبارک شما را ببوسم .

. . . در راه مکّه برای اقامه نماز توقف کردند . مرحوم الهی علیهاالسّلام به کناری رفته و به نماز ایستاد ماشین حرکت کرد و وی از کاروان بجا ماند . بعد از نماز روی به جانب خدا نمود و گفت : خدایا چه کنم ؟ در این هنگام ماشینی جلو پایش ایستاد

و راننده آن گفت : آقای الهی ، ماشین شما رفت ؟ جواب داد : بلی . گفت : بیائید سوار شوید . وقتی سوار شد با یک چشم بهم زدن به ماشین خویش رسید . از ماشین پیاده شد و به ماشین خود رفت . وقتی برگشت دید ماشین سواری نیست . از مسافرین پرسید این ماشین سواری که مرا رساند کجا رفت ؟ مسافرین گفتند : آقای الهی ماشین سواری کدام است ؟ اینجا توی این بیابان ماشین سواری پیدای نمی شود !. (43)

. . . و چون بدن مبارکش را به خاک می سپردیم پاهایش را این بنده در بغل گرفته بودم و به یاد آن شب افتادم که کف پایش را بوسیدم . خواستم در کنار تربتش تجدید عهد کنم ولی حضور مردم مانعم شد . چون بدن مرحوم الهی به خاک سپرده شد و هنوز لحد نچیده بودند جناب استاد علاّمه طباطبائی تشریف آوردند و در کنار قبرش نشستند و دستمال در دست گرفتند و بسیار گریستند . (44)

41 - احمد ظهر شده ؟

روزی که شاه فرار کرد ما در پاریس در نوفل لوشاتو بودیم ، پلیس فرانسه خیابان اصلی نوفل لوشاتو را بست ، تمام خبرنگاران کشورهای مختلف آنجا بودند .

خبرنگاران خارجی از آفریقا ، آسیا ، اروپا و آمریکا ، و شاید 150 دوربین فقط صحبت امام را مستقیم پخش می کردند .

برای اینکه خبر بزرگترین حادثه سال را مخابره می کنند ، شاه رفته بود و می خواستند ببینند که امام چه تصمیمی دارند ، امام بر روی صندلی ایستاده بودند . در کنار خیابان ، تمام دوربینها

بر روی امام زوم (متمرکز) شده بود . امام چند دقیقه صحبت کردند و مسائل خودشان را گفتند . من کنار امام ایستاده بودم . یک مرتبه برگشتند و گفتند : ((احمد ظهر شده ؟)) گفتم : بله ، الان ظهر است . بی درنگ امام گفتند : ((والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته))

شما ببینید در چه لحظه ای امام صحبتهایشان را رها کردند . برای اینکه نمازشان را اول وقت بخوانند ، یعنی جائیکه تلویزیونهای سراسری که هر کدام میلیونها آدم بیننده دارد . N . N . C بود . B . B . C بود ، تمام تلویزیونها چه در آمریکا و چه در اروپا بودند . خبر گزاریها همه بودند . آسوشتیدپرس ، یونایتدپرس ، رویتر و تمام خبرنگاران روزنامه ها ، مجلات رادیو ، تلویزیون ، در چنین موقعیت حساسی ، امام حرفشان را قطع کردند و رفتند سراغ نماز . (45)

42 - گنج اهل دل

حاج شیخ حسنعلی اصفهانی علیهاالسّلام (1279 - 1361 ه . ق) چهار روز قبل از ارتحال به فرزندش فرمود : من صبح یکشنبه خواهم مرد . . . اکنون ترا به این چیزها سفارش می کنم :

اول : آنکه نمازهای یومیه خویش را در اول وقت آنها به جا آوری .

دوم : آنکه در انجام حوایج مردم ، هر قدر که می توانی بکوشی و هرگز نیاندیش که فلان کار بزرگ از من ساخته نیست ، زیرا اگر بنده خدا در راه خدا ، گامی بر دارد خداوند نیز او را یاری خواهد فرمود . . . در این جا عرضه داشتم

: پدر جان ، گاه هست که سعی در رفع حاجت دیگران موجب رسوایی آدمی می گردد . فرمود : چه بهتر که آبروی انسان در راه خدا بر زمین ریخته شود .

سوم : آنکه سادات را بسیار گرامی و محترم شماری و هر چه داری در راه ایشان صرف و خرج کنی . . .

چهارم : از تهجد و نماز شب غفلت مکن و تقوی و پرهیز پیشه خود ساز .

پنجم : به آن مقدار تحصیل کن که از قید تقلید وا رهی .

در این وقت از خاطرم گذشت که بنابراین لازم است که از مردمان کناره گیرم و در گوشه انزوا نشینم که مصاحبت و معاشرت ، آدمی را از ریاضت و عبادت و نماز و تحصیل علوم ظاهر و باطن باز می دارد . امّا ناگهان پدرم چشم خود بگشودند و فرمودند : تصّور بیهوده مکن ، تکلیف و ریاضت تو تنها خدمت به خلق خداست . (46)

43 - نماز عشاء برفراز دار

مدّرس پس از نُه سال اسارت در خواف ، بدنبال اجرای نقشه رضاخان ، روانه کاشمر(از توابع استان خراسان در 219 کیلومتری مشهد) شد . حوالی ، غروب بیست و هفتم ماه رمضان سال 1351 ه . ق (دهم آذر 1316 ه . ش) سه ماءمور به نامهای جهانسوزی ، مستوفیان ، و خلج (سر پاسبان کاشمر) به عنوان دیدار به نزد مدّرس که در خانه نجّاری اقامت داشت روانه شدند .

مدّرس در این هنگام روزه بود و به خیال آنکه میهمان برایش رسیده است با دیدن آنها ، مشغول تعارفات معمولی شد و از آنها دعوت نمود

که افطار را میهمان او باشند . آنگاه ماءمورین لبخند تلخی زدند و یکی گفت فعلاً افطار شده و شما بهتر است با ما چای بخورید . مدّرس از طرز رفتار و نجواهای که این سه با هم داشتند متوجه منظور شوم آنها شد . ولی بدون آنکه هراسی به دل راه دهد با روحی استوار و در نهایت آرامش ، بر سر سجاده اش قرار گرفت تا آنکه صدای روح نواز اذان مؤ ذن به گوشش رسید .

هنگام افطار است و مدّرس می خواهد با مختصر قوّتی که دارد ، روزه اش را افطار کند . جهانسوزی به تندی قوری را که بر روی سماور بود برداشت و به استکانی چای ریخت و آن را به خلج داد . خلج سمّ مهلکی را که بصورت گردی بود در استکان چای خالی کرد و آن را در مقابل مدّرس گذاشته و گفت : بخور ، مدّرس با خونسردی کامل استکان چای را بر داشته و در چند جُرعه خورد و به نماز ایستاد ، نماز مغرب به پایان رسید ، ولی از اثرات سمّ خبری نبود . آقا بر سر سجاده نشسته و به تسبیحات اربعه حضرت زهراعلیهاالسّلام مشغول است ، بعد از اتمام تسبیحات برای اقامه نماز عشاء ایستاد . سه دژخیم با وحشت به مدّرس نگریسته و در برابرش احساس ناتوانی کردند . زمان همچنان سپری و رعب و وحشت قاتلان را مشوّش نمود . مستوفیان بیش از این تاب نیاورد و از طول ساعات بر خود لرزید . تصمیم گرفت کار را زودتر تمام کند . در این حین هر سه

عمامه سیّد را در حال نماز از سرش برداشته و برگردنش انداختند و از دو سوی آن را چنان کشیدند تا راه لب بر کلام سرخ مدّرس بسته شد . و بدین ترتیب مدّرس بزرگ ، مجتهدی عالی مقام و مبارزی پارسا و پایدار را غریبانه در 69 سالگی به شهادت رساندند . پس از آن جیبهای سیّد را کاویده و تنها دارایی او را که سی ریال بود بیرون آوردند و بعد از اتمام ماءموریت به مرکز مخابره نمودند که :

((سیّد حسن مدّرس به دلیل بیماری فوت نموده است !)) . (47)

بعد از وفات ، تربت ما در زمین مجوی

در سینه های مردم دانا مزار ماست

44 - نماز اول وقت

امام قدّس سرّه به نماز اول وقت خیلی علاقه داشتند . در آخرین روز تقریباً ساعت ده شب ، نماز مغرب و عشاء را با اشاره خواندند . همه امیدها قطع شده بود و دکترها تقریباً همه چیز را تمام شده می دانستند . امام در حالت بیهوشی بودند که یکی از پزشکان بالای سرشان رفت و برای اینکه شاید به وسیله نماز بشود آقا را به هوش آورد . گفت : آقا ! وقت نماز است . همین را که گفت ، آقا یک لحظه چشمان خود را تکان داد و در همان حالت بیهوشی نمازشان را با اشاره خواندند . از صبح آن روز هم مرتب از ما سؤ ال می کردند که : چقدر به ظهر مانده ؟ چون خودشان ساعت دمِ دستشان نبود و آن قدرت را نداشتند که به ساعت نگاه کنند ، یک ربع به یک ربع از ما می

پرسیدند . نه به خاطر اینکه نمازشان قضا نشود ، به خاطر اینکه نماز را اول وقت بخوانند . (48)

45 - پند استاد

علاّمه طباطبائی ؛ و آیه ا . . . شیخ محمّد تقی بهجت از استاد خود مرحوم آیه ا . . . قاضی ره (1258 - 1366 ه . ق) نقل نمودند که فرمود : ((اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد ، مرا لعل کند ! . . .))(49)

در نماز احساسها گل می دهند

گفتگوها بوی سنبل می دهند

از گلوها بغض ها خالی شود

روی لب لبخند پیدا می شود

دوست داری با خدا صحبت کنی

نور را در خانه ات دعوت کنی هست

شیرین تر ز شهد هر عسل

نغمه حیّ علی خیر العمل

رو به سوی قبله با آغوش باز

خویش را گم کن در آغوش نماز

46 - بر آستان جانان

عمل جراحی انجام شد و خطر عمل تا آن موقع مهار شده بود . همه از نهایت توانایی خود استفاده کرده بودند . شوق و خوشحالی از گذشتن این مرحله در سیمای همه جاری بود . . . امام بلافاصله پس از بهوش آمدن با وجود ضعف شدید عارض شده ، وقت نماز را سؤ ال کرد و اشاره کرد که یکی از آقایان عمامه اش را ببندد و محاسن ایشان را شانه بزند . همه مبهوت بودیم . خدایا این چه بنده عاشقی است ؟ چقدر در حضور خداوند

ادب را مراعات می کند . . . در بیمارستان ، ایّام بستری در هر فرصت که برای غذا دادن به ایشان می رفتیم توصیه های اخلاقی را فراموش نمی کردند . چندین بار به من و همشیره ها می فرمود : راه آخرت سخت است ، گناه نکنید ، ترک گناه آسانتر از عذاب

خداست ، و می فرمود : نماز را حتی اگر در پیاده رو خیابان باشد اول وقت بخوانید . (50)

47 - مواظبت بر نماز اول وقت

در این اواخر حیات مبارک امام ره که برای نماز جماعت خدمت ایشان می رسیدیم ، خیلی راضی به اینکار نبودند ، و می فرمودند : چون من با سختی بلند می شوم و می نشینم شما ناراحت می شوید ، نماز خود را بخوانید .

من یاد ندارم که امام نماز اول وقت را به تعویق انداخته باشند . از مادرم شنیدم که می گفت : روزی اذان مغرب را گفتند . امام مُهر پیدا نکردند ، لذا سریع کاغذی را برداشتند و شروع به نماز کردند . تا این حّد توجه به نماز اول وقت داشتند . (51)

48 - مسیح کردستان (52)

همسر فداکار سردار رشید اسلام محمد بروجردی (1333 - 1362 ه . ش) در مورد مواظبت بر نماز اول وقت ایشان می گوید :

محمّد در عرض ده سال زندگی مشترکمان طوری بود که همیشه نمازش را در اول وقت اقامه می کرد . در طول مسافرتهایی که با محمّد داشتیم ، هرگاه در راه صدای اذان به گوشش می رسید ، هر کجا بود ماشین را پارک می کرد و همانجا نمازش را بجا می آورد . اگر چه به مقصدی که مورد نظرش بود دور یا نزدیک بود . بارها به ایشان گفتم : حالا که نزدیک مقصد است نمازتان را شکسته نخوانید بگذارید وقتی به منزل رسیدیم نمازتان را کامل بخوانید . محمّد در جواب می گفت : حالا که موقع اذان است نماز می خوانیم شاید به منزل نرسیدیم . اگر رسیدیم دوباره کامل می خوانم و در تمام این مدّت هیچگاه یاد ندارم که او بدون وضو باشد .

(53)

49 - بعد از نماز

روزی حدود ظهر در محضر شهید بزرگوار رجائی (1360 ه . ش) بودم . صدای اذان شنیده شد . در حالی که ایشان از جایشان حرکتی کرده و می خواستند خود را برای اقامه نماز آماده کنند ، در زده شد و خدمتگزار وارد اتاق شد و گفت : غذا آماده است ، سرد می شود ، اگر اجازه می فرمایید بیاورم . شهید رجائی فرمودند : خیر ، بعد از نماز .

وقتی که خدمتگزار از اتاق خارج شد ، ایشان با چهره ای متبسم و دلی آرام خطاب به من فرمودند : (عهد کرده ام هیچ وقت قبل از نماز ناهار نخورم ، اگر زمانی ناهار را قبل از نماز خوردم ، یک روز را روزه بگیرم . (54)

50 - عروج

یک ماه از عملیات سخت و طاقت فرسای والفجر 8 می گذشت . یک روز ساعتی از غروب گذشته ، جواد آقا آب از سر و رویش می چکید که آمد پشت خاکریز . بی سیم چی او در حال نماز بود . گفت : ناصر جان ! اگر صدای بی سیم در آمد ، جوابش را بده تا من نماز بگذارم .

- چشم آقا جواد !

نماز مغرب را به علت کوتاه بودن خاکریز نشسته خواند . من کنارش نشسته بودم و گوش به بی سیم داشتم . نماز عشاء را خواست شروع کند که صدای بی سیم در آمد .

گفت : ناصر جوابش را بده .

و بعد خودش تکبیره الاحرام را گفت . دو سه قدم بیشتر به طرف بی سیم برنداشته بودم که ناگهان خمپاره ای وسط

ما فرود آمد . و موج انفجارش مرا به گوشه ای پرت کرد . برخواستم و رفتم سراغ بی سیم . فرمانده لشکر - سردار حاج غلامرضا جعفری - بود و جواد را می خواست .

- آقا جواد مشغول نماز است .

- برو بهش بگو با من تماس بگیرد .

رفتم سراغ جواد ، دیدم نیست . گفتم : اینکه الان داشت نماز عشاء می خواند ! گوشی را برداشتم و گفتم :

- آقای جعفری ! جواد آقا نیست ، نمی دانم کجا رفته .

- هرجا که هست پیدایش کن !

دوباره شروع کردم به جستجو در آن حوالی . سمت چپ و راست خاکریز را دیدم . یکباره یک سیاهی در آن تاریکی شب توجهم را جلب کرد . خم شدم روی سینه خاکریز ، خدای من ، جواد آقا ! غرق در خون بود و . . . بغض سنگین ناباوری گلویم را فشرد و سراسیمه به طرف بی سیم رفتم و گریه آلود گفتم :

- حاجی ! منتظر جواد نمانید ، رفته پیش بنیادی !

ایشان ناباورانه گفت ! :

- پیش بنیادی یعنی چه ؟

هق هق گریه ام بلندتر شده .

- موقعیت بنیادی که مفهوم است ؟ !

- پس بمان من آمدم !

سردار جعفری سراسیمه خودش را رساند . امّا پیکر جواد آقا دل آذر (فرمانده عملیات لشکر 17 علی بن ابیطالب) را یاران داغدارش چونان گوهری گرانبها بر سر و دست برده بودند . و او در نماز به معراج حقیقی سفر کرده بود . (55)

51 - سرباز نماز

در یکی از روستاهای

فیروز کوه جلسه بزرگداشت شهداء برپا بود و شهید امیر سپهبد صیاد شیرازی به عنوان سخنران دعوت شده بود .

پس از مداحی و چند برنامه مرسوم دیگر از شهید صیاد خواستند سخنرانی بکند . ایشان پشت تریبون قرار گرفت و پس از شروع به صحبت با نام خداوند تبارک و تعالی و درود و صلوات بر پیامبر و آلش علیهماالسّلام فرمود : روزی جلسه مهمی در مورد جنگ خدمت حضرت امام بودیم . وقت نماز شد و امام وضو گرفت و به نماز ایستاد و ما هم به تبع امام فهمیدیم وقت نماز است و نماز بر همه چیز ترجیح دارد . بعد شهید صیاد شیرازی با اشاره به وقت نماز به حضار فرمود : الان هم وقت نماز هست اگر خواستید بعد از نماز برای شما سخنرانی می کنم صحبت را تمام کرد و صفهای نماز تشکیل شد و همانجا در اول وقت نماز جماعت برپا گرفت . (56)

52 - قبله پنهان

در اوایل اسارت ، ما را از ((العماره)) به بغداد انتقال دادند و یک راست به سازمان امنیت (استخبارات) بردند . وقتی به آنجا رسیدیم ، موقع خواندن نماز بود ، امّا عراقیها اجازه این کار را به ما نمی دادند . ناچار روی زمین نشستیم و برای اینکه نگهبانان متوجه نشوند ، نماز را به صورت نشسته خواندیم . آن هم در چهار زاویه مختلف . چرا که حتی جراءت پرسیدن جهت قبله را از ماءمورین عراقی نداشتیم . (57)

53 - گوشه کلاس

قبل از انقلاب بود ، توی دبیرستان اجازه نمی دادند نماز بخوانیم . جایی هم برای این کار نبود . با چند نفر از بچه ها پنهانی گوشه کلاس روزنامه پهن می کردیم و نمازمان را همان جا می خواندیم .

همیشه مُهر همراهمان بود . زنگهای تفریح ، موقع اذان ظهر ، گوشه کلاس میعادگاهمان می شد . یک روز که مشغول نماز ظهر بودم ، یک دفعه پشت گردنم شروع کرد به تیر کشیدن ، کمی پرت شدم به جلو ، امّا توجهی نکردم و نماز را ادامه دادم تا تمام شد .

- چرا داری نماز می خوانی ؟ تو مدرسه اغتشاش به پا می کنی ؟

مدیرمان بود ، بر افروخته و عصبانی .

چیزی نگفتم ، تنها نگاهش کردم . و به خاطر همین نماز ، یک هفته از مدرسه بیرونم کردند . (58)

54 - مسابقه و نماز اول وقت

او از همان سنین کودکی به نماز اول وقت اهمیت می داد و فضیلت نماز اول وقت را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کرد . در دوران جوانی که به ورزش کشتی می رفت روزی برای انجام مسابقات به اتفاق هم به سالن رفتیم . مسابقات فینال بود ، در میان جمعیت به تماشا نشسته بودم که چند نفر از رقیبان با هم مبارزه کردند . نوبت به عباس (59) رسید . چند بار نام او را برای مبارزه خواندند ، امّا او حاضر نشد . تا این که دست رقیب او را به عنوان برنده مسابقه بالا بردند . نگران شدم به خودم می گفتم : یعنی عباس کجا رفته ؟ در جستجوی او

بودم نگاهم به او افتاد که از درب سالن وارد می شد . جلو رفتم و گفتم : کجا بودی ؟ اسمت را خواندند ، نبودی ؟

گفت : وقت نماز بود ، نماز از هر کاری برایم مهمتر است . رفته بودم نماز جماعت . (60)

55 - سجاده سرخ

روز جمعه 20 شهریور 1360 ، روز دیگری در شهر تبریز بود . آیه ا . . . مدنی نیز در آن روز حال و هوای دیگری در ایراد خطبه ها داشت . مردم مسلمان مشتاق ملاقات حق ، از سراسر شهر به سوی مصلای نماز جمعه سرازیر شده بودند تا به نغمه های با سوز و گداز این مرد بزرگ گوش جان بسپارند . آن روز هیچ کس نمی دانست سیّدی که هم اکنون در جلو دیده گانشان چون موجی ناآرام می خروشد لحظاتی بعد به اقیانوس جاوید آخرت می پیوندد و برای همیشه در دل دریای سعادت آرام می گیرد . هر لحظه که می گذشت رُخسار این مسافر بهشتی افروخته تر می شد ، و نور شهادت بر پیشانی اش بیشتر می درخشید و سکوت حاکم بر زمان آرامشی قبل از طوفان را برای مردم ، و آرامشی ابدی را برای آن فریادگر رقم می زد . مدنی همچنان می گفت و می نالید ، فریادش اوج می گرفت و دوباره بر فرق دشمنان انقلاب فرود می آمد . از تقوا می گفت و به پارسایی می خواند ، از کربلا می گفت و به عاشورا می خواند . . . زمانی نگذشت که خطبه ها تمام شد و مدنی قامت به نماز بست .

خدایا ! چه اتفاقی خواهد افتاد ؟ برای هیچ کس معلوم نبود ، امّا هر لحظه که سپری می شد نه تنها تاریخ تبریز ، بلکه تاریخ خونبار تشیّع خود را برای ثبت حادثه ای بزرگ و ناگوار آماده می کرد .

آیه ا . . . مدنی نماز جمعه را به پایان برد و به عادت همیشگی در میان نماز جمعه و عصر به عبادت مشغول شد . در این هنگام از صف سوم نماز ، منافقی از نسل خوارج بلند شد و به سوی ایشان هجوم برد ، پس از لحظه ای کوتاه آیه ا . . . مدنی را که چون کبوتری آزاد در عالم ملکوت اوج گرفته بود در چنگال کرکسی خون آشام قرار داد و سپس صدای انفجاری مهیب محراب عبادت را غرق در خون کرد . . . امام جمعه بر سجاده خونین غلتید و محاسن سفیدش با خون سرخش خضاب شد و مرغ روحش که سالها در سر هوای پرواز داشت قفس تن را شکست و به ملکوت اعلاء پر گشود و بدین گونه دعایش بر کرسی اجابت نشست . ! می گویند آیه ا . . . مدنی چندی پیش از شهادت یعنی بهار سال (1360 ه . ش) با دوستانش آیه ا . . دستغیب ، آیه ا . . . صدوقی و شهید هاشمی نژاد در مشهد مقدس وقتی ضریح امام رضاعلیه السّلام را غبار روبی می کردند هر کدام دو رکعت نماز حاجت خوانده و از خداوند شهادت در راه اسلام را طلب می کنند و عاقبت نیز همگی به آن لطف تمام

و حُسن ختام می رسند . زبان رسای آذربایجان ، استاد سیّد محمّد حسین شهریار که خود در فراق شهید مدنی و همراهان شهیدش ، گلاب دیده از چشم جاری ساخت . در رثای شهیدان چنین سرود :

خلوتی با ملک العرشم بود

جستم احوال شهیدان در خواب

خود صدای مدنی بود که گفت

شهریارا و لهم حسن ماءب (61)

شهریار

56 - در دانشگاه الازهراء

وقتی امام موسی صدر در سال 1338 شمسی وارد کشور لبنان شد به شهر (صور) آمد و نخستین فعالیت خود را با اقامه نماز جماعت در مسجد جامع آن شهر آغاز کرد . او از این راه در مدّت کوتاهی به موفقیتهای بزرگی دست یافت .

با تشکیل (مجلس اعلای شیعیان لبنان) ، حتی وقتی که ریاست آن را به عهده داشت همچنان به امامت جمعه و جماعت اهتمام بیشتری از خود نشان داد . وی با خطبه های روشنفکرانه خود در نماز جمعه های صور ، صیدا و بعلبک مردم لبنان را به بیداری و قیام و اقدام دعوت کرد و اندیشه های ناب خود را از طریق این سنگر نفوذناپذیر به مردم ستمدیده آن مرز و بوم انتقال داد . هنگامی که به کشورهای دیگر اسلامی ، از جمله کشورهای آفریقایی نیز سفر می کرد برای ارتباط نزدیک و دیدار با مردم در مراسم نماز جمعه های آنان شرکت می جست و با ایراد سخنرانی با آنان به درد دل می نشست .

یک وقت به دعوت (جمال عبدالناصر) رئیس جمهور فقید مصر ، سفر 48 ساعته ای به آن کشور نمود . او در نماز جمعه پایتخت مصر حاضر شد ، در این حال

امامت نماز جمعه مسجد الازهراء به عهده وی گذاشته شد . امام موسی صدر در آن روز با ایراد خطبه های آتشین همه نماز گزاران را در حیرت و اندیشه فرو برد . در آن حال با استقبال و اصرار مردم و به پیشنهاد جمال عبدالناصر این سفر 48 ساعته به یک سفر ده روزه تبدیل گردید . در این مدّت او از فرصت استفاده کرد و نقش بزرگی را در بیداری مردم مصر نسبت به مسائل منطقه و جهان ایفا نمود . امام موسی صدر این شخصیت بزرگ اسلامی ، جزو اولین شخصیت هایی است که به نماز جمعه های بی روح و کم خاصیّت کشورها ، جنبه عبادی ، سیاسی داد و آن را به معنای واقعی اقامه کرد . (62)

کلید راز بزرگی است هر کلام نماز

چه با شکوه و عظیم است ازدحام نماز

نسیم بارش نور است در کویر وجود

سحر به مسجد آدین ها ، سلام نماز

((مردانی))

57 - این نماز را ترک نکن

آن روزی که بنای کشف حجاب شد ، رضاخان دستور داده بود افرادی که جزء روساء بودند مثل رئیس نظمیه و غیره باید اول کشف حجاب کنند . هر شب نوبت یکی بود ، مثلاً امشب رئیس نظمیه ، شب دیگر رئیس امنیّه ، شب دیگر شهرداری ، و هر شبی یکی بود شب به شب . آن وقت زن آن رئیس مکّشفه می شد و اطراف او را زن ها می گرفتند . زمانی که آیه ا . . . العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (1274 - 1355 ه . ق) می خواست برای نماز مغرب و عشاء به حرم برود . در

خیابان تظاهر می کردند که جای سوزن انداختن نبود . حاج شیخ طبق معمول هر شب باید از توی این جمعیت برای نماز مغرب و عشاء عبور کند . و این مراسم مخصوصاً همان وقتی اجرا می شد که زمان عبور ایشان بود . خودش فرمود : من که دیدم این وضعیّت است ، فکر کردم رفتن به نماز مغرب عشاء را ترک کنم . من که نمی توانم نهی از منکر کنم و باید از اینجا هم عبور کنم . و اینها هم سر راه من این کار را می کنند . اگر حرف نزنم تقریر می شود ، می گویند : پس اینکارها را قبول کرده ! اگر حرف بزنم چطور با این شخص حرف بزنم ! پس بهتر است که به نماز نروم . این چه نمازی است که من بروم . این فکر را با هیچ کس در میان نگذاشتم ، خودم عهد کردم که نروم . طرف عصر که در اطاق خوابیده بودم دیدم درب باز شد و سیّدی با محاسن بلند آمد و گفت : این نماز را ترک نکن ! من به این جهت دلم محکم شد . (63)

58 - شصت سال تلاش برای احیاء نماز جماعت

آیه ا . . . مرعشی نجفی (1315 - 1411 ه . ق) سخت مقیّد بود که نمازهای خویش را در وقت فضیلت و با جماعت برگزار کند . در برخی از یادداشتهای سالهای قبل چنین نوشته است : هنگامی که در قم سکونت کردم صبحها در حرم حضرت معصومه علیهاالسّلام اقامه جماعت نمی شد و من تنها کسی بودم که این سنّت را در آنجا رواج دادم

و از شصت سال پیش به این طرف صبح زود و پیش از باز شدن درهای حرم مطهّر و زودتر از دیگران می رفتم منتظر می ایستادم . این انتظار گاهی یک ساعت قبل از طلوع فجر بود ، تا خدّام درها را باز کنند . زمستان و تابستان نداشت . در زمستانها ، هنگامی که برف همه جا را می پوشاند ، بیلچه ای کوچک به دست می گرفتم و راه خود را به طرف صحن باز می کردم تا خود را به حرم مطهّر برسانم . در آغاز خود به تنهایی (در حرم نماز) می خواندم ، تا پس از مدّتی یک نفر به من اقتدا کرد و پس از آن کم کم افراد دیگری اقتدا کردند و به این ترتیب نماز جماعت را در حرم مطهّر آغاز کردم و تا امروز که شصت سال از آن تاریخ می گذرد ، ادامه دارد . آهسته آهسته ظهرها و شبها نیز اضافه شد و از آن پس روزی سه بار در مسجد بالا سر حضرت معصومه علیهاالسّلام و صحن شریف نماز جماعت می خواندم . (64)

59 - سفارش به نماز جماعت

این حکایت را 37 سال قبل آیه ا . . . العظمی مرعشی ؛ برای یکی از خواص نزدیک خویش نقل کرده و اکیداً سفارش نموده بود که تا من زنده هستم برای کسی نقل نکن .

در زمان اقامت در سامراء چندی در سرداب مقدس شبها بیتوته می کردم . شبهای زمستان در اواخر یکی از شبها که در سرداب مقدس بودم ناگهان صدای پایی شنیدم . با آنکه درِ سرداب بسته بود فوق العاده وحشت نمودم

که شاید از مخالفین شیعه و از دشمنان اهل بیت باشد . شمعی که با خود داشتم ، خاموش شده بود ، امّا صدا و لحن نیکویی به گوشم رسید که فرمود : ((سلام علیکم)) ، و نام مرا به زبان آورد . من جواب دادم و عرض کردم شما کی هستید ؟ فرمود : یک نفر از پسر عموهای شما . عرض کردم درِ سرداب بسته بود ، شما از کجا وارد شدید ؟ فرمود : اَللّهُ عَلی کُل شَیٍ قَدیر . عرض کردم اهل کجا هستید ؟ فرمود : اهل حجاز هستم . فرمود : چرا در این وقت به اینجا آمده ای ؟ عرض کردم حوائجی دارم و به جهت آنها متوسل شده ام . فرمود : جز یک حاجت ، بقیه حوائج شما برآورده خواهد شد . پس آن سیّد سفارشهایی کردند . از جمله تاءکید بر نماز جماعت ، مطالعه فقه ، حدیث و تفسیر ، صله رحم ، رعایت حقوق اساتید و معلمین و تاءکید بر مطالعه و حفظ نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و . . . پس من از او خواستم که برای من به درگاه الهی دعا کند . پس دستها را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد : الهی ، بحق النبی و آله این سیّد را موفق به خدمت شرع فرما ، و حلاوت مناجات با خود را به او بچشان و قدری تربت سیّدالشهداء را که با هیچ چیز مخلوط نبود و به اندازه چند مثقال بود به من داد . پس از آن ناگهان ناپدید شد و متاءسفانه در

وقت حضور او ندانستم که او آقا ولی عصر ((عج)) است . (65)

60 - در حال نماز جماعت

روزی سیّد رضی صاحب نهج البلاغه (359 - 406 ه ق) در نماز جماعت به برادرش ، سیّد مرتضی (355 - 436 ه ق) اقتدا کرده پشت سر او به نماز ایستاد . چون به رکوع رفتند ، سیّد رضی نماز را فرادی کرده و از نماز جماعت جدا شد ، بعد از نماز از او سؤ ال کردند : چرا نماز جماعت را تا آخر ادامه ندادی ؟

فرمود : چون به رکوع رفتم ، دیدم امام جماعت در خون غوطه ور است و در حال نماز نیست و من نماز خود را از جماعت قطع کردم .

این مسئله را برای سیّد مرتضی نقل کردند . گفت : برادرم راست گفته است . زیرا قبل از نماز مسئله ای از حیض از من پرسیدند و من در حال نماز درباره آن مسئله فکر می کردم . (66)

61 - آئین ره یافتگان

آیه ا . . . بروجردی (1292 - 1380 ه . ق) در سفر به مشهد ، مرحوم آیه ا . . . حاج علی اکبر نهاوندی (متوفی 1369 ه . ق) از ایشان خواست که به جای وی نماز جماعت اقامه کند . ایشان هم بعد از اصرار پذیرفتند و ماه رمضان را در مکان آیه ا . . . نهاوندی نماز جماعت خواندند .

بعداً مرحوم نهاوندی نقل کردند : چشمم آب آورد بود برای مداوا و عمل جراحی به تهران رفتم ، دیدم هنوز فرصتی تا عمل جراحی هست . به عتبات مقدسه در نجف اشرف رفتم . آیه ا . . . سیّد ابوالحسن اصفهانی (1284 - 1365

ه . ق) از من خواستند که در مکان ایشان نماز بخوانم . بعد از نماز مغرب در قافله دوم ، صدائی را شنیدم که فرمود :

((عَظَمَت وَلَدِی فَعَظَمَتُکَ .)) جایی دادی به فرزندم ، ما هم به تو جای دادیم . (67)

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد

شعری بخوان که بر او رطلی گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد

((حافظ))

62 - مواظبت بر نماز

روزی ملاّ عبدالله شوشتری به دیدن شیخ بهایی (953 - 1030 ه . ق) رفت ساعتی با وی به گفتگو پرداخت . در این موقع صدای اذان بلند شد . شیخ بهائی فرمود : در همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و از فیض نماز جماعت بهره مند گردیم .

ملاّ عبدالله مقداری تاءمل کرد ، پس از جا برخاسته بدون آنکه در منزل شیخ نماز جماعت بخواند به خانه خود رفت . یکی از دوستان و شاگردان خاص او که حضور داشت ، پرسید : شما که این قدر مقّید هستید نماز را اول وقت بخوانید چرا خواسته شیخ را اجابت نکردید و همانجا نماز نخواندید ؟

پاسخ داد : در آن موقع که شیخ چنین پیشنهادی کرد با خود فکر کردم ، آیا هرگاه شیخ پشت سر من نماز بخواند تغییری در من ایجاد نمی شود . دیدم چنان نیست که نفس من تغییری در خود احساس نکند ، لذا نماز نخوانده از خانه او بیرون آمدم . (68)

63 - این هماهنگ ، این اتّحاد

مُفتی و رئیس دانشگاه (الازهر) مصر ، در سالها پیش از انقلاب به حوزه علمیه قم وارد شد . در ضمن مذاکراتش با یکی از مراجع تقلید ، عالم بزرگ از او سؤ ال کرد که ما در سرزمینهای خودمان مبتلا هستیم با موج مادیت و بی دینی و پراکندگی ، شما در سرزمینتان در مقابل این گرفتاری چه می کنید ؟ می خواهم تجربیات شما را بدانم تا مسلمانها از تجربیات همدیگر استفاده کنند .

رئیس (الازهرا) در جواب گفت : روزی یکی از مستشرقین بزرگ اروپائی

وارد قاهره شد . در دیدار از بناهای قدیمی وارد یکی از بزرگترین مساجد قاهره شدیم . ظهر بود انبوه جمعیت در صفوف فشرده نماز جماعت با نظم خاصی مشغول عبادت بودند . دیدم این آقا با شگفتی خیره کننده نگاه می کند . پرسیدم چه شده است ؟

- گفت : جبروت و عظمت این نماز و عبادت تمام بدنم را بلرزه در آورده ، این هماهنگی ، این اتّحاد . (69)

دیباچه خرّم بهار است نماز

راهی به سوی حریم یار است نماز

در معرکه نبرد با استکبار

فریاد بلند روزگار است نماز

((مشفق کاشانی))

64 - مردی از تبار پاکان

روزی شیخ جعفر کاشف الغطاء (1294 - 1373 ه . ق) مبلغی بین فقرای اصفهان تقسیم کرد و پس از اتمام پول ها به نماز جماعت ایستاد .

بین دو نماز که مردم مشغول خواندن تعقیبات نماز بودند ، سائلی وارد شد و آمد مقابل امام جماعت و گفت : ای شیخ ! مال جدم را به من بده !.

شیخ فرمودند : قدری دیر آمدی ، متاءسفانه چیزی باقی نمانده است .

سائل با کمال جسارت آب دهن خود را به محاسن شیخ انداخت ! . شیخ بعد از اندکی تاءمل برخاست و در حالی که گوشه عبای خود را در دست گرفته بود به میان صفوف نمازگزاران داخل شد و گفت : هر کس شیخ را دوست دارد به سائل کمک کند .

مردم که ناظر این شکوه و عظمت این مرد بودند . اطاعت نمودند و گوشه عبا را پُر از پول کردند . پس همه پولها را آورد و به سائل تقدیم کرد و به نماز

65 - نماز جماعت بعد از چهل سالگی

یکی از شاگردان علامه طباطبائی : از همان زمان طلبگی ما در قم ، که من زیاد به منزلشان می رفتم ، هیچگاه نشد علاّمه ؛ بگذارد ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم . و این غصّه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده ایم ، تا در ماه شعبان 1401 ه . ق که به مشهد مشرّف شدند و به منزل ما وارد شدند . ما اطاق ایشان را در کتابخانه قرار دادیم تا با مطالعه هر کتابی که بخواهند روبرو باشند . تا موقع نماز مغرب شد . من سجّاده برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود پهن کردم و از اطاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند و سپس من داخل اطاق شوم و به جماعت اقامه شده اقتدا کنم . چون می دانستم که اگر در اطاق باشم ایشان حاضر برای امامت نخواهند شد . قریب یک رُبع ساعت از مغرب گذشت ، صدائی آمد ، و آن رفیق همراه ، مرا صدا زد ، چون آمدم ، گفت : ایشان همینطور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانند .

عرض کردم : من اقتدا می کنم ! گفتند : ما مقتدی هستیم ! عرض کردم : استدعا می کنم بفرمائید نماز خودتان را بخوانید ! فرمودند : ما این استدعا را داریم . عرض کردم : چهل سال است از شما تقاضا نموده ام که یک نماز با شما بخوانم تا به حال نشده است ، قبول بفرمائید ! با تبّسم ملیحی

فرمودند : یک سال هم روی آن چهل سال .

و حقاً من در خود توان آن نمی دیدم که بر ایشان مقدّم شده و نماز بخوانم ، و ایشان به من اقتدا کنند ، و حالِ شرم و خجالت شدیدی به من رُخ داده بود .

بالاخره دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه تنازل نمی کنند ، من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست خلاف کنم و به اطاق دیگر بروم و فُرادی نماز بخوانم . عرض کردم : من بنده شما هستم ، اگر امر بفرمائید اطاعت می کنم ! . فرمودند : امر که چه عرض کنم ! امّا استدعای ما این است ! . من برخاستم و نماز مغرب را بجا آوردم و ایشان اقتدا کردند و بعد از چهل سال علاوه بر آنکه نتوانستیم یک نماز به ایشان اقتدا کنیم امشب نیز در چنین دامی افتادیم . خدا می داند آن حالت سیما و آن حال حیا و خجلتی که در سیمای ایشان تواءم با تقاضا مشهود بود نسیم لطیف را شرمنده می ساخت و شدّت و قدرتش جماد و سنگ را ذوب می کرد . (71)

66 - سیّد جوان

مرحوم آیه ا . . . سید ابوالحسن رفیعی ؛ (1315 - 1396 ه . ق) مدّتی که در تهران بودند در مسجد جمعه تهران برای نماز مغرب و عشاء اقامه جماعت می نمود و این قضیه تقریباً مربوط به بیش از 50 سال قبل است . آیه ا . . . رفیعی به طور منظم به نماز جماعت نمی آمدند ، (امام خمینی) در

آن وقت در تهران بود ، و در نماز جماعت آیه ا . . . رفیعی شرکت می نمود . شبی که ایشان دیر آمدند امام در میان جمعیت برخاست و خطاب به مردم چنین گفت :

بیائید با هم به آقا بگوییم به طور منظم و مرتّب سر وقت تشریف بیاورند ، این گونه که ایشان می آیند وقت بسیاری از مردم تضییع می گردد ، همه با هم به آقا اعتراض می کنیم .

طولی نکشید که آقا آمد ، یک نفر به ایشان گفت : سیّد جوانی می گفت : به آقا بگوییم مرتّب بیایند ، تقریباً به بی نظمی شما در آمدن اعتراض داشت . آیه ا . . . رفیعی فرمود : آن سیّد کی بود ؟ در آن وقت امام در یک طرف در چند قدمی مشغول نماز بودند . آن شخص امام را به او نشان داد . همین که چشم آقای رفیعی به امام افتاد ، فرمود : ایشان حاج آقا روح الله می باشند ، مرد بسیار فاضل وارسته و بسیار با تقوا و منظمی هستند ، اگر یک وقت دیر آمدم ، ایشان را جلو ببرید تا به جای من نماز بخواند حق با ایشان است . (72)

67 - عمل به احتیاط

محدّث بزرگ آیه ا . . . حاج شیخ عباس قمی (1293 - 1359 ه . ق) (صاحب کتاب شریف مفاتیح الجنان) را به مشهد دعوت کرده بودند . شیخ در آنجا منبر می رفت و هر روز در مسجد گوهر شاد نماز جماعت می گذارد ، جمعیت بسیار از مردم مشهد و زائران در

جماعت او شرکت می نمودند ، شبی نماز مغرب را خواند ، پس از نماز مغرب ، نماز عشاء را به جماعت نخواند و حرکت کرد .

از علت این کار سؤ ال کردند ، فرمود : وقتی که نماز مغرب می خواندم ، صدای مکبّر را از راه دور شنیدم که تکبیر می گفت ، احساس کردم جمعیت خیلی زیاد است ، اندکی غرور به دلم راه یافت ، بعد دیدم نماز عشاء را با این حالت بخوانم درست نیست ، از این رو ترجیح دادم که نماز جماعت را ترک کنم . (73)

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

((سعدی))

68 - لحظه های سبز

شیخ جعفر کاشف الغطاء (1294 - 1373 ه . ق) مرجع بزرگ و محقق عالیقدر شیعه ، در یکی از مساجد نجف اشرف اقامه نماز جماعت می نمود و در ظهر یکی از روزها ، مردم به مسجد آمدند و در صفوف جماعت در انتظار آمدن آقا نشستند ، ولی آمدن او طول کشید و آنها برخاستند و نماز خود را فرادی خواندند . در بین نماز شیخ جعفر به مسجد آمد و دید مردم فرادی نماز می خوانند ، بسیار ناراحت شد و آنها را سرزنش کرد و گفت : آیا در میان شما یک نفر مورد اطمینان نیست که هر گاه من به مسجد نرسیدم به او اقتدا کنید ، و نماز را به جماعت بخوانید ؟ ! در این حال ، چشمش به مرد تاجر نیکوکاری افتاد که (نزد شیخ جعفر مورد وثوق بود) ، دید در گوشه ای از مسجد نماز می خواند

. نزد او رفت و به او اقتدا نمود . مردم نیز به پیروی از شیخ ، صفها را منظم کرده و به آن تاجر صالح ، اقتدا کردند . آن تاجر احساس کرد که شیخ و مردم به او اقتدا کرده اند ، بسیار شرمنده شد . از طرفی شرعاً نمی توانست نماز خود را قطع کند . نماز را با زحمت به پایان رساند ، بعد از نماز فوراً برخاست که به کناری برود ، آمد که دست شیخ را ببوسد ، شیخ دست او را گرفت و اصرار کرد که باید نماز عصر را نیز بخواند و او قبول نمی کرد ، سرانجام شیخ گفت ، یا باید نماز جماعت را تو بخوانی و ما به تو اقتدا کنیم ، و یا باید دویست لباس شامی به اینجا (برای فقرا) بیاوری . آن تاجر با خوشحالی گفت : حاضرم آن لباسها را به اینجا بیاورم و امامت نماز جماعت را قبول نکنم . شیخ گفت : باید قبل از نماز آن لباسها را بیاوری . تاجر قبول کرد و شخصی را فرستاد و آن لباسها را از مغازه اش به مسجد آورد و شیخ جعفر آن لباسها را میان فقرا تقسیم نمود . سپس برخاست و اقامه نماز جماعت را کرد و مردم نماز عصر را با امامت شیخ بجای آوردند . (74)

69 - عمل به تکلیف در همه حال

شبی که ما می خواستیم به کویت برویم با برادران جلسه گرفتیم که ویزا بگیریم ، ولی می بایست از کویت بگیریم . من با یکی از برادران در کویت تماس گرفتم و او به نام ((روح الله مصطفوی

)) دو عدد ویزا گرفت و شبانه بوسیله ماشین یکی از برادران (قرار شد به کویت برویم) حرکت کردیم .

امام (ره) تصمیم گرفته بود که از نجف هجرت کند و طی مشورتهای بنا داشتیم از کویت به سوریه برویم . چون امام تاءکید داشتند به کشورهای اسلامی بروند ، تصمیم گرفتیم با ماشین خودمان برویم ، البته این تصمیم مخفیانه بود . قرار شد صبح زود حرکت کنیم ولی از آنجا که دولت عراق کاملاً مواظب اوضاع بود ، تصمیم گرفتیم شبانه رفتن خود را به دولت بگوئیم . البته دولت عراق هم توطئه های خود را چیده و به دولت کویت خبر داده بودند . . . شبانه حرکت کردیم ، در بین راه صبحانه خوردیم . ماشین همچنان به طرف مرز کویت حرکت کرد . نزدیک ظهر بود که در مقابل یک مسجد توقف کردیم . ما می خواستیم نماز بخوانیم ، امام فرمودند : ((آیا مسجد امام جماعت دارد یا خیر ؟)) گفتیم که دارد . امام گفتند : ((اگر امام جماعت دارد باید بایستید پشت سرش نماز بخوانید یا ظهر نشده از اینجا برویم ، و اگر ظهر شد و خواستید نماز را فرادی بخوانید درست نیست)) . ما هم بطرف مرز حرکت کردیم . به مرز عراق که رسیدیم ، برادران رفتند گذرنامه ها را مُهر خروج بزنند ، در همان حال امام می خواستند نماز بخوانند ، در دفتر مدیریت گمرک نشسته بودیم که ناگهان چشم امام به عکس بزرگی از صدام افتاد که روی دیوار نصب کرده بودند . فوراً بیرون آمدند و

گفتند : ((برای نماز خواندن به جای دیگری برویم)) . و در لب مرز نماز را به جماعت خواندیم . (75)

70 - شمع جمع

در یکی از روزهای سرد زمستانی دوران انقلاب مسئولان زندان برای آزار و اذیت زندانیان پتوهای آنها را گرفتند و به هر کدام یک پتو دادند که از آن ، هم زیرانداز و هم روانداز استفاده کنند . هیچ کس نمی توانست از شدّت سرما بخوابد . ساعت ده شب آیه ا . . . حسین غفاری (1335 - 1394 ه . ق) به پشت دَرِ زندان رفت و دَر را محکم زد . چپی ها و مجاهدین هم ایستاده بودند . همه جا سکوت و هیچ کس اعتراضی نداشت .

مسئولان زندان حاضر شدند ، شهید غفاری به آنها گفت : این آقایان سردشان است ، پتوهای آقایان را بدهید .

مسئول زندان برای آنکه نفاق ایجاد کند ، گفت : آقای شیخ ! شما دیگر چرا از این منافقین و کمونیستها دفاع می کنید ؟ !

در جواب گفت : اگر قرار است زنده بمانند پتوهایشان را بدهید ، هوا سرد است . اگر شما فکر آنها را قبول ندارید من هم قبول ندارم ولی انسان باید از شرایط انسانی برخوردار باشد ، پتوهایشان را بدهید .

مسئول زندان گفت : آقای شیخ ، اگر جنجال راه بیندازی کتک مفصّل خواهی خورد .

کم کم صدای زندانیان در آمد و به تدریج صداها اوج گرفت و حیاط زندان شلوغ شد . در نتیجه آنها مجبور شدند پتوها را برگردانند . پتوها که به داخل زندا Oآورده شد ، صدای صلوات که

سمبل بچه های مسلمان بود بلند شد . بعد از این واقعه تعدادی از مارکسیستها به آقا مراجعه کردند تا نماز بخوانند و شهید غفاری نماز را به آنها آموزش داد .

بسیاری از چپیها مسلمان شدند و تعدادی از مجاهدین از عقایدشان دست برداشتند . از آن پس اذان گفتن نیز شروع شد و به دنبال آن نماز جماعت برپا گردید ، که شهید غفاری امام جماعت آن بود . (76)

71 - مرگ امام جماعت از خبر گناه ماءموم

در اوائل حکومت قاجاریه ، حکومت استبدادی قاجار ، یک شخص را برای استانداری شیراز انتخاب کرد . استاندار عده ای از رجال مملکت را در جشنی دعوت کرد و یهودیان محل را نیز دعوت نمود و مجلس عیش و نوش و رقص و ساز و آواز تشکیل داد . یکی دو نفر از افرادی که در نماز جماعت آیه ا . . . حاج میرزا حسین یزدی شرکت می کردند در آن جلسه شرکت نمودند . وقتی این خبر را به میرزا حسین یزدی رسانیدند ، روز جمعه پس از نماز ظهر روی پله منبر نشست و بسیار گریست و گفت : شنیدم از مسجدی ها در جلسه عیّاشی یهودیان شرکت نموده اند ، اگر شما مسلمان هستید چرا خلاف دستور خدا ، رفتار می کنید ؟ شما جان مرا به خطر انداختید ، و از دیشب خوابم نبرده است .

دیگر طاقت نداشت نماز عصر را بخواند از مسجد بیرون رفت و به بستر بیماری افتاد . طبیب به بالینش آوردند ، گفت : خوبست او را به باغی از باغهای اطراف ببرید . آقا خیلی افسرده اند .

این مرد

الهی از وحشتی که در مورد گناه ماءمومین به جانش افتاده بود بعد از اندکی با آن حال از دنیا رحلت نمود . (77)

صاحبدلی به مدرسه آمد زخانقاه

بشکست صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود ؟

تا اختیار کردی از آن این طریق را

گفت : آن گلیم خویش برون می کشد ز آب

و آن سعی می کند که بگیرد غریق را

((سعدی))

72 - توصیه های امام قدّس سرّه

قبل از آنکه امام تبعید بشود صاحب یکی از کارخانجات بزرگ در تهران که مسجدی ساخته بود . از امام تقاضا کرد که برای تبلیغ و امامت جماعت یک مبلغ اعزام کنند . امام ابتدا با اکراه این موضوع را پذیرفتند و پس از تعیین یک روحانی در هنگام اعزام به او فرمود : وظیفه شما علاوه بر تبلیغ و امامت این است که دو موضوع را از یاد نبرید !

اول : در این مسجد از من نامی برده نشود .

دوم : برخورد شما با بانی مسجد بگونه ای باشد که خیال نکند که به ثروت و مال او چشم طمع دوخته ایم . (78)

73 - پرواز تا بی نهایت

میرزا جواد آقا تهرانی (1368 ه . ش) هیچ گاه در محرابی به عنوان امام جماعت نایستادند ، مگر زمانی که در جبهه های جنگ حضور داشتند . خود ایشان نقل می فرمودند :

وقتی دیدم این جوانان جان خویش را در طبق اخلاص گذاشته و در راه خدا تا پای جان آمده اند ، وقتی از من ناچیز ، یک تقاضا دارند ((که برایمان

نماز بخوان)) ، شرمم آمد که این خواسته آنان را رّد کنم !

آقا همیشه توصیه می فرمودند که : نماز را به جماعت بخوانید . و خودشان هرگاه امکان داشت نماز را به جماعت یا به امامت غیر انجام می دادند .

یکی از شاگردان ایشان نقل فرمود که ، برای دیدار با حضرت آیه ا . . . العظمی اراکی ؛ به محضر ایشان رفتم . صحبت از آقای میرزا جواد آقا تهرانی شد . حضرت آیه ا

. . . اراکی فرمودند : ((برای آقا میرزا ، در نماز خلع روح حاصل می شد)) .

با اینکه خود حاضر نبودند در نماز جماعت امامت کنند ولی حاضر بودند به هر طلبه ای اقتدا نمایند و گاهی بی خبر می دیدیم پشت سر یکی از شاگردان به نماز ایستاده اند . (79)

74 - اقامه نماز جماعت

بعد از شهادت حاج آقا مصطفی ؛ همان روز ظهر ، صدای اذان بلند شد . امام بلند شد و تشریف برد وضو گرفت و فرمود : من می روم مسجد . گفتم : به یکی از خادمها ، که زود برو و به خادم مسجد بگو سجاده را پهن کند . او به مسجد رفت و دیده بود خادم مسجد نیست . و اصلاً کسی احتمال نمی داد امام آنروز با این عظمت و بزرگی مصیبت ، برای اقامه نماز جماعت به مسجد بروند . وقتی مردم فهمیدند که امام به مسجد می آید جمعیت یک دفعه از همه طرف به مسجد ریختند . ما وقتی به مسجد رسیدیم ، مردم همه گریه می کردند چه گریه ای ! امام وارد مسجد شدند ، و این عربها تعّجب می کردند و به همدیگر می گفتند : (خمینی ابداً ما یبکی) خمینی ابداً گریه نمی کند . امام نماز را خواند و بعد از نماز جماعت ، روضه خوانده شد . و امام و همه حضار گریستند . (80)

75 - رعایت حقوق مردم در نماز جماعت

حضرت امام در طول مدّتی که در نجف اشرف اقامت داشت ، سالی چند بار به مناسبت زیارتهای ویژه امام حسین علیه السّلام به کربلا مشرّف می شد . آنجا در منزل محقّری که یکی از اهالی کویت در اختیار آن حضرت قرار داده بود سکونت می گزید . در کربلا ، مغرب ها بیشتر در حسینیه مرحوم آیه ا . . . بروجردی و ظهرها در همان منزل ، نماز جماعت به امامت امام اقامه می شد . نماز جماعت منزل ، بیشتر با

شرکت جمع معدودی از دوستان در اتاق بیرونی و گاهی که جمعیت بیشتر می شد ، در حیاط منزل برگزار می شد . مساحت حیاط حدود 50 متر بود و فرش هم به اندازه کافی نبود از این رو افراد عباهایشان را تا می کردند و به عنوان سجاده و زیرانداز روی آن به نماز می ایستادند . وقتی حضرت امام از اتاق اندرونی که پشت به قبله بود برای اقامه نماز وارد حیاط می شدند ، برای رسیدن به جلوی جمعیت می بایست از میان صفوف جماعت عبور کنند ، تمام افراد حاضر بی گمان افتخار می کردند که عبایشان با قدم مبارک امام متبرک شود و علی القاعده امام نیز به این نکته واقف بودند . با این حال هنگام عبور ، چه از پشت صفوف که کفشها بود و چه در مسیر که عباها پهن بود ، با حرکتی احتیاطآمیز و برداشتن گامهای مناسب ، با دقت سعی می کردند که به هیچ وجه پایشان را نه روی کفشها بگذارند و نه روی عباهای دیگران . بدین گونه عملاً رعایت دقیق حق مردم را به مقلّدان و پیروان خود می آموختند . (81)

76 - هرگز در پی محراب و مسجد نبود

در مهر ماه سال 41 به عشق زیارت امام و برای تحصیل علوم دینی در حدود سیزده سالگی وارد قم شدم . کمتر روزی بود که از کوچه پس کوچه های یخچال قاضی (محل اقامت امام) عبور نکنم . آنجا دیار یار بود و حتی دیوارهای گلی اش برایم زیبا ، دل انگیز و دوست داشتنی بود . در مدرسه فیضیه ساکن بودم . گرچه در آنجا و

صحنها و حرم حضرت معصومه علیهاالسّلام نماز جماعتهای متعدد و با شکوه بر پا بود ، امّا همه چیز و همه کس را به هنگام غروب رها و تا یخچال قاضی به سر می دویدم ، تا پشت سر امام در منزلشان به نماز جماعت بایستم .

در آن زمان یکی از نشانه های شخصیت یک مجتهد یا یک مرجع در این بود که در مسجدی بزرگ و معروف یا نزدیک به حرم ، نماز جماعتش برگزار شود و ماءمومین بیشتری داشته باشد . امّا حضرت امام در حالی که مجلس درسشان در مسجد سلماسی واقع در نزدیکی یخچال قاضی ، آکنده از درسخوان ترین طلاّب و فضلا بود ، امام برای امامت جماعت هرگز در پی محراب و مسجد نبودند و فقط تعداد انگشت شمار که به هنگام مغرب خود را به خانه محقرشان می رساندند ، توفیق می یافتند که با امام نماز جماعت بخوانند که حقیر کوچکترین آنها بودم . (82)

77 - احیاء مسجد ، احیاء دلها

در یکی از سفرهایشان که مصادف با ماه رمضان بود در مسجدی دور افتاده ، متروک و بسیار کوچک که بیش از یک اتاق گِلی نداشت به اقامه نماز جماعت می پرداختند . این در حالی بود که عده ای از علماء به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه جماعت کنند . امّا امام قدّس سرّه قبول نکردند و فرمودند : ((در مسجد جامع کسی هست که اقامه جماعت می کند ولی در این مسجد کسی نیست که اقامه جماعت کند از این رو این مسجد را باید احیاء کرد)) . (83)

78 - نباید از مردم دور بود

امام رحمه ا . . . فرمود : در دوران رضاخان من از یکی از ائمه جماعات سؤ ال کردم که اگر یک وقت رضاخان لباسها را ممنوع کند و اجازه پوشیدن لباس روحانی به شما ندهد چه کار می کنید ؟ او گفت : ما توی منزل می نشینیم و جایی نمی رویم . گفتم : من اگر پیشنماز بودم و رضاخان لباس را ممنوع می کرد همان روز با لباس تغییر یافته به مسجد می آمدم و به اجتماع می رفتم . نباید اجتماع را رها کرد و از مردم دور بود . (84)

79 - حدیث پایداری

حادثه حمله عمّال رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه :

در آن روز من ، ابتداء در مدرسه فیضیه بودم . وضع مجلس و مدرسه را غیر عادی دیدم . در وسط مجلس از مدرسه بیرون و به منزل امام خمینی رفتم . چند نفر دیگر از طلاّب در حضور امام نشسته بودند . من وضع مدرسه فیضیه را تعریف می کردم ، در همین حال چند نفر از طلاّب کتک خورده و زخمی وارد منزل امام شدند و جریان مدرسه را تعریف کردند که طلاّب را زدند و گشتند و زخمی کردند . یکی از طلاّب به امام عرض کرد اجازه بدهید دَرِ منزل را ببندند مبادا به منزل حمله کنند . امام فرمودند : نه ، اجازه نمی دهم . یکی از علماء که از دوستان امام هم بود در کنار ایشان نشسته بود عرض کرد : پیشنهاد بدی نیست اجازه بدهید در را ببندند خطرناک است . فرمودند : گفتم نه ، اگر اصرار کنید از خانه

خارج می شوم و به خیابان می روم . این چوبها را باید به سر من زده باشند ، به سرِ طلاّب زده اند ! حالا من درِ خانه ام را ببندم ؟ این چه حرفی است ! بعداً رفتند وضو گرفتند و در وسط حیاط منزل با طلاّب نماز جماعت خواندند و صحبت کوتاهی هم برای حاضرین کردند و فرمودند : اینها (رژیم شاه) تمام شدند . ریشه خودشان را کندند ، خودشان را رسوا کردند ، مگر با مدرسه فیضیه امام صادق می شود مخالفت کرد ؟

این نماز در آن حال و این صحبتها در آن جّو و خفقان و ترس قوت قلب همه طلاّب و علماء و مبارزین بود . (85)

80 - چرا ما رعایت نمی کنیم ؟

در نجف ، یک روزی خدمت امام رسیدم . از ایشان سؤ ال کردم . از مسائلی که در ترکیه به هنگام تبعید شاهد آن بوده اند . امام فرمودند : ((یک مسجدی نزدیک ما بود . روزهای جمعه می رفتیم آن مسجد لااقل پنج هزار نفر در این مسجد حاضر می شدند . بقدر پنج کلمه صدای بلند کسی از این پنج هزار نفر نمی شنید و زیاد مرا در حیرت انداخته بود که ، چرا ما مثلاً این ابهّت و جلالت را حفظ نمی کنیم ؟ !

فکر کردم اگر یک خارجی بیاید اینجا و این مسجد را ببیند ، بعد هم بیاید آنجا در نجف ، آن مسجد هندی را ببیند ، بعد بیاید قم ، مسجد اعظم را ببیند و نماز خواندن ما را ، قطعاً خواهد گفت : نماز این است (که اینها دارند)

نه آنکه ما داریم ! (در ایران ؟) و ما جلالت و قدر نماز را حفظ نکردیم . اینها اگر یک وقت مثلاً کسی بود که درست نایستاده بود رفیقش می خواست به این حالیّ بکند ، با اشاره به او حالّی می کرد عقب بیاید . اینها مرا متاءثر می کرد این امور را که می دیدم . (که چرا ما در ایران چنین رعایت نمی کنیم)(86)

81 - نماز در مساجد متروکه

مردم علاقه مند بودند که لااقل یک فریضه خود را با مرحوم حاج شیخ عباس قمی (1293 - 1359 ه . ق) بجا آوردند و به همین اندازه از فیض وجودش بهره مند شده باشند . یکی از عادات این مرد این بود که اغلب اوقات نماز خویش را در مساجد متروکه بجا می آورد . اتفاقاً به محض اطلاّع مردم روز به روز بر کثرت جمعیت افزوده می شد تا بحّدی که آن مسجد مورد علاقه مردم و به دست همان مردم تعمیر می گردید . شیخ پس از انجام مقصودش ، دیگر به نماز در آن مسجد حاضر نمی شد و یک مسجد متروکه و مخروبه دیگر را انتخاب می کرد و بدون اطلاّع مردم چند نوبت اداء فریضه جماعت را در آن جا ادامه می داد . پس از چند روز باز مردم مطلع شده و از راههای بسیار دور برای درک نماز ایشان به آن مسجد می شتافتند و باز مسجد مخروبه دیگر معمور می شد . (87)

82 - نمازهایشان همه به جماعت خوانده می شود

ایشان (رهبر معظم انقلاب) از برنامه هایی که دارند و تقریباً می شود گفت که هیچگاه ترک نمی شود این است که حداقل یک ساعت مانده به اذان صبح بیدار می شوند و تا اذان صبح به تهجد و شب زنده داری مشغولند ، پس نماز صبح را می خوانند . . . یکی از توفیقاتی که ایشان دارند این است که نمازهایشان همه به جماعت خوانده می شود حتی نماز صبح . نماز صبح در درون خانه به جماعت خوانده می شود ، نماز ظهر هم با شرکت تعدادی از

ملاقات کنندگان و نیز افرادی که در دفتر هستند برگزار می شود . گاهی وقتها هم بعضی از افراد از شخصیتها و علمایی که از علاقمندان ایشان هستند و دوست دارند نماز را با ایشان بخوانند ظهر یا شب برای حضور در نماز جماعت به آنجا می آیند . . . (88)

سر خوش ز سبوی غم پنهانی خویشم

چون زلف تو سرگرم پریشانی خویشم

در بزم وصال تو نگوییم ز کم و بیش

چون آینه ، خو کرده حیرانی خویشم

لب باز نکردم به خروشی و فغانی

من محرم راز دل طوفانی خویشم

از شوق شکر خند لبش جان نسپردم

شرمنده جانان ، زگران جانی خویشم

بشکسته تر از خویش ندیدم به همه عمر

افسرده دل از خویشم و زندانی خویشم

یک چند پشیمان شدم از رندی و مستی

عمریست پشیمان ز پشیمان خویشم

هر چند (امین) بسته دنیانیم اما

دلبسته یاران خراسانی خویشم

((آیه ا . . . خامنه ای))

83 - سی سال در صف اول نماز جماعت

میرزا جود آقا ملکی تبریزی ؛ (1343 ه . ق) در مورد یکی از عالمان بزرگ می نویسد :

از یکی از عالمان بزرگ نقل شده است که : او سی سال در صف اول نماز جماعت اقتدا می کرد ، پس از سی سال روزی به عللی نتوانست خود را به صف اول برساند ، از این رو در صف دوم ایستاد ، و از این که مردم او را در صف دوم دیدند گویا در خود خجالتی احساس کرد . در این حال متوجه شد که در این مدّت طولانی که در پیشاپیش مردم و در ردیف اول نماز جماعت می ایستاد از روی ریا بوده است و بر این اساس تمام آن

سی سال نماز را قضا کرد .

در ادامه می نویسد : برادرم ! بنگر به این عالم مجاهد ، و در مقام و منزلش دقت نمای که چگونه در این زمان دراز نماز جماعتش ، آنهم در صف اول فوت نگردیده و با این وصف متصدی امامت جماعت نشد . و بنگر به احتیاط او ، که چگونه به خاطر یک شبهه ، این همه نماز را قضا کرد و از اینجا عظمت امر اخلاص و اهمیتی را که علمای سلف برای آن قائل بوده اند ، دریاب ! (89)

84 - مردان خدا

در سال 1318 ه . ش ، از تهران برای دیدن پدرم ، آیه ا . . . حاج آخوند ملاّ عباس تربتی (1251 - 1322 ه . ق) و مادرم به تربت رفتم . پدرم از تربت چند سالی بود به کاریزک بازگشته بود و در ده زندگی آرامی را می گذرانید . در بهار آن سال بارندگی زیاد شده بود و چون خانه های ده همه خشتی است گنبدهای کوچک بسیاری از خانه ها خراب شده بود . از جمله مسجد ده که دارای چهار گنبد کم ارتفاع خشتی از این قبیل بود . سه تا از گنبدها به کلی فرو ریخته بود و از یکی دیگر نیمی ریخته و نیمه دیگر آن باقی مانده بود . به سبب پیش آمدهای آن چند سال مردم تقریباً در همه جا نسبت به امور دینی کم اعتناتر گشته بودند و از این رو هنوز کسی برای نوسازی مسجد اقدام نکرده بود و آواره های فرو ریخته همچنان تپه خاکی ، در کف مسجد

باقی بود . پدرم در زیر همان قسمت که نیمی از آن فرو ریخته بود ، مقداری از آوارها را کنار زده و حصیر را پاکیزه کرده بود و سه نوبت نمازش را می رفت و در همانجا می خواند . روزی بعد از نهار خواستم استراحت بکنم ، پدرم برخاست و وضو گرفت و به مسجد رفت من نیز غنیمت دانستم که نماز جماعتی پس از چند سال با آن مرد الهی بخوانم . وضو گرفتم و به مسجد رفتم . از جانبی وارد شدم که مرا ندید و آهسته جلو رفتم . در رکعت دوم نماز بود و خدا می داند که میان این نمازش در حال تنهایی ، در میان آوارهای فرو ریخته مسجد این ده ، با نمازی که چند قبل در مسجد گوهرشاد (مشهد) به ایشان اقتدا کردم و نیمی از مسجد گوهر شاد و تمامی یک شبستان از جمعیتی که به او اقتدا کرده پر بود از لحاظ طماءنینه و قرائت و همه ذکرهای واجب و مستحب ذره ای تفاوت نداشت . . . هو معکم اینما کنتم (90)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

((حافظ))

85 - تاءثیر روح بزرگ

ماءمورینی که محافظ مدرّس بودند ، ابتدا از نزدیک شدن به آقا ، بر حذر داشته می شدند . ولی پس از چندی از مریدان و حامیان آقا می گردیدند . آنها در ظاهر حالتی خشن به خود می گرفتند تا شک ماءموران شهربانی را بر نیانگیزند و در حقیقت یار و پرستار با وفای او بودند . نیروهای مخصوص و جاسوسان وقتی که از این روابط

مطلع می شدند ماءمورین را به جای دیگر انتقال می دادند و عده ای دیگر را به جای آنها می آوردند . ولی طولی نمی کشید که تازه واردین هم به ایشان علاقمند می شدند و تحت تاءثیر روح بزرگ و کمالات معنوی مدرّس قرار می گرفتند . از این رو است که هر سه ماه یکبار ماءمورین را تغییر می دادند . یکی از زندانبانان گفته بود : روزی که به قلعه خواف آمدم چندان آشنایی با آقا نداشتم . بعد از چندی فهمیدم که چه سیّد بزرگواری است ، یک روز سؤ ال کردم : آقا برای شما این نان و ماست و خوراک بادمجان کافی است ؟ اجازه بدهید تا غذای بهتری برایتان تهیه کنیم ؟ آقا پاسخ داد :

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق

که بار منّت خود بِه که با منّت خلق

وقتی مدرّس وضو می گرفت و به نماز می ایستاد ، ماءمورین زندان سعی می کردند خود را سریعاً به آقا برسانند و در نماز او شرکت کنند . (91)

86 - نماز جماعت پر شکوه

یکی از خاطرات خوب من درباره نماز جماعت ، مربوط به آخرین روز اسارت است . آن روز وقتی متوجه شدیم که ظهر شرعی فرا رسیده ، پتوهای داخل آسایشگاهها را در وسط حیاط پهن کردیم . از طرفی چون ماءمورین صلیب سرخ در آنجا بودند ، نگهبانها چیزی به ما نگفتند و ممانعتی نکردند . ما هم از فرصت استفاده کردیم و به اتفاق حدود 600 نفر ، نماز جماعت پر شکوهی را برگزار کردیم . (92)

87 - ابلاغ دستورات !

حدود ظهر روز پانزدهم اسفند ، یعنی دومین روز اقامت در ((موصل 1)) صدای صوتی شنیده شد و به دنبال آن دستور دادند که در میدان بزرگ اردوگاه جمع شویم . دقایقی بعد سروان عراقی از راه رسید و سلامی کرد و رو به مترجم گفت : کار ندارم در جبهه چکار می کردید . باید بگویم توجه داشته باشید که شما الان در دست ما اسیرید ، قانونهایی برایتان می گویم ، احترام بگذارید ، تا ما نیز به شما احترام بگذاریم و بعد با تاءکید اضافه کرد که :

((صَلاهُ الجماعهِ ممنوع ، صلاهُ الَلیلِ مَمْنُوع ، اَلْتَجَمْعُ اَکثُر مِن ثَلاثهِ نَفَراتٍ مَمْنُوع ، اَلْدُعا وَالقرآن بهِ صَوتِ عالَ مَمْنُوع ، مَنْ تَمَرَد عَنِ القانُونِ اَعامَلُ المُخالفین بِاَشَدِّ الْمُجازاتِ)) .

نماز جماعت ممنوع ، نماز شب ممنوع ، اجتماع بیش از سه نفر ممنوع ، دعا و قرآن با صدای بلند . . . ممنوع ، هر کس از قانون سرپیچی کند با شدیدترین وجه مورد تنبیه قرار می گیرد . (93)

شکوه و عظمت صفهای منسجم و فشرده نماز که از اول آسایشگاه تا نزدیک در رسیده بود از انتهای صفها بیشتر نمایان بود . و حرکتهای منظم و هماهنگ که ابهتش دشمن را به لرزه می انداخت ، صمیمیت و یکدلی را بیشتر در قلبها زنده می کرد ، گویی این نماز متجّلی وحدت و یکپارچگی بود .

آن شب من به عنوان نگهبان ، کنار پنجره ! ایستاده بودم تا اگر سر و کله نگهبانان عراقی پیدا شد با رمز مخصوص ، دیگران را با خبر کنم . امّا آنقدر

رکوع و سجود بچّه ها زیبا و با صفا بود که بکلی وظیفه ام را فراموش کرده بودم و خدا را شکر که آن موقع نگهبان نیامد و الاّ نمی دانم چه می شد .

خوف دشمن از اینگونه برنامه های شکوهمند و منسجّم ، گوشه ای از حکمت نماز جماعت را برای ما ملموس می نمود . (94)

فصل چهارم : شب مردان خدا

89 - نافله ، عاشورا ، جامعه

سیّد احمد بن سیّد هاشم بن سیّد حسن موسوی رشتی ، تاجر معروف از رشت ، این حکایت را در شهر کاظمین به درخواست شیخ عباس قمی علیهاالسّلام (1294-1359 ه . ق) به وی تعریف کرده است که :

در سال 1280 ه . ق به قصد زیارت حجّ بیت الله الحرام از رشت به تبریز رفتم و در خانه حاجی صفر علی ، تاجر تبریزی معروف منزل کردم . چون قافله نبود متحیّر ماندم . تا آن که حاجی جبّار جلودار سدهی اصفهانی بار برداشت به جهت طرابوزَن (ولایتی از ولایات ترکیه) تنها از او مرکبی کرایه کردم و رفتم . چون به منزل اول رسیدیم ، سه نفر دیگر به تحریص حاجی صفر علی به من ملحق شدند . یکی حاج ملاّ باقر تبریزی و حاجی سیّد حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می کرد . پس به اتفاق روانه شدیم ، تا رسیدیم به سرزمین روم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم . در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاجی جبّار جلودار به نزد ما آمد و گفت : این منزل که در پیش داریم ترسناک است ، قدری زود کوچ کنید که به همراه

قافله باشید . چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله به فاصله می رفتیم ، پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به غروب مانده حرکت کردیم ، به قدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف باریدن گرفت ، به طوری که رفقاه هر کدام سر خود را پوشانیده تُند راندند . من نیز هر چه کردم که با آنها بروم ممکن نشد ، تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم . پس از اسب پیاده شده در کنار راه نشستم و خیلی مضطرب بودم ، چون پول زیادی برای خرج راه همراه داشتم . بعد از تاءمل و تفکّر تصمیم گرفتم که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود و به آن منزل که از آنجا بیرون آمده ایم مراجعت کنم و از آنجا چند مستحفظ به همراه داشته به قافله ملحق شوم . در آن حال در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ باغبانی که در دست بیلی داشت و بر درختان می زد که برف از آنها بریزد ، پس پیش آمد و به فاصله کمی ایستاد و فرمود : تو کیستی ؟ عرض کردم : رفقا رفتند و من ماندم ، راه را گم کرده ام . به زبان فارسی فرمود : ((نافله بخوان تا راه را پیدا کنی)) من مشغول نافله شدم ، بعد از فراغ از تهجّد باز آمد و فرمود : نرفتی ؟ گفتم : والله راه را نمی دانم . فرمود : زیارت جامعه بخوان .

من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آنکه مکرّر به زیارت عتبّات مشرّف شدم . پس از جای برخاستم و زیارت جامعه را تا آخر از حفظ خواندم . باز نمایان شد ، فرمود : نرفتی ؟ هستی ؟ ! مرا بی اختیار گریه گرفت ، گفتم : هستم ، راه را نمی دانم . فرمود : عاشورا بخوان و زیارت عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تاکنون ندارم . پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم از حفظ ، تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم . دیدم باز آمد و فرمود : نرفتی ؟ هستی ؟ ! گفتم : نه هستم تا صبح ، فرمود : من حالا تو را به قافله می رسانم . پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و فرمود : به ردیف من بر الاغ سوار شو ، سوار شدم . پس عنان اسب خود را کشیدم تمکین نکرد و حرکت ننمود . فرمود : عنان اسب را به من ده ، دادم ، پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد . اسب در نهایت تمکین متابعت کرد . پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود : شما چرا نافله نمی خوانید ، نافله ، نافله ، نافله ، سه مرتبه . باز فرمود : شما چرا عاشورا نمی خوانید ؟ عاشورا ، عاشورا ، عاشورا ، سه مرتبه . و بعد فرمود : شما چرا جامعه نمی خوانید

؟ جامعه ، جامعه ، جامعه ، و در وقت طی مسافت دایره وار سیر می نمود . یک دفعه برگشت و فرمود : آنها رفقای شما هستند ، دیدم که بر لب نهر آبی فرود آمده مشغول وضو به جهت نماز صبح بودند . پس من از الاغ پایین آمده که سوار اسب خود شوم نتوانستم ، پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقاه برگردانید . من در آن حال به خیال افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد و حال آن که غالباً زبانی جز ترکی و مذهبی جز عیسوی در آن حدود نبود و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رساند ، به عقب نظر کردم ، احدی را ندیدم و آثاری از او پیدا نکردم . پس به رفقای خود ملحق شدم . (95)

90 - لحظه های خدائی یک جوان

از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل است که روزی حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مسجد نماز صبح می گذارد . پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک نام داشت . دیدند که سرش از کثرت بی خوابی به زیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته است . . .

حضرت از او پرسیدند : به چه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه ؟ ! عرض کرد صبح کردم یا رسول ا . . . با یقین . حضرت فرمود : بر هر چیزی که ادعا کنند

حقیقتی و علامتی هست ، حقیقت و علامت یقین تو چیست ؟ عرض کرد : حقیقت یقین من یا رسول ا . . . این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار و روزهای گرم مرا به روزه می دارد و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده است و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و می بینم اهل بهشت را که در بهشت تنعّم می نمایند . و می بینم اهل جهنم را که در میان آتش معذبند . حضرت به اصحاب فرمود : این بنده ایست که خدا دل او را به ایمان منوّر گردانیده است . پس فرمود : ای جوان بر این حال که داری ثابت باش . عرض کرد یا رسول ا . . . دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند . حضرت دعا کرد و او در یکی از جنگها به فیض شهادت نائل آمد . (96)

گفت پیغمبر صباحی زید را

کیف اصبحت ای رفیق باصفا

گفت عبداً موقنا با اوش گفت

کو نشان از باغ ایمان گر شگفت

گفت تشنه بوده ام من روزها

شب نخفتم من زعشق و سوزها

که بگویم یا فرو بندم نفس

لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

((مولوی))

91 - جان ایمان

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است :

ان روح الایمان ثلاثه : التهجد باللیل و افطار الصائم و لقاء الاخوان .

جان ایمان سه چیز است : نماز

شب خواندن ، و روزه دار را افطار دادن و ملاقات برادران نمودن . (97)

92 - تذکر پدر

سعدی رحمه ا . . . در گلستان ، باب دوم ، در اخلاق درویشان در رابطه با شب خیزی خود چنین می نویسد :

یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز و مولع زُهد و پرهیز . شبی در خدمت پدر رحمه الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز برکنار گرفته و طایفه ای خفته ، پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانیی بگذارد و چنان خواب غفلت برده اند که گویی نخفته اند که مرده اند .

گفت : جان پدر تو نیز اگر بخفتی بِه از آن که در پوستین خلق افتی . (98)

نبیند مدّعی جز خویشتن را

که دارد پرده پندار در پیش

گرت چشم خدا بینی ببخشد

نبینی هیچ کس عاجزتر از خویش

93 - مرغ تسبیح گوئی و من خاموش

یاد دارم که شبی در کاروان همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای خفته . شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود ، نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت . چون روز شد گفتمش : آن چه حالت بود . گفت : بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه ، و غوکان در آب و بهایم از بیشه اندیشه کردم که مروّت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته .

دوش مرغی به صبح می نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را

مگر آواز من رسید بگوش

گفت باور نداشتم که ترا

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح

گوی و من خاموش (99)

94 - نماز سحر گاهان

سعید بن محمّد بن جنید ، معروف به (جنید بغدادی) از عرفای قرن سوم ، و در سال 297 ه . ق در بغداد رحلت نمود .

وی استادی ماهر و دانشمندی الهی بود ، و خیل عظیمی از عالمان در پرتو انوار درخشان او رشد یافته بودند . جعفر خالدی گوید : در عالم خواب جنید را دیدم و به او گفتم : خداوتد با تو چگونه رفتار کرد ؟ !

در پاسخ فرمود : همه این اشارات و عبارات و رسوم و علوم که داشتم از بین رفت . ((وَ مانَفَعَها اِلاّ رَکعاتٍ کُنّا نَرکعها فی الاسحار)) .

جز چند رکعت که در سحرگاهان می گذاردم . چیزی به حالم سود نبخشید . (00)1

آب کم جو ، تشنگی آور به دست

تا بجو شد آبت از بالا و پست

تشنه می نالد که کو آب گوار ؟

آب می گوید که کو آن آبخوار ؟

((مولوی))

95 - فیض عظیم

شیخ آقا بزرگ تهرانی (1293 - 1398 ه . ق) در طول سالهای اقامت در نجف ، همچنان روزگاران گذشته خویش به پیگیری کارهای تحقیقی و ادامه رسالت علمی خود شب و روز می گذرانید و به تاءلیف و نشر معارف الهی و انسانی اشتغال داشت .

او یکی از پرکارترین علمای شیعه در قرن چهاردهم است و با تاءلیف بیش از صد جلد کتاب ارزنده خدمات فراوانی را به جامعه دینی و علمی نموده

است . او در اخلاق و تقوای نفس و طهارت ضمیر نیز از نمونه های اندک ، یابی بود که احوالات آنان ، در این مختصر نمی گنجد . شیخ با

این همه اشتغال پر دامنه علمی و تتبعات فرصت گیری که داشت از انجام عبادات و ریاضتهای شرعی و تهذیب غفلت نمی کرد . شب چهارشنبه هر هفته ، پیاده از نجف به مسجد سهله در 10 کیلومتری نجف می رفت و در آنجا تمام شب را به نماز و دعا و نیایش می پرداخت . این کار ایشان تا زمانی که در نجف بود همواره ادامه داشت . (101)

خوشا نماز و نیازی کسی که از سر درد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

((حافظ))

96 - ستون مسجد

آیه ا . . . العظمی اراکی ؛ در وصف حال پدر بزرگوارش مرحوم حاج شیخ احمد آقا اراکی می گوید :

پدرم یکی از بزرگترین نعمتهای الهی به بنده و دست پرورده مرحوم آیه ا . . . ملاّ محمّد ابراهیم انجدانی و شیخ اصفهانی بود .

پدرم در بیشتر اوقات (بعد از انجام وظایف و امور زندگی) در مسجد در حال قیام و نماز بود . آخوند انجدانی هر موقع که برای اقامه نماز جماعت به مسجد می رفت پدرم را در همان حال می یافت و مکرراً می فرمود : ((که تو ستون مسجد ما هستی)) .

او نمونه بارزی از مصادیق این آیه شریفه بود :

((اَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللیلِ ساجداً و قائِماً یَحْذَرُ الا خِرَه وَ یَرْجُوْا رَحْمَهَ رَبِّهِ . . .)) . (102)

کسی که شب را به اطاعت خدا به سجود و قیام می پردازد و از عذاب آخرت ترسان و به رحمت الهی امیدوار است . (103)

97 - هفتاد سال نماز شب

آیه ا . . . العظمی مرعشی نجفی ؛ (1351 - 1411 ه . ق) تقیّد شدیدی نسبت به دستورات دینی و احکام خداوند داشت از این رو دلبستگی عجیبی

داشت که فرامین دینی را مو به مو اجرا کند و معارف دینی را بشناسد و به کار بندد . او در تدیّن خود تظاهر نمی کرد بلکه شدیداً به دین و مذهب عشق می ورزید و از هر حرکت ضد دینی و یا هر سخنی که شائبه سست دینی داشت پرهیز و مقابله می کرد . او کوشش می کرد شاگردان ، مقلدان و دوستان

خویش را در پایبندی به مظاهر اسلامی و شعائر مذهبی علاقمند و مشتاق ساخته و آنها را مقّید به عمل سازد . نیایشهای نیمه شب و اوراد و اذکار یکی از برنامه های همیشگی او بود و شبهای بسیاری را با دعا و نماز به صبح می رساند . در وصیتنامه خویش به وارثانش توصیه می کند که :

((پس از مرگم ، سجاده ای را که مدّت هفتاد سال بر آن نماز شب خوانده ام با من دفن کنید)) .

از این توصیه استفاده می شود که ایشان از سنین جوانی نماز شب می خوانده و هیچگاه آن را ترک نکرده است . (104)

98 - تهجّد و تلاوت قرآن

ایشان یک چنین روحی داشت . مرد بسیار دقیق و ظریف بود ، و به شدّت تحت تاءثیر هیجانات عرفانی و معنوی قرار داشت . با دیوان حافظ و اشعار عرفانی ماءنوس بود . با قرآن زیاد ماءنوس بود . تصور می کنم اینطور بود که هر شب ایشان تا یک مقداری قرآن نمی خواند نمی خوابید . البته این را من در تعدادی از سفرهایی که با ایشان به مشهد داشتند یا با هم به فریمان رفته بودیم ، یا در مشهد که با ایشان بودیم دیده بودم .

مرحوم مطهّری ؛ (1298 - 1358 ه . ش) یک مرد اهل عبادت و اهل تسویه و تزکیّه اخلاق و روح بود . من فراموش نمی کنم ایشان وقتی مشهد می آمد خیلی از اوقات به منزل ما وارد می شد گاهی هم ورودشان در منزل خویشاوندان همسرشان بود . هر شبی که با مرحوم مطهّری بودیم ، این

مرد نیمه شب تهّجد با آه و ناله داشت ، یعنی نماز شب می خواند و گریه می کرد . بطوری که صدای گریه و مناجات او افراد را از خواب بیدار می کرد . یک شب ایشان منزل ما بودند . نصف شب از صدای گریه ایشان خانواده ما از خواب پریده بودند . البتّه اول ملتفّت نشده بودند صدای کیست ، امّا بعد فهمیدند که صدای آقای مطهّری است . ایشان نصف شب نماز شب می خواند ، همراه با گریه ، با صدائی که از آن اطاق می شد آن را شنید !. (105)

99 - انفاس سحر خیزان

مرحوم محمّد تقی مجلسی ؛ ، پدر بزرگوار علاّمه محمّد باقر مجلسی (1037 - 1110 ه . ق) نقل کرد که : در شبی از شبها ، پس از فراغ از نماز شب و تهجّد ، حالتی در همان حال برایم ایجاد شد که از آن حالت فهمیدم در این هنگام هر حاجت و درخواستی از خداوند نمایم اجابت خواهد نمود . فکر کردم چه درخواستی از امور دنیا و آخرت از درگاه خداوند متعال نمایم که ناگاه با صدای گریه محمّد باقر در گهواره اش مواجه شدم و بی درنگ گفتم :

پروردگارا ! بحق محمّد و آل محمّد ، این کودک را مروّج دینت و ناشر احکام پیامبر بزرگت قرار ده و او را به توفیقاتی بی پایان موفق گردان . . (106) .

به برکت دعای نیمه شب پدر و تلاش و استمرار ، علاّمه محمّد باقر مجلسی ؛ خدمات ارزشمندی را به جهان اسلام عرضه نمود . علاوه بر درس و تربیت شاگردان

بزرگ و صدور فتوی و مسئولیتهای مهمّ مرجعیت و مسافرتهای مکرّر ، یکی از تاءلیفات او بحارالانوار است که حدود 110 جلد می باشد .

در مجموع کلیه تاءلیفات عربی و فارسی او را می توان بالغ بر 300 جلد به قطع وزیری و هر جلد چهار صد صفحه تخمین زد . (107)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلّی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد

اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

همّت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایّام نجاتم دادند .

((حافظ))

100 - نسیم رحمت

پاسی از شب گذشته و دیر وقت بود که شیخ ابراهیم (1279 - 1374 ه . ق) به خانه می آمد . لبانش در دمادم خواب به هم می خورد و زیر لب ذکری زمزمه می نمود ، در آن حال ، خواب ذکر را از لبانش می ربود . او مثل همیشه وضو ساخت و با ذکر خدا به بستر رفت و به خواب شد . چند ساعتی نگذشته بود که پهلو از رختخواب تهی ، و آبی تهیه کرده ، وضویی ساخت و برای نماز شب با سحر خیزان بیدار

دل همگام شد و به نماز ایستاد .

وقتی شیخ بر می خواست سحر هنوز بیدار نشده بود . سحر را او بیدار می کرد ، ستارگان را او در آسمان می چید و سپیده را به دفتر افق می کشید . به نماز می ایستاد و به ادب نافله می گذارد و در هر رکعت آن گویی فروغی تازه در جانش می افروخت و عطری طرب آور به خانه اش می وزید و شادابتر و با روح تر به مناجات می پرداخت .

وصف رُخ یار و دیدار سراسر سوز و شوق می ماند . برای دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر ، که دعایی بارانی و ندای غریب و سوزناک شیخ بود که با خدایش به گفتگو نشسته ، نیازش را به آستان محبوب عرضه می داشت و درمان دل خود و مشکل مردم را از او می خواست . (108)

101 - زیارت یک عالم نورانی

آیه ا . . . محمد هادی معرفت گوید : صرفاً برای دیدار با علاّمه محمّد تقی شوشتری (1320 - 1451 ه . ق) از قم به شوشتر عزیمت کردم . به هنگام ملاقات با معظم له ایشان را در اثر کهولت سنی ، روی صندلی نشاندند . من خواهش کردم که دعایی در حق بنده بکنند .

نکته در خور ذکر در آن سفر این بود که با کمال تعجب شاهد بودم که ایشان با کهولت سنی 80 سالگی حتی نماز شب را با مساعدت دیگران ایستاده می گزارد .

زیارت یک عالم نورانی و دیدن این اندازه تقیّد به عبادات و روحانیتی که ایشان داشتند خاطره

این سفر را همیشه برای من زنده نگاه می دارد . (109)

از حالها سراسر دانی چه حال خوشتر ؟

وقت سحر زبستر ؟ از شوق پا کشیدن

در گوشه ای به زاری ، با دوست راز گفتن

وز او نوید رحمت با گوش جان شنیدن

گاهی پی سجودش رُخ بر زمین نهادن

گاهی پی رکوعش همچون فلک خمیدن

((صغیر اصفهانی))

102 - پشیمانی عابد از عبادت

عابدی بعد از سالها عزلت گزینی و شب زنده داری ، عاقبت شبی بر اثر وسوسه شیطان دست از دعا و عبادت بر کشید و گفت : چرا اینهمه الله الله مرا لبیک نمی آید ؟

با دل افسرده به فکر فرو رفت و به خواب شد . در خواب حضرت خضرعلیه السّلام را دید و گفت خضرش که خدا این گفت به من ، بلکه آن الله تو لبیک ماست .

آن یکی الله می گفتی شبی

تا که شیرین می شد از ذکرش لبی

گفت شیطان آخر ای بسیار گو

این همه الله را لبیک گو

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خضر را در خُضر

گفت هین از ذکر چون وامانده

چون پشیمانی از آن کس خوانده ای

گفت لبیکم نمی آید جواب

ز آن همی ترسم که باشم رد باب

گفت خضرش که خدا این گفت به من

که برو با او بگو ای ممتحن

بلکه آن الله تو لبیک ما ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

نی ترا در کار من آورده ام

نه که من مشغول ذکرت کرده ام

حیله ها و چاره جوئیهای تو

پیک ما بوده گشاده پای تو

درد عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رب

103 - از سر شب تا سحر در حال رکوع

سرکشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که :

شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید ، نوبت کشیک من بود . اول شب خدّام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند که به علت سردی هوا و بارش برف زائری در حرم نیست ، اجازه دهید حرم را ببندیم ، من نیز به آنان اجازه دادم . مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند . مسئول بام حرم مطهّر آمد و گفت : حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (1279 - 1361 ه . ق) از اول شب تاکنون بالای بام و در پای گنبد مشغول نماز می باشند و مدّتی است که در حال رکوع هستند ، و چند بار که مراجعه کرده ایم ایشان را به همان حال رکوع دیده ایم . اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم . گفتم : خیر ، ایشان را به حال خود بگذارید ، و مقداری هیزم در اطاق پشت بام که مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند استفاده کنند و در بام را نیز ببندید . مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم .

آنشب برف بسیاری بارید . هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهّر آمدیم ، به خادم گفتم برو ببین حاج شیخ در چه حالند . پس از چند دقیقه خادم بازگشت و گفت : ایشان همانطور در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است . دانستیم که آن

مرد الهی از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آنشبِ سخت زمستانی را هیچ احساس نکرده اند . (111)

بر لبش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پر از آوازها

عارفان که جام حق نوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و زبانش دوختند

((مولوی

104 - علامه امینی

عده ای از علمای اهل سنت به علاّمه امینی (1320 - 1390 ه . ق) صاحب کتاب ارزشمند ((الغدیر)) مراجعه نمودند و گفتند : در حالات علی علیه السّلام آمده است که بعضی شبها هزار رکعت نماز می خواند ، در حالی که برای هیچ انسانی ممکن نیست که از اول شب تا صبح بتواند هزار رکعت نماز بخواند . بنابراین ما این ادّعا را قبول نداریم .

علاّمه به آنان گفت : من به شما ثابت می نمایم که این عمل نه تنها برای علی علیه السّلام بلکه برای افراد دیگر بشر ممکن است . علاّمه امینی به آنها پیشنهاد کرد که شبی به منزل او آمده تا ایشان از اول شب تا به صبح هزار رکعت نماز بخواند . علمای اهل سنّت قبول نموده و به منزل علاّمه آمدند ، و ایشان از اول شب مشغول نماز شد و تا اذان صبح هزار رکعت نماز را خواند و بدین وسیله ثابت نمود که این عمل ممکن است . (112)

105 - لذّت معنوی

ما یک سلسله لذتهای معنوی داریم که معنویت ما را بالا می برد . برای کسی که اهل تهجّد و نماز شب است ، جزو صادقین و صابرین و

مستغفرین بالاسحار باشد ، نماز شب لذّت و بهجت دارد ، آن لذّتی که یک نفر نماز شب خوان حقیقی و واقعی از نماز شب خودش می برد .

هیچ وقت یک آدم اهل دنیا و مادیات احساس نمی کند . لذّت آن نماز شب خوان خیلی عمیق تر و نیرومندتر و نشاط بخش تر است .

چه مانعی دارد که من ذکر خیری

از پدر بزرگوار خودم بکنم حداقل از چهل سال پیش من می دیدم این مرد بزرگ و شریف (حاج شیخ محمد حسین مطهری (ره)) هیچ وقت نمی گذاشت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تاءخیر بیفتد . شام را سر شب می خورد و سه ساعت از شب گذشته می خوابید ، و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده و در شب های جمعه از سه ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می شد . و حداقل قرآنی که قرائت می کرد یک جزء بود و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می خواند . در سالهای اخیر با وجود اینکه تقریباً صد سال از عمرش می گذشت هیچ وقت من ندیدم که یک ناآرامی داشته باشد . این همان لذت معنوی بود که وی را چنین نگه اش می داشت . یک شب نبود که پدر و مادرش را دعا نکند . خویشاوندان و نزدیکان و بستگان دور و نزدیکش را همچنین از یاد نمی برد حتی یک شب هم نشد که همه آنها را دعا نکند ، اینها دل را زنده می کند . (113)

106 - اخلاص در عمل

طّی مسافرتی ، در محضر آیه ا . . . بهاءالدینی (1287 - 1376 ه . ش) بودیم . در آن روز برای سخنرانی به شهرستان (شال) قزوین رفتیم و بسیار خسته بودیم . در برگشت ، برای استراحت به منزلی که در تهران مهیّا شده بود رفتیم . صبح از خواب بیدار شدم و دیدم موقع اذان صبح است . به آقا عرض کردم : آقا ! شما حالا برای نماز

بیدار شدید ؟ ! فرمودند : ما بیدار بودیم . مشاهده کردم که این پیر مرد الهی در وقت نماز شب بیدار بوده ولی از جا بلند نشده است ، مبادا که دَر صدا کند و من بیدار شوم . (114)

107 - فیوضات سحر

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ؛ روزی پی از پایان درس ، عازم حجره یکی از طلبه ها (که در مدرسه دارالشفاء قم بود) شد و من در خدمتش بودم . به حجره آن طلبه وارد شد و پس از به جا آوردن مراسم احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترک گفت . هدف از این دیدار را پرسیدم . در پاسخ فرمودند : (شب گذشته هنگام سحر ، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیه خودم نیست و چون توجه کردم دیدم این آقای طلبه به تهجّد برخاسته ، و در نماز شبش به من دعا می کند و این فیوضات ، اثر دعای اوست . این بود که به خاطر سپاسگذاری از عنایتش به دیدارش رفتم . (115)

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

((حافظ))

108 - در زمره اولیاء الهی

فُضیل بن عیاض یکی از دزدان معروف بود . بطوریکه مردم از دست او خواب راحت نداشتند . یک شب از دیوار خانه ای بالا می رود . روی دیوار می نشیند تا به قصد ورود در منزل پائین برود . اتفاقاً آن خانه از آنِ مرد عابد و زاهدی بود که مشغول شب زنده داری بود و نماز شب و قرآن می خواند. صدای حزین قرآن به گوش فُضیل عیاض رسید . ((اَلَمْ یَاَ نِ لِلَّذینَ آمَنُوْا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِاللّهِ)) . (116) آیا وقت آن نرسیده که مدعیان ایمان ، قلبشان برای یاد خدا نرم و آرام شود ؟ آیا وقت رو برگرداندن از گناه به سوی خدا نرسیده است ؟ فُضیل همینکه

این آیه را روی دیوار شنید انگار بخود او وحی شده ، همانجا گفت خدایا ! چرا ، چرا ، وقتش رسیده است ، و همین الان هم موقع آن است . از دیوار پائین آمد . . . از همه هجرت کرد ، حقوق الهی و اموال مردم را ادا کرد و در زمره اولیاء الهی قرار گرفت . (117)

باز آ ، باز آ ، هر آنچه هستی باز آ

گر کافر و گبر و بت پرستی ، باز آ

این درگه ما درگه نؤ میدی نیست

صد بار اگر تو به شکستی باز آ

((ابو سعید ابو الخیر))

109 - نیاز نیمه شبی

مرحوم تنکابنی در مورد پدر بزرگوارش مرحوم آیه ا . . . میرزا سلیمان تنکابنی که از شاگردان بزرگ حکیم نامدار ، ملاّ علی نوری ؛ است ، می نویسد : پدرم ، همیشه بر نماز اول وقت و خواندن نوافل مواظبت داشت و هر روز یک جزء قرآن تلاوت می کرد و نیز هر روز سوره یس و صد مرتبه ((لا لله الا الله الملک الحق المبین)) و برخی او را دیگر را می خواند . و سوره واقعه را در قنوت نماز (و تیره نافله عشاء) قرائت می کرد . و نماز شبش هیچ گاه ترک نشد .

یک شب ، وقت سحر از خواب بیدار شدم ، دیدم پدرم نشسته و به شدت می گرید ، بعد از مدّتی که گریه اش تمام شد از سبب آن سؤ ال کردم . فرمود : در قنوت نماز وتر ، مناجات (خمس عشره) را می خواندم و می گریستم ، ناگاه شنیدم که آوازی بر آمد

که : ایها العالم العامل . . . مرحوم والد ، پیش از این سخن نگفت و دنباله صدایی را که شنیده بود اظهار نکرد ، سپس فرمود : وقتی آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را تمام کنم ، بی اختیار نشستم . . . (118)

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

نیاز نسیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش

که یک کرشمه تلافّی صد جفا بکند

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند

هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

((حافظ))

110 - آروزهای مادر

پس از آنکه حضرت مریم علیهاالسّلام از دنیا رفت حضرت مسیح علیه السّلام جنازه مادرش را پس از تطهیر به خاک سپرد . پس روح مادر را در خواب دید . مسیح پرسید : مادر ! آیا هیچ آرزوئی داری ؟ مریم علیهاالسّلام پاسخ داد : آری ، آروزیم این است که در دنیا بودم و شبهای سرد زمستانی به مناجات و عبادت در درگاه خدا به بامداد می رساندم ، و روزهای گرم تابستانی را روزه می گرفتم . (119)

از عمرم همان بود که در یاد تو بودم

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

111 - نماز عشق

در حالات میرزا آقا ملکی تبریزی ؛ (متوّفی 1343 ه . ق) آمده است که : شبها برای تهجد و نماز شب بر می خواست ابتداء در بسترش مدّتی صدا به گریه بلند می کرد ، سپس بیرون می آمد و نگاه به آسمان می کرد و

آیاتِ ((إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلفِ الّیْلِ وَالنَّهارِ لَمَایتٍ لَماَوْلی الْمألَبِ الذّین یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمواتِ وَالاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هَذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ)) (120) را می خواند و سر به دیوار می گذاشت و مدّتی گریه می کرد و پس از تطهیر نیز کنار حوض مدّتی پیش از وضو می نشست و می گریست و خلاصه از هنگام بیدار شدن تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب ، چند جا می نشست و بر می خواست و گریه سر می داد و تا به مصلاّیش می رسید و آن جا که دیگر حالش قابل وصف

نبود . (121)

آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت

وای از آن مست که با مردم هشیار چه کرد ؟

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر

وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد ؟

برق عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت

یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد ؟

((حافظ))

112 - رازهای نیمه شب

از وقتی ایشان را شناختم شاهد این قضیه بوده ام که وقتی در ظلمت و تاریک نیمه شب آهسته وارد اتاق می شدم ، معاشقه امام با خدا را احساس می کردم . با چنان خضوع و خشوعی نماز می خواندند و قیام و رکوع و سجود می کردند که حقاً وصف ناپذیر است . اصلاً نمی توانم راجع به آن لحظات صحبت کنم ، تنها احساس می کردم که در دل شب با آن خضوع و خشوع ، با چشمان اشکبار ، به راز و نیاز خدا مشغولند . باید بگویم که در آن لحظات با معشوق حقیقی خویش معاشقه می کردند . با دیدن این لحظات ، با خودم فکر می کردم که شب امام حقیقتاً ((لیله القدر)) است . این حالات امام نه یک شب و دو شب ، بلکه یک عمر برقرار بود . از رمضان سال قبل از رحلتشان ، خوب به یاد دارم بعضی وقتها ، هر بار به دلیلی به نزد ایشان می رفتم و سعادت پیدا می کردم که با ایشان نماز بخوانم . وارد اتاق که می شدم ، می دیدم که قیافه شان کاملاً برافروخته است و چنان اشک ریخته اند که دستمال کفاف اشکشان را نمی داد و کنار

دستشان حوله می گذاشتند . ایشان شبها چنین حالتی داشتند و این واقعاً معاشقه بود . (122)

صفت باده عشق ز من مست مپرس

ذوق این می نشناسی به خدا تا نچشی

((حسین منصور حلاج))

113 - آرامش

در نیمه شبی خبر آوردند که قرار است کودتایی (کودتای نوژه که قرار بود در تیر ماه سال 1359 به وقوع پیوندد) رخ دهد . حاج سیّد احمد آقا شتابان خدمت امام رسیدند . امام طبق معمول هر شب در آن ساعت مشغول ادای نماز شب بودند . مدّتی طولانی به انتظار ایستادند . امام غرق در راز و نیاز با خداوند بودند . سرانجام پس از پایان یافتن نماز ، جریان را به اطلاّع امام رساند . ایشان با همان متانت و آرامش همیشگی ، آرام فرمودند :

((مسئله ای نیست ، شما بروید و خیالتان آسوده باشد)) . (123)

114 - در حریم یار

حضرت امام حتی در شرایط بحرانی بیمارستان هم معمولاً نماز شبشان ترک نشد . مستحبات نماز را حتماً به جا می آوردند ، حتماً عطر می زدند ، محاسن را شانه می کردند و عمّامه بر سر می گذاشتند . گفتن این مسائل آسان است ولی در نظر بگیرید بیمار کهنسالی که (حدود 90 - 80 سال) که با ضعف و درد و تب ، دوران دشوار بعد از عمل جراحی را می گذراند ، مقادیر زیادی دارو از طریق سرم به بدن متصل است و امکان نشستن ندارد . و ماسک اکسیژن بر دهان و بینی ، و کیسه خون به دست وصل است . آن وقت مدام به فکر ساعت نماز باشد و مستحبات را هم به همان حال به جا بیاورد . فارغ از همه محیط اطراف به نماز شب بپردازد ، چندین ساعت آخر عمر امام همگی در حال نماز گذشت ، چون حالشان مناسب نبود با اشاره دست

رکوع و سجود را بجا می آوردند و با مختصر حرکت دادن سر و حرکات مختصر دست و پا نماز می خواندند ، زیرا توان نشستن نداشتند . (124)

تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم

از چه غیر دلبر از جان و دل بریدیم

با کاروان بگویید از راه کعبه بر گرد

ما یار را به مستی بیرون خانه دیدیم

لبیک از چه گویید ای رهروان غافل

لبیک او به خلوت از جام می شنیدیم

تا چند در حجابید ای صوفیان محبوب

ما پرده خودی را در نیستی دریدیم

ای پرده دار کعبه بردار پرده از پیش

کز روی کعبه دل ما پرده را کشیدیم

ساقی بریز باده در ساغر حریفان

ما طعم باده عشق از دست او چشیدیم

((امام خمینی قدّس سرّه))

115 - بانگ سحری

حاج میرزا جواد آقا تبریزی ، اعلی الله تعالی مقامه (1343 ه . ق) در دو کتاب خود که بنام (اسرار الصلوه) و (اعمال السنه) یا (المراقبات) است می فرماید :

شب که انسان می خوابد ملائکه موکّل بر انسان ، انسان را بیدار می کنند برای نماز شب و بعد چون انسان اعتنا نمی کند و دوباره می خوابد باز او را بیدار می کنند ، دوباره می خوابد ، باز او را بیدار می کنند ، این بیداری

ها از روی مصادفه و اتفّاق نیست ، بلکه بیداری های ملکوتی است که به وسیله فرشتگان انجام می گیرد . اگر انسان استفاده کرد و برخاست ، آنها تقویت و تاءیید می کنند ، و روحانیت می دهند ، و اگر نه متاءثر می شوند و کسل برمی گردند . (اگر از خواب برخواستید آن ملائکه را که

نمی بینید ، اقلاً به آنها سلام کنید و دعا کنید و تحیّت و تکریم بگوئید و تشکّر نمائید !) . (125)

آیینه دل چون شود صافی و پاک

نقش ها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقاش را

فرش دولت را و هم فراش را

(مولوی)

116 - نماز شب ، از اول جوانی

خویشاوندان امام که از پانزده سالگی با ایشان بودند می گویند :

از پانزده سالگی ایشان که در خمین بودیم آقا یک چراغ کوچک می گرفتند و می رفتند به یک قسمت دیگر که هیچ کس بیدار نشود و آنجا نماز شب می خواندند .

خانم خدیجه ثقفی همسر گرامی امام قدّس سرّه می گویند : تا حالا نشده که من از نماز شب ایشان بیدار شوم . چون چراغ را مطلقاً روشن نمی کردند . نه چراغ اتاق را روشن می کردند ، نه چراغ راهرو را و نه حتی چراغ دستشویی را ، برای اینکه کسی بیدار نشود ، هنگام وضوی نماز شب ، یک ابر زیر شیر آب می گذاشتند که آب چکه نکند و صدای آن کسی را بیدار نکند . (126)

117 - آرامترین نماز

امام حتی وقتی که از پاریس به تهران می آمدند در هواپیما نماز شب خواندند . من یادم هست قطب نمایشان را مرتب می گذاشتند ، می دیدند تکان نمی خورد . موضوع را به خلبان گفتیم . جواب داد که ، قطب نما در هواپیما کار نمی کند . امام از ایشان پرسید که ، مکّه کدام طرف است . نشان دادند . امام به همان طرف مشغول نماز شدند . (127)

118 - اولین شب اقامت در پاریس

در اولین شب اقامتشان در پاریس ، امام در آپارتمان کوچکی اقامت کردند . هنگام خواب ، ایشان به اتاق خود رفتند ما هم در اتاق مقابل نشسته بودیم . ساعت دو بعد از نیمه شب که به وقت نجف ، چهار و به وقت تهران ، چهار و نیم بعد از نیمه شب بود امام از اتاق خود بیرون آمدند . وضو گرفتند و برگشتند . هنوز حدود چهار ساعت به اذان صبح مانده بود . تعجب کردیم که چرا ایشان این قدر زود بلند شده اند . صبح معمّا حل شد . زیرا امام سؤ ال فرمودند : ((اینجا چطور است ؟ دیشب هر چه نشستم که صبح شود نماز بخوانم هوا روشن نشد)) .

معلوم شد که امام به عادت هر شب و مطابق بافق نجف اشرف ، دو ساعت به اذان صبح مانده برای نماز شب بلند شده اند ، خدمت ایشان عرض کردیم که افق اینجا با نجف دو ساعت تفاوت دارد . فرمودند : ((بیایید ساعت مرا درست کنید)) . (128)

119 - راهیان شب

علاّمه سیّد محمد حسین طباطبائی ؛ (1321 - 1408 ه . ق) درباره استاد خود مرحوم آیه ا . . . العظمی حاج میرزا علی قاضی ؛ (1285 - 1366 ه . ق) فرمود : ما هر چه در این مورد داریم از مرحوم قاضی داریم ، چه آنچه را که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که خودمان داریم (همه را) از مرحوم قاضی گرفته ایم (129) . . . معمولاً ایشان در حال عادی یک ده

بیست روزی در دسترس بودند و رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند و صحبتهایی می شد ، و آن وقت دفعتاً ایشان نیست می شدند و یک چند روزی اصلاً نبودند و پیدا نمی شدند . نه در خانه ، نه در مدرسه ، نه کوفه ، و نه در سهله ، ابداً از ایشان خبری نبود ، و عیالاتشان هم نمی دانستند کجا می رفتند چه می کردند ، هیچ کس خبر نداشت . رفقا در این روزها به هر جا که احتمال می دادند ، مرحوم قاضی را نمی جستند ، و اصلاً هیچ نبود ، بعد از چند روزی باز پیدا می شد ، و درس و جلسه های خصوصی را در منزل و مدرسه دائر داشتند ، و همین جور ، از قرائب و عجائب بسیار داشتند ، حالات غریب و عجیب داشتند . (130)

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیّه ، با رعایت آداب باطنی اعمال ، و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال ، به طریق خاصّی دستورات اخلاقی می دادند ، و دلهای آنان را برای پذیرش الهامات عالم غیب آماده می کردند . خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند ، و بعضی از شبها را به تنهایی در آن حُجرات بیتوته می کردند و شاگردان خود را نیز توصیه می کردند که بعضی از شبها را به عبادت در مسجد کوفه یا سهله بیتوته کنند . دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر

، برای شما پیش آمدی کرد و صورت زیبائی را دیدید و یا بعضی از جهات عالم غیب را مشاهده کردید ، توجه ننمائید و دنبال عمل خود باشید . روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم ، در آن بین یک حوریّه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود ، و خود را به من ارائه می نمود ، همین که خواستم به او توجّهی کنم ، ناگهان یاد حرف استاد افتادم و لذا چشم پوشیده و توجّهی نکردم ، آن حوریّه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد ، من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم ، آن حوریّه رنجیده شد و رفت و من تا بحال ، هر وقت آن منظره به یادم می افتد از رنجش آن حوریّه متاءثر می شوم . (131)

120 - رهنمود آسمانی

مرحوم آیه ا . . . میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در ((اسرار الصلوه)) می فرماید :

استادم ملاّ حسینعلی همدانی (1239 - 1311 ه . ق) به من فرمود : فقط متهجّدین و شب زنده داران هستند که به مقاماتی نائل می گردند و غیر آنان هیچ جایی نخواهند رسید . (132)

از یک خروش یا رب شب زنده دارها

حاجت روا شدند هزاران هزارها

یک آه سرد سوخته جانی سحر زند

در خرمن وجود جهانی شرارها

آری دعایی نیمه شب دانستگان

باشد کلید قفل مهّمات کارها

((وحدت کاشانی))

121 - آیه رحمت

علاّمه طباطبائی ؛ (1321 - 1401 ه . ق) فرمود : چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرّف شدم ، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی (1285 - 1366 ه . ق) شرفیاب می شدم ، تا یک روزی دَرِ مدرسه ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آن جا عبور می کردند ، چون به من رسیدند دستِ خود را روی شانه من گذارد و گفتند : ای فرزند ! دنیا می خواهی نماز شب بخوان و آخرت می خواهی نماز شب بخوان .

این سخن آنقدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم ، پنج سال تمام در محضر قاضی روز و شب به سر می بردم و آنی از ادارک فیض ایشان دریغ نمی کردم . (133)

122 - سبّوح قدّوس

هر نیمه شب آخوند محمّد کاشی ، نمازی چنان به سوز و گداز می خواند و بدنش به لرزه می افتاد که از بیرون حجره صدای حرکتش و لرزش بدنش احساس می شد .

روزی پس از ختم درس آخوند ، یکی از شاگردانش به همراه یکی از طلاّب به نزد آن استاد آمد و عرض کرد : آقا ! این آقا شیخ می گوید : دیشب به وقت سحر دیدم که از در و دیوار مدرسه صدای ((سبّوح قدوس ربّنا و ربّ الملائکه والرّوح)) بر می آید و چون در نگریستم دیدم که آقای آخوند به سجده ، این ذکر می گوید . آخوند در جواب فرمود : این که در و دیوار به ذکر من متذکر

باشند امری نیست ، مهم آن است که او از کجا محرّم این راز گشته است (134) .

123 - آوای ملکوتی

یادی از شهید نواب صفوی (1303- 1334 ه . ش) از زبان علاّمه محمّد تقی جعفری ؛ (1304 - 1377 ه . ش) :

هر دو جوان بودیم و هر دو به نوعی تهجّد و شب زنده داری و زیارت را دوست داشتیم . در حوزه نجف در خدمت مرحوم آیه ا . . . شیخ طالقانی (1280 - 1364 ه . ق) تلمذّ می کردیم و از علاّمه شیخ عبدالحسین امینی ((صاحب الغدیر)) (1320 - 1390 ه . ق) درس ایمان و ولایت می آموختیم . روزی پیشنهاد کرد پیاده از نجف به کربلا برای زیارت سومین پیشوای تشیع باهم حرکت کنیم . موافقت کردم و بعد از ظهر یکی از روزهای پاییزی به راه افتادیم . هوا تقریباً تاریک شده بود که ما در راه نجف کربلا قرار گرفتیم و هنوز بیش از چند کیلومتر از شهر دور نشده بودیم که مردی تنومند از اعراب بیابان نشین در جلومان سبز شد و با صدای خشن فرمان ایستادن داد . در نور مهتاب خنجر آذین شده ای که مرد عرب بر کمر داشت را دیدم و یکّه خوردم ، امّا سیّد آرام ایستاد . مرد عرب با خشونت گفت : هر چه دینار دارید از جیبهایتان بیرون آورده و تحویل دهید . من ترسیده بودم و می خواستم آنچه دارم تحویل دهم که ، یک مرتبه متوجه شدم شهید نواب صفوی با چالاکی خنجر مرد عرب را از کمرش بیرون کشیده و

برق آن را جلو چشمان مرد تنومند عرب نگه داشته و با قدرت نوک خنجر را نزدیک گلویش قرار داده و می گوید : با خدا باش و از خدا بترس و دست از زشتیها بشوی . من از سرعت و شجاعت سیّد حیرت زده و مات به هر دوی آنها نگاه می کردم که مرد عرب ما را به چادرش جهت استراحت دعوت کرد . نواب صفوی فوراً پذیرفت ، برای من تعجب آور بود به سیّد گفتم : چگونه دعوت کسی را می پذیری که تا چند لحظه پیش می خواست لخت مان کند . سیّد گفت : اینها عرب هستند و به میهمان ارج می نهند و محال است خطری متوجه ما باشد . آن شب من و نوّاب به چادر عرب رفتیم و سیّد تا صبح آرام خوابید ، و من تا صبح بیدار بودم و همه اش می ترسیدم که مرد عرب هر دوی ما را نابود کند . سیّد نیمه شب برای نماز برخواست و با آوائی ملکوتی با خدای خویش به راز و نیاز پرداخت ، و فردای آنروز با هم عازم کربلا شدیم . . . این خاطره در طول پنجاه سال همیشه نوازشگر من بوده است . (135)

124 - ساکنان حرم سرّ

حکیم الهی و فقیه ژرف اندیش ، ملاّصدرا (980 - 1050 ه . ق) چندین بار پیاده به مکه مشرّف شد و هنگامی که هفتمین بار با پای پیاده راه حجّ می پیمود در بصره بدرود حیات گفت .

هانری کربن فرانسوی گوید : ملاّ صدرا مدّت یک ساعت بدین ترتیب مناجات کرد و از بیم آنکه

ایمانش به خداوند متزلزل شود به گریه در آمد و بعد از قدری گریستن از اتاق بیرون رفت و کنار حوض خانه وضو گرفت و برگشت و به نماز ایستاد . آن شب ، ملاّ صدرا از بیم آن که ایمانش دچار تزلزل شود ، تا صبح نماز نافله خواند . (136)

اگر یکبار زلف یار از رُخسار برخیزد

هزاران آه مشتاقان ز هر سو زار برخیزد

عراقی هر سحر گاهی برآر از سوز دل آهی

ز خواب این دیده بختت مگر یکباره برخیزد

((شیخ فخرالدین عراقی))

شام شهادت فرا رسید و روز اسارت قدم گذارد . قهرمان شهادت ، برادر بود . قهرمان اسارت خواهر ، برادر رهبر بود و خواهر رهبر . آن حسین بود و این زینب ، هر دو فرزند علی ، هر دو زاده زهراعلیهاالسّلام قهرمانان شهادت مردان بودند و قهرمانان اسارت ، زنان و بیماران و کودکان ، کاروان سالار شهادت حسین بود و کاروان سالار اسارت زینب . . . او در ساعتی چند ، همه کس و همه چیز خود را از دست داده بود ، نه برادری داشت ، نه پسری ! نه یاری داشت و نه یاوری ! خودش گفت : امروز جدم و پدر و مادرم و برادرم را از دست دادم . آری حسین همه کس زینب بود . برادران زینب ، پسران نوجوان ، و همه کسان زینب ، در نیم روز همگی در مقابل چشمانش در خاک و خون تپیدند ! شام شهادت شبی بود و چه شبی ! چنانچه روز شهادت روزی بود و چه روزی ! . . . شبی تاریک ! چراغها

مرده ! شمعها کشته ! خورشید و ستارگان غروب کرده ! . . . دلهای داغدیده ! خیمه های نیمه سوخته ! چهره های از اشک افروخته ! همه چیز به تاراج رفته ! . . . در شب شهادت زینب بود و حسین ، زینب بود و همه کس و همه چیز ، در شام شهادت زینب بود و زینب . مصائب هر چند بسیار سنگین بود و گران ، ولی همچون کوه استوار در برابر مصائب ایستاد و خم به ابرو نیاورد ! به نگهبانی اسیران ، و به گردآوری زنان و کودکان پرداخت به پرستاری فرزند بیمار برادر پرداخت . از این سو به آن سو می دوید و گمشدگان را می جست ! خارهای بیابان به پایش خلید ! ولی این قامت رنجدیده ناتوان . چنان شایستگی بخرج داد که یک بچه بزیر سّم ستور نرفت . یک زن در آتش نسوخت ، یک کودک در آن شام شوم گم نشد . پس از آنکه از این کارها فراغت یافت و از سلامت همه اطمینان حاصل کرد ، کودکان را خواباند . و سکوت همه جای صحرا را فرا گرفت . به گوشه چادر نیمه سوخته رفت و به عبادت پرداخت و نماز شب بجای آورد . آن شب آنقدر ناتوان شده بود که نتوانست ایستاده بخواند ، نماز را نشسته بجا آورد . . . امام سجادعلیه السّلام فرمود : عمّه ام زینب علیهاالسّلام شب عاشورا نماز شبش را نشسته انجام داد . (137)

126 - هفتاد سال نماز شب

حالا اگر انسان اینگونه مخلص شد و خدا را به حقیقت درک کرد و تمام لحظات

خود را در محضر خداوند دید و احساس کرد همیشه در پیشگاه خداوند می باشد . بگفته قرآن ، ((فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ))(138) این انسان به هر طرف که رو کند آنجا خداست . روزنامه می خواند فثم وجه الله ، رادیو گوش می کند ((فثم وجه الله)) ، تلویزیون نگاه می کند ((فثم وجه الله)) ، می خندد ((فثم وجه الله)) می شود . خوشا آنانکه دائم در نمازند . امام پس از اتصال به دریای بیکران رحمت حق دائماً در رکوع و سجود است . (139) امام هفتاد سال نماز شب خود را به صورت متواتر خواندند ، (140) امام در بیماری در صحت ، در زندان ، در خلاصی ، در تبعید ، حتی بر روی تخت بیمارستان قلب همه نماز شب می خواند .

امام در قم بیمار شدند با دستور اطباء امام به تهران می بایست منتقل شود . هوا بسیار سرد بود و برف می بارید ، یخبندان عجیبی در جاده ها وجود داشت . امام چندین ساعت در آمبولانس بودند و پس از انتقال به بیمارستان قلب باز نماز شب خواندند . شما اگر از نزدیک دیده باشید آثار اشک بر گونه ای مبارک امام حکایت از شب زنده داری و گریه های نیمه شب وی دارد .

خوشا آنان که الله یارشان بی

به حمد و قل هوالله کارشان نبی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

باباطاهر

127 - حدیث دلبران

علاّمه محمّد تقی جعفری ؛ (1304 - 1377 ه ش) نقل کرد :

در نجف در دوران حضور در محضرشان (استاد آیه ا . .

. شیخ مرتضی طالقانی) روزی که آخرین روزهای ذی الحجه بود برای درس به خدمتشان رسیدم . همین که وارد شدم و رویارویشان نشستم فرمودند : برای چه آمدی آقا ؟ من عرض کردم : آمدم که درس بفرمایید . ایشان فرمودند : برو آقا ، درس تمام شد . چون ماه محرم رسیده بود من خیال کردم ایشان می فرماید که تعطیلات محرم رسیده است ، لذا درس تعطیل است ، و آنچه که به هیچ وجه به ذهنم خطور نکرد ، این بود که ایشان خبر مرگ و رحلت خود را از دنیا به من اطلاّع می دهد . همه آقایان که در آن موقع در نجف بودند می دانند که ایشان بیمار نبود ، لذا من عرض کردم آقا دو روز به محرم مانده است و درسها تعطیل نشده است . ایشان کلمه اخلاص ((لااله الاالله)) را با هیجان غیر قابل توصیفی به زبان آورد و فرمود : می دانم آقا ! می دانم ! به شما می گویم درس تمام شد . ((خر طالقان رفته پالانش مانده)) ، روح رفته جسدش مانده . و خدا را شاهد می گیرم هیچ گونه علامت بیماری در ایشان نبود من متوجه شدم که آن مرد الهی خبر رحلت خود را می دهد . سخت منقلب شدم عرض کردم : پس چیزی بفرمایید برای یادگار ، بار دیگر کلمه ((لااله الا الله)) را با یک قیافه روحانی و رو به ابدیت گفت . در این حال اشک از دیدگان مبارکش به محاسن شریفش جاری شد و این بیت را در حال

عبور از پل زندگی و مرگ برای من فرمود :

تا رسد دستت به خود شو کارگر

چو فتی از کار خواهی زد به سر

بار دیگر کلمه ((لا اله الا الله)) را با حالتی عالی تر گفت . من برخاستم و هر چه کردم که دستش را ببوسم نگذاشت و با قدرت بسیار دستش را کشید ، و من خم شدم پیشانی و محاسن مبارکش را چند بار بوسیدم و اثر قطرات اشکهای مقدّس آن مسافر دیار ابدیت را در صورتم احساس کردم و رفتم .

پس فردا در مدرسه صدر که ما آنجا درس می خواندیم و محرم وارد شده بود ، به یاد سرور شهیدان امام حسین علیه السّلام نشسته بودیم که مرحوم آقای شیخ محمّد علی خراسان ؛ برای منبر آمدند و همین که بالای منبر نشست پس از حمد و ثنای خداوند گفت : ((انا لله و انا الیه راجعون)) شیخ مرتضی طالقانی به لقاء الله پیوست .

شیخ در یکی از حجره های مدرسه آیه ا . . . سیّد کاظم یزدی سکونت داشت . همه مراجع و بزرگان حوزه و فضلاب آمده بودند . از یکی از طلبه های مدرسه که سیّد بود پرسیدم : شیخ چگونه از دنیا رفت ؟ او گفت : دیشب هم مانند همه شب یک ساعت به اذان صبح مانده شیخ از پله های پشت بام بالا رفت و به طور آهسته نماز و مناجات گفت . او همیشه آهسته مناجات می کرد ، آمد پایین نماز صبح را خواند و به حجره رفت ، ما دیدیم آفتاب بر آمده است و شیخ

بیرون نیامد ، از پنجره نگاه کردیم ، دیدیم چشم از این دنیا بربسته و حوالی طلوع خورشید ، روحش از این فضا ناپدید شد و به ابدیت پیوسته است . (141)

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

بولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

((حافظ))

128 - نوای شب

مدّتی همسایه مرحوم سیّد احمد تهرانی کربلائی (1322 ه . ق) بودم ، ایشان در مراتب علم و عمل و سلوک و زهد ، یگانه فرد زمان و اوحدی زمان خود بود . نمازهای خود را در مکانهای خلوت به جا می آورد و از اقتدا کردن مردم به وی در نمازها خودداری می نمود و بسیار گریه می کرد و ((کثیر البکا)) بود ، به طوری که نمی توانست از گریه در نمازها خویشتن داری نماید ، به خصوص در نماز شب .

من در مدّت دو سال که به همسایگی او فائز و بهره مند شدم در این مدّت از او چیزهایی را مشاهده نمودم که بیانش به طول می انجامد . (142)

وی معمولاً بدین غزل ، مولای خود را مورد خطاب قرار می داد و می فرمود :

ما بدین در نه حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به دنیا آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم

نه به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت
به طلبکاری این بهر گیاه آمده ایم
با چنین گنج که شد خازن او روح امین
به گدایی به در خانه شاه آمده ایم
لنگر حلم تو ای

کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم ، غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطا شوی ببار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

حافظ این خرقه پشمینه بینداز که ما

از پی قافله با آتش آه آمده ایم

((حافظ))

129 - لحظات آخر زندگی یک سردار

سیّد مجتبی نواب رهبر بزرگ فدائیان اسلام برای مقابله با مزدوران استعمار ، سازمان فدائیان اسلام را در سال 1324 ه . ش تشکیل داد که اعضای مرکزی این سازمان عبارت بودند از :

1 - سیّد حسین امامی 2 - خلیل طهماسبی 3 - سیّد عبدالحسین واحدی 4 - محمّد مهدی عبد خوانی 5 - مظفر ذوالقدر و . . .

هژیر از مهره های مورد اعتماد انگلیسیها بود همیشه مشاغل مهمی داشت و پس از شهریور 20 چندین بار وزیر شد و پس از سقوط کابینه قوام در سال 1327 چند ماه نخست وزیر بود . نخست وزیری او به علت مخالفت مردم دوامی نیاورد و پس از آن به دستور شاه وزیر دربار شد و در همین سمت توسط((فدائیان اسلام))کشته شد .

روز جمعه ای بود و محمّد رضا به اتفاق عده ای در فرح آباد بود ، من هم بودم بعد از ظهر خبر رسید که هژیر را ترور کرده اند . محمّد رضا به من گفت : بیا با هم به بیمارستان برویم . هژیر در بیمارستان شماره 2 ارتش بستری بود . شاه وارد اتاق هژیر شد و من هم به دنبالش . هژیر کاملاً هوشیار بود و خواست که ادای احترام کند ، ولی محمّد رضا نگذاشت و گفت : نه شما زخمی هستید ، استراحت کنید .

شاه مدّتی نشست و چون دید حال هژیر خوب است بیمارستان را ترک کرد . ولی شب (5/6 ساعت پس از ملاقات فوق) خبر رسید که هژیر فوت کرده است . فردای آن روز در محافل سیاسی بالا شایع شد که ترور هژیر کار رزم آرا است . در آن زمان رزم آرا قدرتی بود و به شدت برای کسب مقام نخست وزیری زد و بند می کرد . شایعه فوق به گوش محمّد رضا رسید ، ولی رزم آرا که زرنگ بود و شایعه را شنیده بود به محمّد رضا اصرار کرد که فرد مورد اعتمادی به ملاقات ضارب برود و تحقیق کند . محمّد رضا مرا تعیین کرد . تقریباً ساعت یک بعد از نیمه شب ، محمّد رضا به من گفت که : به منزل رزم آرا برو و او را ملاقات کن . به منزل رزم آرا رفتم ، خواب بود و با لباس خواب بیرون آمد . گفتم ، که شاه دستور داده بیایم و شما را ببینم . موضوع چیست ؟ گفت : ضارب هژیر در زندان دژبان است به ملاقاتش بروید و بپرسید که ، چه کسی دستور ترور هژیر را داده ، وعده دهید که اگر راستش را بگوید آزاد خواهد شد . من همان موقع به زندان دژبان که در خیابان سوم اسفند واقع بود و در اختیار رزم آرا قرار داشت رفتم . رئیس دژبان مرا به سلول ضارب (سیّد حسین امامی) برد و در گوش من گفت : چون ممکن است به شما حمله کند ما چند نفر پشت در می ایستیم

! من وارد سلول شدم ، دیدم مردی قوی هیکل و سالم ، نشسته بود و تسبیح می انداخت و دعا می خواند . او تا مرا دید به نماز ایستاد . نمی دانم چه نمازی بود که فوق العاده طولانی شد . حدود سه ربع ساعت در گوشه اتاق روی صندلی نشستم و او اصلاً متوجه من نبود و مرتب راز و نیاز می کرد و به محض اینکه نمازش تمام می شد نماز دیگر را شروع می کرد . دیدم که با این وضع نمی شود ، زمانی که نمازش تمام شد اشاره کردم و گفتم : این کارها را کنار بگذار ، من عجله دارم . پذیرفت و روی تخت چوبی نشست و به دیوار تکیه زد و پایش را بالا گذارد و به تسبیح انداختن پرداخت . او پرسید : چه می خواهی ! گفتم : مرا می شناسی ؟ گفت : می شناسم ، تو فردوست و دوست شاه هستی ! از او سؤ ال کردم : چه کسی به شما دستور داد که هژیر را ترور کنی ؟ اگر حقیقت را بگویی بخشوده و آزاد می شوی و اگر این قول را قبول نداری من خود ضامن شما می شوم .

جواب داد : البته محمّد رضا می تواند این کار را بکند ولی من صریحاً می گوئیم که وظیفه شرعی خود را انجام دادم و از کسی درخواستی ندارم ، خوشحالم که این وظیفه را انجام دادم و مجازاتم هر چه باشد که - اعدام است - قبول دارم ؟ !. از او پرسیدم : آیا رزم

آرا به شما دستور نداده که این کار را بکنید ؟ پرسید : رزم آرا کیست ؟ ! گفتم : یعنی او را نمی شناسی ؟ ! پاسخ داد : می شناسم ، سپهبد است ، رئیس ستاد ارتش است ، ولی همین مانده که من دستور رزم آرا را اجرا کنم ! این حرفها چیست که می گوئید ! من گفتم : حالا شب است و دیر وقت و ممکن است شما خسته باشید ، اگر اجازه دهید فردا مجدداً به دیدارتان می آئیم . پاسخ داد : آمدن شما اشکالی ندارد ولی بی خود وقتتان را تلف نکنید ، شما اگر 10 ساعت هم بنشینید پاسخ من همین است . و مجدداً برخاست و به نماز ایستاد . با کمال تعجب برخاستم و در را باز کردم ، مشاهده کردم که رزم آرا با لباس سپهبدی ایستاده و پشت سرش رئیس دژبان و سایر افسران ایستاده اند . رزم آرا پرسید : این فرد چه گفت ؟ گفتم : پیشنهاد را قبول نکرد . گفت : دیدید من بی تقصیرم . اکنون ساعت 4 صبح بود . محمّد رضا گفته بود که هر ساعتی که کار به پایان رسید مرا بیدار کن و نتیجه را بگو . من به پیشخدمتش گفتم و او را بیدار کرد . به داخل اتاق رفتم و جریان را گفتم و گفتم : که با ضارب مجدداً یک قرار برای فردا صبح گذارده ام . شاه گفت : فردا صبح برو ، اشکالی ندارد ولی این کار رزم آرا نیست و شایعات دروغ است .

به هر حال

، صبح روز بعد مجدداً به زندان رفتم و دیدم که ضارب مشغول دعا و نماز است و حالش هم خوب است . مجدداً مطلب را تکرار کردم . او پاسخ داد : اگر صد دفعه هم بیایی پاسخ من همان است . وظیفه دینی من حکم می کرد که هژیر را به قتل برسانم و هیچ درخواستی هم ندارم !. از اتاق خارج شدم نزد محمّد رضا رفتم و گفتم : که چیزی نمی گوید همان صحبتهای شب قبل را تکرار می کند .

پس از این جریان ، به سرعت ترتیب محاکمه ضارب داده شد و مدّت کوتاهی بعد ، در ساعت 2 بعد از نیمه شب ، با یک گردان دژبان به میدان سپه برده و دار زده شد . (143)

130 - تحول ایمان

ساعت 10 شب بود و سوز و سرمای زمستانی همه ما را در گوشه زندان جمع کرده بود ، در همین حین ، متوجه سرباز عراقی شدم که با اشاره دست مرا می خواند . با شک و دودلی جلو رفتم ، امّا وقتی مقابلش ایستادم در چهره اش موجی از عاطفه دیدم . لحظات عجیبی بود و نگاه او حکایت از حادثه ای عجیب می کرد . گویی در پی یافتن گم شده بود . او پس از چند لحظه سکوت گفت : آیا می توانی نماز خواندن را به من یاد بدهی ؟ چیزی را که می شنیدم باورم نمی شد ، او دوباره حرفش را تکرار کرد . در حالی که اشک شوق در چشمانم حلقه زده بود ، جواب مثبت دادم . مدّتی طول کشید تا

خواندن نماز را یاد گرفت و پس از آن نه تنها اذیتمان نمی کرد ، بلکه تا حد توان هوای ما را نگه می داشت . او شیعه مذهب بود . یک روز دیگر همین نگهبان از من پرسید که نیمه شبها چه می خوانیم و من به او فهماندم که نماز شب اقامه می کنیم . او با اشتیاق تمام ، طریقه اقامه نماز شب را نیز یاد گرفت . به تدریج خود را در دنیای دیگر احساس می کردم و جوانه های امید در دلم شکوفه می شد حالت غیر قابل وصفی بود . و من در زیباترین لحظات عمرم ، در پیشگاه خدا سجده شکر به جا می آوردم . این سرباز عراقی طوری متحول شده بود که وقتی خبر ارتحال حضرت امام قدّس سرّه را شنید ، اشک از چشمانش سرازیر شد . (144)

131 - شبهای اسارت

ساعت 5/3 نیمه شب بود که از خواب بلند شدم . مثل شبهای گذشته تعداد زیادی از بچه ها حدود هفتاد نفر را دیدم که مشغول اقامه نماز شب بودند مدّتی بعد ، سرباز عراقی از پشت پنجره مسئول آسایشگاه را صدا زد و پرسید : دو ساعت به نماز صبح مانده است چرا اینها الان نماز می خوانند ؟ حتماً در دوره گذشته نخوانده اند و میخواهند جبران کنند ! مسئول آسایشگاه در جواب او گفت : اینها نماز شب می خوانند و با خدا راز و نیاز می کنند . سرباز گفت : یک ساعت است دارم قدم می زنم و می بینم که همه قنوت گرفته اند . اینها چه می گویند ؟ من

باید بدانم که چرا قنوت گرفته اند و گریه می کنند . و یکی از بچه ها را خطاب قرار داد و با لحنی تمسخر آمیز پرسید : برای چه گریه می کنی ؟ مگر مرد هم گریه می کند ؟ حتماً دلت برای پدر و مادرت تنگ شده ؟ ! آن اسیر که حدود نوزده سال داشت در جواب گفت : من برای بدبختی شما گریه می کنم و نمی دانم که چه وقت می خواهید به حقیقت برسید . سرباز عراقی با شنیدن این جمله شروع به دادن فحش و ناسزا کرد .

صبح روز بعد ، آن برادر آزاده را به زندان انفرادی بردند و به مدّت 10 شب حبس کردند . (145)

132 - جرم سجده طولانی

آن شب ، پس از صرف شام ، مشغول خواندن نماز مغرب و عشاء شدم . نمازم را که خواندم متوجه نگهبانی شدم که پشت پنجره ایستاده بود و داخل سلول را می پایید . او به یکی از بچه ها خیره شده بود و نماز خواندن او را تماشا می کرد . وقتی نماز و سجده طولانی و همراه با آه و ناله وی تمام شد ، سرباز عراقی او را صدا زد و با خشم پرسید :

- چرا این همه در سجده بودی ؟ برای چه کسی دعا می کردی ؟ برای خمینی ؟ !

آن برادر اسیر ، جواب داد : نه ، داشتم برای آزادی خودمان دعا می کردم .

سرباز بعثی نام او را یاد داشت کرد (و وقیحانه آب دهانش را بر روی او انداخت) و از پشت پنجره دور شد

. صبح روز بعد آن برادر را به جرم دعا و سجده طولانی به 25 ضربه شلاق محکوم کردند و با کابل ، پشت او را سیاه نمودند . طوری که پس از تحمّل ضربات به حالت اغماء دچار شد . (146)

133 - نماز همه چیز ماست

یکی از اسراء نمازش که تمام شد ، سربازش عراقی صدایش کرد و گفت :

- شماها از نماز خواندن خسته نمی شوید ؟ همیشه می بینم چند نفر در حال نماز هستید ، حتی شبها و نیمه شبها ، شما خواب ندارید ؟

آن برادر با آرامش رو به سرباز عراقی کرد و جواب داد :

- ما به خاطر همین نماز اینجا اسیر شده ایم . نماز همه چیز ماست . نماز نور چشم ماست . (147)

134 - قضاء نماز شب

شب قبل از عملیات محرم ، برادر مهدی سامع تا بعد از نیمه شب به شناسائی رفته بود و دیر وقت خسته و کوفته برگشته و به خواب رفت . بچه ها که برای نماز شب بیدار شده بودند او را بیدار نکردند و چون خسته بود و شب بعد هم باید در عملیات شرکت می کرد .

صبح که برای نماز بیدار شد گفت : مگر سفارش نکرده بودم مرا برای نماز شب بیدار کنید ؟ آه سردی کشید و گفت : افسوس ! شب آخر عمرم نماز شب ام قضا شد ! فردا شب ! عملیات آغاز شد و در حین عملیات مهدی به خیل عظیم شهداء اسلام پیوست . (148)

وقتی تیری در جنگ اُحد به پای مبارک علی علیه السّلام فرو رفته بود ، خواستند آن را بیرون آورند ، بطریقی که درد آن بر حضرت اثر نکند . صبر کردند تا مشغول نماز شد آنگاه بیرون آوردند . پیوسته آن حضرت در هر شب هزار رکعت نماز می گذارد و گاه گاهی از خوف و خشیّت الهی آن حضرت را غشی عارض می شد . (149)

شیر خدا شاه ولایت علی

صیقل شَرْک خفّی و جَلیّ

روز اُحد چون صف هیجا گرفت

تیر مخالف به تنش جا گرفت

غنچه پیکان به گُل او نهفت

صد گُل محنت ز گل او شکفت

روی عبادت سوی محراب کرد

پشت به دردِ سر اصحاب کرد

خنجر الماس چو بند اختند

چاک به تن چون گلشن انداختند

صورت حالش چو نمودند باز

گفت که سوگند بدانای راز

گز اَلَم تبغ ندارم خبر

گر چه ز من نیست خبر دارتر

((ملاّی جامی ؛))

ابو درداء روایت می کند که : شبی امیرالمؤ منین علیه السّلام را دیدم که از مردمان کناره گرفته و در مکان خلوتی مشغول مناجات با پروردگار است و می فرمود : بار الها ! چه بسیار گناهانی که با بردباری از عقوبتش درگذشتی و چه بسیار جرائمی که به کرم و بزرگواریت آن را آشکار نساختی ، بار الها ! گر چه عمرم در نافرمانی تو طی شد و گناهانم بسیار گشت ولی آرزویم تنها غفران و آمرزش تو است ، و آه اگر در نامه عملم . . .

ناگاه دیدم صدا خاموش شد . گفتم ، حتماً حضرت را خواب برده ، رفتم تا آن حضرت را بیدار کنم چون ایشان را حرکت دادم دیدم همچون

چوب خشک شده ای است . گفتم : ((اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُون)) امیرالمؤ منین از دنیا رفت . به خانه آن حضرت رفتم ، و فاطمه علیهاالسّلام را از این امر آگاه ساختم . فرمود : این حالتی است که از ترس خدا هر شب بر او عارض می شود . پس اندکی آب به چهره اش پاشیدم ، بهوش آمد به من نگریست در حالی که من می گریستم ، فرمود : چه چیز باعث گریه تو شد ، ای ابو درداء ؟ ! گفتم : آنچه را که می بینم شما به خود روا می داری ، فرمود : ای ابو درداء ! پس حالت چگونه خواهد بود اگر مرا ببینی در حالیکه به حساب فرا خوانده شده ام .

ابو درداء می گوید : بخدا سوگند که من چنین حالتی را از احدی از اصحاب رسول خداصلّی اللّه علیه و آله ندیدم . (150)

137 - تندیس عبودیت

عن الحسن البصری : ((ما کانَ فی هذهِ الامَّهِ اَعْبَدُ مِنْ فاطِمَهَعلیهاالسّلام کانَتْ تَقُومُ حَتّی تَتَوَرَّمُ قَدَ ماها)) . حسن بصری گوید : در میان امّت اسلام کسی خداپرست تر از فاطمه نبود ، آنقدر در نماز می ایستاد که قدمهایش ورم می کرد . (151)

((کانت فاطِمَهُعلیهاالسّلام تَنَهجُ فی صَلاتِهامِن خَوفِ الله تعالی)) .

حضرت فاطمه علیهاالسّلام در نمازش از ترس خدا نفس نفس می زد و گریه در گلویش می شکست (152) .

138 - آخرین نماز آقا ابا عبدالله علیه السّلام و یارانش

ظهر عاشورا نزدیک می شد ، سی نفر از اصحاب حسین علیه السّلام ر جریان یک درگیری و تیراندازی که بوسیله دشمن انجام گرفت به خاک و خون غلطیدند . بقیه در انتظار جانبازی لحظه شماری می کردند و بی قراری می نمودند . ناگهان مردی از اصحاب اباعبدالله به نام ابو ثمامه صید اوی ؛ متوجه شد که ظهر شده است به خدمت امام علیه السّلام شتافت و عرض کرد : یا ابا عبدالله ! وقت نماز فرا رسیده است و ما دلمان می خواهد برای آخرین در زندگی ، نماز جماعتی با شما بخوانیم . حضرت سر سوی آسمان برداشت و فرمود : ((ذَکَرْتَ الصَّلوهَ جَعَلَکَ اللّهُ مِنَ الْمُصَلّین ؛ نماز را یاد کردی ، خداوند تو را از نماز گزاران قرار دهد)) . فرمود : از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گذاریم .

حصین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول درگاه خدا نیست . حبیب بن مظاهرعلیه السّلام ا صدای بلند فرمود : نماز پسر رسول خداصلّی اللّه علیه و آله قبول نمی شود و

از تو قبول خواهد شد . امام در همان میدان جنگ به نماز ایستاد و اصحاب هم به آن حضرت اقتدا کردند . (نمازی که در اصطلاح فقه اسلامی نماز خوف نامیده می شود یعنی دارای دو رکعت به مانند نماز مسافر) . نیمی از یاران در مقابل دشمن ایستادند و نیمی به جماعت اقتدا کردند . نمازگزاران می بایست یک رکعت از نماز را با امام بخوانند و رکعت دیگر را خود بجا آوردند تا زودتر پُست را از دوستان تحویل گرفته و آنها نیز فضیلت جماعت و نماز خواندن با حسین علیه السّلام را در یابند . امام و یارانش از دشمن چندان دور نبودند و در حمله ناجوانمردانه ای که دشمن انجام داد اصحابی که خود را مقابل خصم سپر ساخته بودند مورد اصابت تیرهای دشمن قرار گرفتند . وقتی که امام نمازش تمام شد یکی از رادمردان را در خاک و خون غلطان یافت . سعید بن عبدالله حنفی بود . امام خودش را به بالین او رساند ، سعید تا متوجه شد که آقا به بالینش آمده ، عرض کرد : ((یا ابا عبدالله ! اوفیتُ ؛ آیا من حق وفا را بجا آورده ام ؟)) آری این بود آخرین نماز اباعبدالله و یاران پاکبازش در ظهر عاشورا در سرزمین کربلا ! ! . (153)

قربان عاشقی که ز خوش وضو گرفت

اندر حضور حق به مقتل نماز کرد

یک سجده کرد و داد سرش در رضای دوست

اهل نماز را در دو جهان سرفراز کرد

139 - حسین بن علی علیه السّلام

((کانَ الحُسین بنُ عَلیِ اِذ تَوَضَّاَ تَغَیَّرَ لَوْنُهُ و اَرتَعَدتْ مَفاصِلُه ، فقیل لَهُ فِی ذلِک فقالَ

: حَقٌّ لِمَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَی الْمَلِکِ الجَبَّارِ اَن يَصَفَّر لَوْنُهُ وَ يَرْتَعِدَ مَفامِلُهُ)) .

امام حسين عليه السّلام وقتی وضو می گرفت رنگش پريده و پاهايش می لرزيد . از سبب اين کار پرسيدند ، فرمود : سزاوار است برای کسی که در مقابل خدای با جبروت ايستاده ، رنگش زرد شود و پاهايش بلرزد . (154)

قالَ علِیٌّ بنُ الحُسين عليه السّلام

اَلْعَجِبُ کَيْفَ وُلِدْتُ ، کانَ يُصلّی فی اليَومِ و اللَيلهِ اَلفِ رَکعَهٍ .

امان زين العابدين عليه السّلام فرمود :

تعجب می کنم چگونه به دنيا آمدم ، در حالی که پدرم حسين عليه السّلام هر روز و شب هزار رکعت نماز می خواند . (155)

140 - علی ابن الحسين عليه السّلام

امام باقرعليه السّلام فرمود : ((کانَ عَلیٌ بن الحسين عليه السّلام اِذاَ تَوَضّاءَ اِصْفَرّ لَوْنَهُ ، فَيقولُ لَهُ اَهْلُهُ ، مَا الّذی يَغشاکَ ؟

فيقُولُ : اءتدُرون لِمَن اءَتَاهُب لِلقِيام بَين يَديهِ .

امام سجاد زين العابدين عليه السّلام هنگامی که وضو می ساخت رنگ مبارکش زرد می شد ، همراهان و نزديکانش از او می پرسيدند : چه چيز شما را می ترساند ؟ حضرت در جواب می فرمود : آيا می دانيد آماده می شوم تا در مقابل چه کسی بايستم . (156)

141 - رُخ به رُخ

نماز آيه ا . . . سيّد محمد تقی خوانساری ؛ (1305 - 1371 ه . ق) حديث شگفتی دارد . نماز او رهايی روح بود . از کالبد جسم ، و چه زيبا بود . . . ! او حضور خدا را با همه وجود خود احساس می کرد . نشاط حضور ، در نمازش نمودِ چشمگيری داشت . در آيينه خلوت او حقيقت چهره می گشود و در نمازش که جُرعه ای از چشمه حضور بود ، دست از جان شسته تا بلندای نماز پرواز می کرد و اشکهای اجابت ، گونه هايش را خيس می ساخت .

آیه ا . . . اراکی ؛ (1312 - 1315 ه . ق) که از نزدیکان آن فقیه مجاهد بود در مورد نماز ایشان اظهار داشته اند :

آنچه من فهمیدم درباره حالتهای ویژه اش در نماز ، که وقتی جمعی از ایشان در این مورد پرسیدند ، او در جواب گفت : من در نماز که می ایستم ، مثل این که با خدا شفاهی دارم صحبت

می کنم کانه رُخ به رُخ هستم . (157)

خرّم آن روی که در روی تو باشد همه عمر

وین نباشد مگر آن وقت که راءی تو بود

ذرّه در همه اجزای من مسکین نیست

که نه آن ذرّه معّلق به هوای تو بود

((سعدی))

142 - نماز برای او یک کار بود

در حقیقت تربیت و انسان سازی در نماز است . امّا در صورتی که نماز ، نماز واقعی باشد آن حالت خشوع و توبه و تذکر در انسان موجود باشد . خدا رحمت کند استاد بزرگوار ما حضرت امام قدّس سرّه را ، ایشان می فرمود : من در محضر آقای ملکی تبریزی بودم ، امّا نه به عنوان استاد و شاگرد ، می آمدم و می نشستم . ایشان نیم ساعت قبل از ظهر به مدرسه فیضیه می آمد و می نشست . من از حالش می فهمیدم که منتظر وقت نماز است . اصلاً نماز برای او یک کاری بود . ایشان نقل می کرد که من روزی رفتم به منزل ایشان ، دیدم مرحوم ملکی مشغول نماز است و در آن حال این مجذوب خدا ، همه چیزش را خدا جذب کرده از خود به تمام معنا بی خود است ، در حال قنوت بود و چنین زمزمه می کرد .

گر بشکافند سرا پای من

جز تو نیابند در اعضای من (158)

143 - آه

مردی وارد مسجد شد و دید تکبیر می گویند .

- پرسید : نماز چندم است ؟

یکی جواب داد تمام شد .

- گفت : آه

مردی از جمع برخواست و گفت حاضرم تمامی نمازهایم را با آن آه تو عوض کنم .

آن یکی از جمع گفت این آه را

تو به من ده و آن نماز من تو را

گفت دادم آه و پذیرفتم نماز

او سِتُد آن آه را با صد نیاز

شب به خواب اندر بگفتش هاتفی

که خریدی آب حیوان و شفی (159)

((مولوی))

144 - جنگ است آقا !

درست به خاطر دارم که ماههای نخست آغاز جنگ بود . دشمن با تمام تجهیزات و مدرنترین سلاحهای اهدائی شرق و غرب و ورزیده ترین ارتش آموزش دیده خود ، حمله وسیعی را به مرزهای غربی و جنوب غربی کشور اسلامی ما شروع کرده بود و هر روز و هر ساعت خبر ناگوار و وحشتناکی از پیشرویهای دشمن به گوش می رسید و به راستی که خواب و خوراک را از همه گرفته بود . به طوری که ما بسیاری از ساعت روز و شب خود را در دفتر جماران و در پای دستگاه تلکس می گذارندیم ، و هر لحظه در انتظار خبر تازه ای بودیم . و متاءسفانه خبرها هم یکی پس از دیگری ، همگی ماءیوس کننده و تاءثر بار بود . همه در تلاش بودند چه آنها که در جبهه و در خط مقّدم بودند و چه آنها که در پشت جبهه نیرو و امکانات بسیج می کردند . نصیب ما هم در این میان ، غم و غصه و اندوه فراوان بود . در یکی از

همان روزهای فراموش نشدنی و غم بار ، نزدیکیهای ظهر بود که تلفن زنگ زد و من که پای گوشی بودم تلفن را برداشتم و متوجه شدم که آقای مهندس غرضی است (آن موقع استاندار خوزستان بودند) پس از سلام و تعارفات ، با دلهره و اضطرابی به من گفتند : فلانی ! این خبر را فوراً به امام بدهید و پاسخ آن را هم بگیرید و به من بگویید . خرمّشهر سقوط کرده و آبادان هم در خطر سقوط است . تکلیف چیست ؟ برای من که خود را ضعیف تر از گوینده این خبر می دانستم ، روشن است که شنیدن این خبر وحشتناک (که سرانجام آن هم معلوم نبود) چه اضطرابی به وجود آورد . همانگونه بدون عبا و عینک به اتاق بغل دفتر ، که اتاق پذیرایی امام بود ، رفتم و با توجه به همان نظم دقیق زندگی امام می دانستم که ایشان در آن زمان که اذان ظهر می گفتند ، سر سجاده نماز و آماده انجام فریضه ظهرند . با همان وضع خود را به جلو سجاده نماز ایشان رساندم ، دیدم تازه اذان را تمام کرده و مشغول اقامه نمازند . مرا که با آن وضع دیدند ، فرمودند : ((چه خبر شده است ؟)) من سخنان آقای غرضی را بازگو کردم و عرض کردم : گوشی در دست ایشان است و منتظر پاسخ و دستور حضرتعالی هستند . امام طوری که انگار هیچ مطلب غیر معمولی نشنیده بودند با همان آرامش و طماءنینه همیشگی فرمودند : ((بروید به ایشان بگویید جنگ است آقا ! جنگ

است !)) . همین دو جمله را گفتند و به دنبال فصول بعدی اقامه نماز خود رفتند و سپس هم بدون توجه به اینکه من هنوز ایستاده ام ، تکبیره الاحرام گفتند و با طماءنینه نماز ظهر را شروع کردند . من هم برگشتم و به آقای غرضی گفتم : آقا فرمودند : ((جنگ است آقا ! جنگ است !)) . ایشان هم دیگر چیزی نگفت و گوشی را به زمین گذاشت . به راستی هنوز آن منظره و آن آهنگ و آن جملات در گوش من طنین اندازست . (160)

145 - تکبیره الاحرام

من در اوائل ورودم به نجف اشرف برای نماز مغرب و عشاء به مسجد شیخ طوسی که صاحب جواهر (1200 - 1266 ه . ق) در آن جا اقامه جماعت می کرد ، می رفتم و پشت سر ایشان ، نماز مغرب و عشاء را می خواندم ، ولی نماز صبح را به مرحوم (سیّد محمّد باقر شفتی ؛) اقتداء می کردم و برای درک نماز صبح او ، هر روز از خانه ام که مسافت تقریباً زیادی تا مسجد وی داشت بدان جا می رفتم و در نماز جماعت ، نزدیک او می ایستادم ! ایشان زمانی که تکبیره الاحرام قرائت می فرمود مدّ می داد . من از شاگردانش سؤ ال کردم که در الله جای مدّ نیست ، سیّد چرا مدّ می دهد ؟ در پاسخ گفتند : ما این امر را از ایشان سؤ ال کردیم و در جواب فرمودند : ((زمانی که به کلمه مبارکه الله اکبر ، تکلّم می کنم ، از حالت

اختیار بیرون می روم و این مدّ دادن اختیاری نیست)) .

آن عالم فرزانه در تمامی نوافل یومیّه ذکر رکوع و سجود را سه دفعه می خواند و زیر کفهای دست هم مُهر می گذاشت . (161)

فلک جز عشق محرابی ندارد

جهان بی خاک عشق آبی ندارد

غلام عشق شو کاندیشه اینست

همه صاحبدلان را پیشه اینست .

((حکیم نظامی گنجوی))

146 - شب آشتی با خدا

یکی از برادران سرباز که از خانواده ای غیر مذهبی بود و نماز نمی خواند در عملیات والفجر هشت به درجه رفیع شهادت نائل آمد .

همه تعجب کرده بودیم که چرا او شهید شد امّا وقتی به سراغ یادداشتهایش رفتیم چیزهایی نوشته بود که خیلی تکان دهنده بود از جمله نوشته بود : ((قبل از عملیات ، یک شب از رزم شبانه برگشتیم ، چون آن شب خیلی خسته بودم دراز کشیدم تا بخوابم . امّا بقیه رزمنده ها به نماز خواندن مشغول شدند . در آن لحظه نسب به آنها احساس کمبود کردم و با این که آنها دوستانم بودند حس کردم خیلی با آنها فاصله دارم . ناگهان به گریه افتادم . در همان لحظه با خدای خود عهد کردم همیشه به یاد او باشم و نماز بخوانم . بلافاصله وضو گرفتم و در کنار یکی از برادارنی که خیلی دوستش داشتم مشغول نماز خواندن شدم . من آن شب را هیچ وقت فراموش نمی کنم ، شب آشتی با خدا یا با خودم بود)) .

پس از شهادت آن رزمنده عزیز خانواده اش هم تغییر عقیده دادند و نماز خوان شدند . (162)

147 - اندیشه های زلال

علاّمه بزرگ سیّد شرف الدین جبل آملی رضوان الله تعالی علیه (1290 - 1377 ه . ق) گوید : یکی از مسیحیان ثروتمند لبنان نزدم آمد و گفت : می خواهم مسلمان شوم ، وظیفه چیست ؟ گفتم : دو رکعت نماز صبح بخوان و چهار رکعت نماز عصر .

پرسید : مسلمانان هفده رکعت نماز می خوانند ! عرض کردم : مسلمانی آنها یک مقدار قوّی

شده است . از این رو پیامبرصلّی اللّه علیه و آله رای تازه مسلمانان - بنابر نقل تواریخ - خواندن دو رکعت نماز صبح و عصر را توصیه می نمودند . اکنون که شما مسلمان شده اید همین اعمال را انجام بدهید کافی است . کم کم این شخص تازه مسلمان قوی شد و به مساجد می رفت و مانند سایر مسلمانان ، نمازهای پنجگانه را به جا می آورد .

تا اینکه ماه رمضان فرا رسید ، ایشان سراسیمه نزد من آمد و گفت : آیا من هم باید روزه بگیرم ؟ عرض کردم : خیر ، روزه مربوط به مسلمانان قوّی است . مسلمانان صدر اسلام ، پس از مدّت طولانی که از بعثت پیامبر گذشت به روزه گرفتن ماءمور شدند . گفت : می خواهم روزه بگیرم . گفتم : هر اندازه که آمادگی داری روزه بگیر .

همین روش باعث گردید که در سال دوّم ، تمام ماه رمضان را روزه گرفت و اکنون ایشان از مسلمانان نیرومند لبنان است ، نماز شبش ترک نمی شود و مهمترین بودجه و کمبودهایی مالی جنوب لبنان را تاءمین می کند . (163)

148 - ابتدا سخت نگیرید

مرحوم حجه الاسلام محمد محققی (ره) از طرف آیه ا . . . العظمی بروجردی ؛ (1292 - 1380 ه . ق) برای امر تبلیغ به اروپا اعزام شد و به دستور آیه الله بروجردی در سال 1357 ه . ق در هامبورگ آلمان در بهترین نقطه شهر ، در کنار دریاچه آلستر ، مسجد بسیار با شکوهی در زمینی که مساحت آن چهار هزار متر مربع است ساخته

شد . و هم اکنون مرکز علمی و مذهبی اسلامی در آن دیار می باشد .

حجه الاسلام محققی می گوید : در یکی از سفرها به ایران آمدم و به محضر آیه ا . . . بروجردی رفتم . و بعد از دادن گزارش کار ، با اظهار نگرانی عرض کردم : ما در اروپا مشکل داریم و آن اینکه آقایان نوعاً با خانمهایشان برای برای نماز جماعت و مراسم مذهبی به مسجد می آیند و متاءسفانه وضع حجاب خانمهایشان مناسب نیست . اگر سخت گیری کنیم کار پیش نمی رود ، چه کار باید کرد ؟ آقا در پاسخ فرمودند : ((نه ، سختگیری نکنید ، به حداقل حجاب اسلامی اکتفا کنید ، اینان بعداً که بیشتر آمدند و آشنا شدند درست می شوند ، ابتدا سخت نگیرید)) . (164)

149 - اهمیت به مستحبات

با همه اشتغالاتی که داشتند به انجام مستحبات ، به ویژه خواندن قرآن ، دعا و نماز اول وقت ، اهمیت می دادند ، امام هر روز سه تا پنج مرتبه قرآن می خواندند . در ماه مبارک رمضان ، سه بار قرآن را ختم می کردند و شاید کسی باور نکند که ایشان در جایگاه یک رهبر انقلابی و سیاسی ، اکثر دعاهای کتاب ((مفاتیح الجنان)) را خوانده باشند ! یادم است یک وقت امام از من مفاتیح ، خط درشت خواستند ، برای ایشان تهیه کردم . یک روز مانده به رحلت ایشان ، یکی از خانمها به من گفتند : ((شما بیایید بالای سر امام دعا بخوانید)) . من هم دعای عدیله را خواندم ، یک وقت متوجه شدم

که امام در یک جای مفاتیح نشانه ای گذاشته اند . نگاه کردم دیدم دعای عهد حضرت مهدی ((عج)) است که چون مستحب است چهل روز خواند شود . ایشان روی کاغذ تاریخ شروع را از هشتم شوال مرقوم فرموده بودند و تا آن روز خوانده بودند ! تا این اندازه امام به دعاها ، آن هم با انجام خصوصیات و شرایط مقیّد بودند . (165)

150 - شکوه وارستگی

علاّمه شیخ جعفر شوشتری (متوفی 1303 ه . ق) در حوزه علمیه نجف به تدریس و تربیت شاگردان اشتغال داشت . در سال 1302 ه . ق آخرین ماههای عمرش به قصد زیارت مرقد مطهّر حضرت امام رضاعلیه السّلام به ایران آمد . وقتی که به شهر ری رسید ، جماعتی از علمای بزرگ تهران و رجال برجسته دولت ناصرالدین شاه از وی دیدن کردند . و در آن زمان مسجد ((سپهسالار)) (مدرسه شهید مطهری) تازه تاءسیس شده بود . ناصرالدین شاه با شیخ ملاقات کرد و در آن ملاقات از شیخ تقاضا کرد که برای اقامه جماعت به مسجد سپهسالار برود . شیخ این تقاضا را پذیرفت و در آن مسجد اقامه جماعت می کرد و منبر می رفت . حدود چهل هزار نفر در جماعت و پای منبر او شرکت می نمودند . روزی ناصرالدین شاه با همراهان به دیدار او آمدند و شیخ در آن مجلس متوجه حضور آنها شد و ادامه صحبتش را درباره مفاسد فرهنگ غرب سخن به میان آورد و به شاه هشدار داد که از مظاهر فرهنگ غرب جلوگیری نماید ، و موجب نفوذ غرب نگردد . بعد از

اتمام سخنرانی ، امرای کشور و رجال دولت ، هدایای بسیاری برای شیخ آورده بودند ، شیخ هیچکدام از آنها را نپذیرفت ، از جمله هدایا ، فرستاده خواهر شاه ، که سجّاده ای نفیس با تسبیح گرانقیمت و چندین کیسه طلاء بود ، که شیخ با مناعت طبع هیچ کدام از آنها را نپذیرفت . فقط قدری تربت حسینی را که در کنار سجّاده بود برداشت بعد فرمود : ((همه اینها را باز گردانید . . .)) . (166)

151 - انوار تابان

روزی در کربلا به قصد زیارت حضرت سیّدالشهداء وارد حرم مقدّس شدیم . آخوند ملاّ حسینقلی همدانی ؛ ، (1239 - 1311 ه . ق) مشغول نماز و زیارت شد و چون جمعیت زیادی در رفت و آمد بود بدن آخوند هنگام نماز مقداری تکان می خورد .

آن جا یک شیخی بود آمد و به من گفت : این آقا چرا موقع نماز طماءنینه لازم را ندارد ؟ در پاسخ گفتم : ایشان پیر مرد است ، نماز هم نماز مستحبی است . ولی او قانع نشد و تصمیم داشت مطلب را به خود آخوند متذکر شود . رفت خدمت آقا و عرض کرد : آقا هنگام نماز بدنتان طماءنینه لازم را نداشت .

آقا متوجه شدند که این شخص با او به زحمت حرف خود را بیان می کند ، به او فرمود : چرا تذکر خود را با مشکل بیان می کنی ؟ شما باید به من بگویید : آخوند ! تو چند وقت است نجف هستی ، هنوز متوجه نشده ای که در نماز باید طماءنینه را رعایت نمود

، تذکر تو بجاست و نباید چیزی مانع آن شود . (167)

152 - سی سال استغفار

ابن خلکان در ((وفیات الاعیان)) نوشته است که : سرّی سقطی از عرفای معروف قرن سوم هجری شاگرد و مُرید ((معروف کرخی)) و استاد ((جنید بغدادی)) بود . از او نقل شده است که گفت : سی سال است که از یک جمله (الحمدوللله) که بر زبانم جاری شده ، استغفار می کنم ، گفتند : چگونه ؟ !

گفت : شبی حریقی در بازار رُخ داد از منزل بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه ؟ به من گفته شده به دکان تو نرسیده است .

گفتم : ((الحمدالله)) ، یک مرتبه متنبّه شدم که ، گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد آیا نمی بایستی من در اندیشه مسلمین باشم ؟ ! (168)

شبی دود خلق آتشی برافروخت

جهان دیده ای گفتش ای بوالهوس

شنیدم که بغداد نیمی سوخت

تو را خود غم خویشتن بود و بس !

یکی گفت اندر آن خاک و دود

پسندی که شهری بسوزد به نار

که دکان ما را کزندی نبود

اگر خود سرایت بود بر کنار ؟

((سعدی))

153 - تبلیغ نماز و فرهنگ نماز

آیه ا . . . العظمی آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی ؛ (1284 - 1365 ه . ق) یکی از مراجع بزرگ تقلید و مقیم نجف اشرف بود از هندوستان خدمت آقا

آمدند و جهت سرپرستی شیعیان آن دیار درخواست کردند که ، ایشان یکی از فضلای نجف را به آن کشور اعزام کند ، آقا یکی از طلاّب فاضل را فرا خواند و اجازه نامه مفصلی در علم و دانش و فقه او نوشت و در ادامه نامه از شیعیان آن سامان درخواست کرد که وجود

این عالم را مغتنم شمارند .

نامه را به دست روحانی داد و او متن اجازه را خواند ، و سپس رو به ایشان کرد و گفت : آقا من از جانب شما به بلاد هند می روم امّا اگر از من مسئله مرجع تقلید را بپرسند من دیگری را برای مرجعیت معرفی می کنم زیرا شما را اعلم نمی دانم !

آقا با کمال متانت فرمودند :

((من شما را جهت تبلیغ فرهنگ نماز و حلال و حرام خدا به هندوستان می فرستم نه برای تبلیغ شخصیت و مرجعیّت خودم ! !)) . (169)

154 - بنای مسجد

روزی یکی از مقلّدین شیخ انصاری ؛ (متوفی 1281 ه . ق) که از تجار محترم و متدّین بود در مسیر راه خود به مکّه به نجف اشرف وارد شد و به حضور شیخ انصاری آمد . مبلغی تقدیم کرد و گفت این مبلغ از مال خالص خودم می باشد . آن را بردارید و برای خود خانه ای بخرید و از مستاءجری راحت شوید . شیخ آن پول را پذیرفت و آن تاجر از شیخ خداحافظی و راهی سفر مکّه شد . شیخ با آن پول مسجدی در محله خویش در نجف اشرف بنا کرد که اکنون به مسجد آذربایجانیها معروف است و از زمان تاءسیس تاکنون همواره محل درس و بحث علماء و مراجع تقلید بوده و مکان پر برکت می باشد . آن تاجر در مراجعت از مکّه به نجف اشرف آمد و برای دیدار به حضور شیخ شرفیاب شد و پس از احوالپرسی متوجّه شد که شیخ خانه نخریده است . سببش را پرسید

که اگر لازم باشد باز پول اضافی بدهد . گفت : آیا خانه خریدید ؟ شیخ گفت : آری خریدم ، پس آن تاجر را با خود کنار آن مسجد آورد و آن را به او نشان داد و فرمود : این مسجد را با آن پولی که دادی بنا کردم . تاجر گفت : آن پول را برای خانه داده بودم نه برای مسجد ! شیخ گفت : چه خانه ای بهتر از این مکان مقدّس که عبادت خدا در آن می شود ، ما بزودی از این دنیا کوچ می کنیم ولی این مسجد باقی و ثابت است و به کسی منتقل یا بخشیده نمی شود و خرید و فروش نمی گردد . تاجر از این عمل نیک و انسانی و اجتماعی شیخ شاد گردید و علاقه اش به شیخ بیشتر شد . (170)

155 - موت اختیاری

میرزا ابوالحسن جلوه (1238 - 1314 ه . ق) استاد حکیم زنجانی هیدجی (1233 - 1314 ه . ش) موت اختیاری را به عنوان دلیل بارز تجّرد نفس قبول داشت و یک بار هم موت ارادی در خویش پدید آورد . ولی حکیم هیدجی منکر مرگ اختیاری بود و خلع اختیاری را محال می دانست و در بحث با شاگردانش آن را انکار می کرد .

شبی در حجره خود پس از به جا آوردن فریضه عشاء رو به قبله مشغول تعقیبات نماز بود که پیر مردی به حجره اش وارد شد ، سلام کرد ، آنگاه عصایش را در گوشه ای نهاد و گفت : جناب آخوند ، چرا مرگ اختیاری را قبول نداری ؟

حکیم

جواب داد : این وظیفه ماست بحث و نقد و تحلیل آن کار ما است ، و بی دلیل و برهان آن را انکار نمی کنم .

پیر مرد درنگ ننمود و در برابر دیدگان حکیم پای خود را رو به قبله کشید و به پشت خوابید و گفت : ((انا لله و انا الیه راجعون)) و مُرد .

حکیم برخواست و او را تکان داد . دید مُرده است ، نگران شد ، در حال اضطراب و تشویش طلاّب مدرسه را خبر نمود . تابوتی آورد و آماده شدند تا پیر مرد را به فضای شبستان مدرسه ببرند ، ناگاه پیرمرد از جا برخاست و گفت : ((بسم الله الرحمن الرحیم)) . و رو به حکیم نمود و لبخند زد و اظهار داشت : ((حالا موت اختیاری را باور کردی)) ؟

حکیم گفت : به خدا باور کردم . پیر مرد در خاتمه گفت : ((آقا جان معرفت تنها از طریق درس خواندن به دست نمی آید . عبادت نیمه شب ، تعبّد ، راز و نیاز و مانند اینها هم لازم است)) .

از همان شب حکیم متحوّل گشت و از سروده هایش این حالات زاهدانه و عارفانه هویدا است . حکیم از همان شب روش گذشته را عوض نمود . نیمی از اوقات را برای مطالعه و تدریس و تحقیق و نیم دیگر را برای تفکر در آفرینش الهی ، عبادت و قسمت دیگر را برای نیایش و نماز و نافله ها قرار داد . (171)

ای اوزی شمع شبستانیمه ، پروانه صفت

سنین عشقینده یا نار هیدجی چخماز نفسی

هیدجی

))

156 - آهنگ رستگاری

در ماههای آخر عمر مرحوم علاّمه طباطبائی ؛ دیگر به امور دنیا توجهی نداشت . از امور دنیا غافل بود و در عالم دیگری سیر می کرد . ذکر خدا بر لب داشت . در روزهای آخر عمرشان حتی به آب و غذا هم توجه نداشت . چند روز قبل از وفاتش به یکی از دوستان فرموده بود : من دیگر میل به چای ندارم و گفته ام میلم به غذا نمی کشد و بعد از آن هم غذا میل نفرمود . با کسی سخن نمی گفت و حیرت زده به گوشه اتاق نگاه می کرد .

در یکی از شبهای آخر عمر در خدمت او بودم ، در بستر نشسته بود و با چشمهای نافذش به گوشه اتاق نگاه می کرد ولی یارای سخن گفتن نداشت . خواستم دستوری و سخنی از او بشنوم و به یادگار داشته باشم ولی چندان امیدی به پاسخ شنیدن نداشتم . عرض کردم : برای توجه به خدا و حضور قلب در نماز چه راهی را توصیه می فرمائید ؟ به سوی من متوجه شد و لبهایش حرکت کرد و با آهستگی بسیار ضعیف که با سختی شنیده می شد ، فرمود : ((توجه ، مراوده (172) ، مراقبه ، توجه ، مراقبه ، توجه ، مراقبه . . .)) و این جمله را متجاوز از ده بار تکرار نمود(173)

پی نوشتها

1- صحیفه نور، ج 12، ص 148.

2- از ژرفای نماز، حضرت آیه ا... سیّد علی الحسینی الخامنه ای ، رهبر معظم انقلاب ، ص 11 و 10 و 7.

3- کشف المحّجه ، سیّد بن طاووس

، ص 212.

4- مهر تابان ، ص 48.

5- زندگی ابوعلی سینا، ص 29 و 28.

6- سوره طه ، آیه 14.

7- کیمیای سعادت ، محمد غزالی ، ص 141 و 120.

8- منهاج النجات ، ملا محسن فیض کاشانی ص 88

9- سوره فاتحه ، آیه 5.

10- یادنامه آیه ا... العظمی اراکی ، ص 322.

11- نردبان آسمان ، مجموعه درسهای اخلاق آیه ا... بهاء الدین ره ، درس 62 ص 267.

12- اخلاق ناصری ، تهذیب نفس ، ص 112.

13- احیای فکر دینی ، علامه اقبال لاهوری ، ص 109.

14- نماز نشانه حکومت صالحان ، ص 101.

15- راه تکامل ، احمد امین ، ج 7، ص 211 و 210.

16- آئین زندگی ، دیل کارنگی ،ص 164

17- نماز چیست ، شهید آیه ا... دکتر سیّد محمد حسین بهشتی (ره)، ص 10.

18- این دانشمند مشهور اروپائی ، قبلاً از رهبران حزب کمونیست بود پس از تحقیق دین مسیحیت را بگزید و سپس در پی تحقیقات عمیق به دین اسلام مشرّف گردید.

19- اسلام از دیدگاه دانشمندان ، ج 1، ص 34.

20- نماز شدن انسان ، دکتر علی شریعتی (ره)، ص 4 و 5.

21- آئین زندگی ، الکسیس کارل ، ص 170 و 171.

22- فرهنگ اسلام از دیدگاه ژول لابوم ، ص 66 و 67.

23- نیایش ، الکسیس کارل ، ص 7 و 12.

24- عصر ایمان ، ویل دورانت ، ج چهارم ، ص 273، چاپ دوم .

25- دین و روان ، ویلیام جیمز، ص 168.

26- بر گرفته از، شرح و تفسیر آداب الصلوه امام خمینی (ره)، ص 22 و 23.

27- اسرار عبادات ، آیه الله جوادی آملی ، ص

20 و 21.

28- ثمرات ، ص 408.

29- تفسیر نماز، ص 84 و 85.

30- بحار الانوار، ج 18، ص 105.

31- شرح و تفسیر آداب الصلوه امام (ره)، ص 31.

32- کیمیای سعادت ، ابو حامد محمد غزالی ، ص 147.

33- هزار یک نکته ، آیه ا... حسن زاده آملی ، ج 1 ص 100.

34- نشان از بی شانها، ص 325.

35- پندهای جاویدان ، ص 225.

36- داستانهای مدرّس ، ص 131.

37- جلوه های ربانی ، ص 108.

38- زندگی نامه آیه ا.. بهاءالدینی ، ص 61 و 53.

39- الکلام - یجرّ الکلام ، آیه ا... سیّد احمد زنجانی ، ج 2 ص 26، پاداشها و کیفرها، ص 38.

40- داستانهای شگفت ، ص 42، خاطره از حاج آقا معین شیرازی .

41- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی (ره)، ج 1، ص 55.

42- مجله ، پیام زن ، ش 3، خرداد 1371، خاطره از خانم فریده مصطفوی ، دختر حضرت امام .

43- در آسمان معرفت ، ص 234.

44- همان ، ص 247.

45- روزنامه کیهان ، شماره 3659، بیست و یک تیر ماه سال 1368، امام در سنگر نماز، ص 23 ، خاطره از یادگار گرامی حضرت امام (ره)، مرحوم حاج احمد آقا (ره).

46- نشان از بی نشانها، ص 31 و 32.

47- داستانهای مدّرس ، ص 319 و 322.

48- مجله زن روز، ش 1267، خرداد 1369، خاطره از خانم نعیمه اشرافی نوه حضرت امام .

49- در محضر بزرگان ، ص 99.

50- فصل سبز، خانم صدیقه مصطفوی دختر حضرت امام ره ، ص 48 و 49.

51- فصل صبر، علی اشراقی نوه حضرت امام ره ، ص 161.

52- سردار رشید

اسلام محمد بروجردی (1333 - 1362 ه .ش) بعد از سالها تلاش و جهاد، عاقبت در مسیر جاده مهاباد نقده به همراه عده ای دیگر از همرزمانش به آرزوی دیرینه اش نائل و به خیل شهدای اسلام پیوست .

53- اسوه یادواره سردار سپاه اسلام شهید محمد بروجردی ، ص 17.

54- روشهای پرورش احساس مذهبی نماز، ص 29، به نقل از دوستان صمیمی شهید رجائی .

55- علمدار سر فراز، ص 123.

56- روزنامه جمهوری اسلامی ، 20 اردیبهشت سال 78، ش 5774، ص 12.

57- نماز در اسارت ، ص 15، خاطره از برادر آزاده رمضانعلی زارعی .

58- پیشانی سوخته ، ص 50، خاطره از برادر پاسدار موسی بخشایش از محافظین بیت حضرت امام قدّس سرّه .

59- برادر عباس حاجی زاده بعدها در یکی از عملیاتها به فیض شهادت نائل آمد.

60- ستارگان خاکی ، ص 219.

61- شهید مدنی جلوه اخلاص ، ص 112، نماز ابرار، ص 119.

62- امام موسی صدر، امید محرومان ، ص 99، نماز ابرار، ص 43.

63- مجله حوزه ، مصاحبه با آیه ا... اراکی ره ، شماره 12.

64- شهاب شریعت ، ص 282.

65- شهاب شریعت ، ص 295

66- نشان از بی نشانها، ص 323، قصص العلماء.

67- مجله حوزه ، شماره 43 و 44.

68- زندگی علماء، ص 124.

69- واعظ اجتماع ، ص 24.

70- محرمان راز، ص 176.

71- مهر تابان ، ص 83 و 147، خاطره از یکی از شاگردان علامه ؛.

72- مجله حوزه ، شماره 32 ص 10.

73- حکایتهای شنیدنی ، ج 5، ص 18.

74- داستانها و پندها، ج نهم ، ص 71.

75- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام ، ج 4، ص 137، خاطره از

حجه الاسلام ناصری .

76- ستارگان حرم ، ج 3، ص 47.

77- داستانها و پندها، ج 9، ص 71.

78- سرگذشتهای ویژه ، ج 2 ص 100، نقل خاطره از آیه ا... شیخ حسن صانعی .

79- جلوه های ربانی ، ص 64، داستانهای نماز، ص 130، خاطره به نقل از فرزند آن مرحوم .

80- سرگذشتهای ویژه ، ج اول ، ص 65 و 66، خاطره از حجه الاسلام فرقانی .

81- در سایه آفتاب ، ص 50 و 51، خاطره به نقل از حجه الاسلام محمد حسن رحیمیان .

82- همان ، ص 17 و 18، خاطره به نقل از محمد حسن رحیمیان از اعضای دفتر امام ره .

83- روزنامه رسالت ، ویژه نامه پیک هجران ، خرداد 1369، و امام در سنگر نماز، ص 42، خاطره به نقل از آیه ا...توسلی رئیس دفتر حضرت امام .

84- همان ، ص 55.

85- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام ، ج 4، ص 113، خاطره از آیه ا... امینی .

86- همان ، ج 6 ص 160، خاطره از حجه الاسلام عباس مُهری .

87- داستانها و پندها، ج 7، ص 72.

88- اطلاعات ، تاریخ 9/10/77، ص 12، خاطرات حجه الاسلام محمّدی گلپایگانی ، رئیس دفتر مقام معظم رهبری .

89- المراقبات ، ص 141، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ، سیمای فرزانگان ، کشکول شیخ بهائی .

90- فضیلت های فراموش شده ، ص 136.

91- مدرّس مجاهدی شکست ناپذیر، ص 214، داستانهای مدرّس ، ص 309 و 310.

92- نماز در اسارت ، ص 137، خاطره از برادر آزاده محمد صادق رهنمایی .

93- خوشه های خاطرات ، روحانی آزاده برادر قاسم جعفری ، ص 68.

94-

در محراب اسارت ، ص 66.

95- مفاتیح الجنان ، شیخ عباس قمی ، ص 1099.

96- منازل الاخره ، ص 134.

97- همان ، ص 168.

98- گلستان سعدی ، ص 74.

99- گلستان سعدی ، ص 84.

100- الکنی و الالقاب ، شیخ عباس قمی ، ج 2، ص 158، تذکره الاولیاء عطار نیشابوری ، حکایتهای شنیدنی ، ج 1، ص 107.

101- شیخ آقا بزرگ تهرانی ، ص 7.

102- زمر، آیه 9.

103- زندگینامه آیه ا... اراکی ، ص 24.

104- شهاب شریعت ، ص 283.

105- سرگذشتهای ویژه از زندگی استاد شهید مطهری (ره)، ج 1، ص 89، خاطره از همسنگر دیرین آن شهید، آیه ا... خامنه ای رهبر معظم انقلاب .

106- فیض قدسی ، ص 57.

107- زندگینامه علامه محمد باقر مجلسی ، ص 124.

108- بنیانگذار بنای عشق ، شرح حال آیه ا... ابراهیم ریاضی ، ص 50.

109- آفتاب شوشتر، ص 38.

110- مثنوی مولوی ،

111- نشان از بی نشانها، ص 85 و 86.

112- زندگانی علماء، ص 94.

113- احیاء تفکر اسلامی ، استاد علامه شهید آیه ا... مطهری (ره)، ص 95.

114- زندگینامه آیه ا... بهاء الدینی ، ص 51.

115- رساله لقاءالله ، آیه ا... ملکی (ره)، مقدمه ص ه، خاطره از مرحوم سرهنگ محمود مجتهدی .

116- سوره الحدید، آیه 16.

117- گفتارهای معنوی ، ص 226.

118- قصص العلماء ص 73، محرّمان راز، ص 114.

119- حکایتهای شنیدنی ، ج 5، ص 64.

120- آل عمران ، آیات 190 و 191.

121- رساله لقاء الله ، ترجمه و توضیح سید احمد فهری ، ص 128.

122- ویژه نامه در رثای نور، 24 تیرماه 68، امام در سنگر نماز، ص 75، خاطره از خانم فاطمه طباطبائی

عروس حضرت امام قدّس سرّه .

123- امام در سنگر نماز، ص 61، یکی از اعضای دفتر امام .

124- فصل صبر، ص 196، خاطره از دکتر سید عبد الحسین طباطبائی یکی از اعضای تیم پزشکی حضرت امام قدّس سرّه .

125- معاد شناسی ، ج 7، ص 167.

126- امام در سنگر نماز، ص 70، خاطره از خانم نعیمه اشراقی نوه حضرت امام قدّس سرّه .

127- همان ، ص 71، خاطره به نقل از یادگار گرامی امام حاج احمد آقا؛ ص 71.

128- رسالت ، ویژه نامه پیک هجران ، خرداد 1369، مجله پاسداران ، شماره 26، خاطره از حجه الاسلام اسماعیل فردوسی پور.

129- سیمای فرزانگان ، ج 3، ص 76.

130- مهر تابان ، ص 136 و 30.

131- مهر تابان ، ص 136 و 30.

132- اسرار الصلوه ، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ، ص 293.

133- مهر تابان ، ص 26 - سیمای فرزانگان ، ج 3.

134- سیمای فرزانگان ، ص 226، تاریخ حکماء و عرفا متاءخرین بر صدرالمتاءلمین ، ص 75.

135- رسالت ، 8 دی ماه 1377، ویژه نامه فروغ دانایی ، ص 4.

136- سیمای فرزانگان ، ج 3،ص 164.

137- پیشوای شهیدان ، ص 226.

138- سوره بقره ، آیه 115.

139- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام ، ج 2، ص 51، خاطره از حجه الاسلام محمد علی انصاری .

140- امام در سنگر نماز، به نقل از آیه ا... العظمی فاضل لنکرانی ، ص 78.

141- اطلاعات ، چهارشنبه 9/10/ 77، ص 7.

142- نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی ، ج 1، ص 87، تذکره المتقین ، ص 28.

143- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست ، ج

1، ص 157 و 158.

144- نماز در اسارت ، ص 43، خاطره از برادر آزاده عیسی علی پور.

145- همان ، ص 110، خاطره از برادر آزاده محمد رضا بروجی .

146- همان ، ص 23، خاطره از برادر آزاده حمید حکیم زاده .

147- رَملهای تشنه ، ص 84.

148- زخم شقایق ، ص 5.

149- منتهی الامال ، شیخ عباس قمی ؛ ج 1، ص 183.

150- بحار الانوار، ج 41، ص 11، منازل الاخره ، شیخ عباس قمی ، ص 130، اسرارالصلاه ، ص 214.

151- مناقب ، ج 3، ص 341.

152- ارشاد القلوب ، ص 105.

153- گفتارهای معنوی ، ص 97 و 98، منتهی الامال ، ج 1، ص 438.

154- جامع الخبار، ص 76.

155- بحارلانوار، ج 82، ص 311.

156- بحار الانوار، ج 46، ص 74.

157- مجله حوزه ، ش 12، سیّد محمد تقی خوانساری بر چشمه ساران حضور، ص 59، نماز ابرار، ص 19.

158- به نقل از آیه ا... جعفر سبحانی در دومین اجلاسیه سراسری نماز.

159- مثنوی و معنوی ، ص 502.

160- مجله حوزه ، ش 37 و مصاحبه با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ، خاطره از حجه الاسلام سیّد هاشم رسولی محلاتی ، عضو دفتر امام قدّس

سرّه .

161- قصص العلماء، ص 104، میرزا محمد تنکابنی ؛، سیمای فرزانگان ، ج 3، ص 161.

162- جا نماز معطّر، ص 20.

163- مجله حوزه ، شماره 39، ص 48 و 49.

164- رسالت ، ویژه نامه ، پیک هجران ، خرداد 1369، خاطره از آیه ا... حاج شیخ محمد رضا توسلی ، رئیس دفتر حضرم امام (ره).

165- امام در سنگر نماز، ص 42، خاطره از آیه ا...

حاج شیخ محمد رضا توسلی ، رئیس دفتر حضرت امام قدّس سرّه .

166- حکایتهای شنیدنی ، ج 5، ص 84.

167- داستانهای از زندگی علماء، ص 98.

168- آشنایی با علوم اسلامی ، دوره کامل ، ص 208.

169- عرفان اسلامی ، ج 10، ص 258.

170- شرح مکاسب ، سیّد محمد کلانتر، ج 1 ص 130.

171- معاد شناسی ، ج 1، ص 101، ستارگان حرم ، ج 3، ص 33.

172- مراوده یعنی : جستجوی معشوق و خدا در نماز.

173- یادها و یادگارها ص 80، خاطره به نقل از، آیه ا... ابراهیم امینی .

174- یادواره شهید آیه ا... دستغیب شیرازی ؛، ص 29، خاطره از حجه الاسلام سید مهدی امام جمارانی .

175- اسرار الصلوه ، ص 370، المراقبات ، ص 201 و 202.

176- نشان از بی نشانها، ص 57.

177- در محراب اسارت ، ص 22.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109